

ملت

منافع ملی

دولت - ملت در افغانستان

پیش‌گفتار نویسنده بجای مقدمه

وضعیت ناهنجار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و گسترش ناامنی در سراسر کشور، افتراق و چاق شدن اختلافات گوناگون قومی، مذهبی، جنسیتی و زبانی روزافزون میان مردم، فاصله گرفتن مردم از فهم و درک منافع ملی در کشور ما عزم ام را به جزم کشاند تا این ناهنجاری‌ها را تا حد توان و امکانات دست‌داشته زیر عنوان ملت – منافع ملی و دولت ملت به تحریر و معرفی بگیرم. در این نوشته سعی بر آن داشته‌ام تا ویژه‌گی‌های اساسی مشکلات فرا روی همزیستی، همدلی، همنوایی مردم ما را زیر یک چتر افغانستان شمول بنام مقدس افغان با کند و کاو نشانی کرده و معرفی کنم.

برای فهم بیطرفانه از تاریخ و رویدادهای تاریخی آثار متعدد تاریخی تاریخ‌نگاران موافق و مخالف مورد پژوهش و تدقیق قرار گرفته است. همچنان سعی کرده‌ام تا حد ممکن تعریف‌ها را مختصر و توضیحات با زبان ساده تا حد ممکن واژه‌های ادبیات سیاسی – اجتماعی – اقتصادی را به زبان ساده دری برگردان کرده‌ام و یا از واژه‌های برگردان کرده‌ای سایر دانشمندان علوم ادب، سیاست و اجتماع بهره برده‌ام. آنچه برای من بسیار مشکل افزا بود ارایه تعریف‌ها با توضیح مختصر و کوتاه بود زیرا نمیتوان یک واژه با مفهوم بزرگ اجتماعی را طی چند کلمه و یا در چند سطر مختصر ساخت. در حالیکه دانشمندان و جامعه‌شناسان بسیار در زمینه توضیحات گوناگون مفصل در موارد آنچنانی نگاشته‌اند. همچنان در جریان این نوشته فراوان بسا موارد پیش‌آمد که توضیح و تفسیر بسیار دامنه‌دار را مطالبه داشت ولی من در زیر تأثیر اراده نگارش برای همه رده‌ها که سهم آنها از سواد سیاسی – اجتماعی و اقتصادی گوناگون میباشد سعی فراوان بذل داشتم تا توضیحات را مختصر و کوتاه بگیرم. در مراحل آغازین نگارش بیم آن داشتم که با این ساده‌نویسی توفیق نیابم تا منظری روشن از دیدگاه‌هایم به خواننده‌گان ارایه کنم ولی رفته رفته اعتماد به نفس بالایم متضمن این شد تا به راه ام استوار ادامه دهم.

من در این نگارش سعی کرده‌ام تا در باب ملت، منافع ملی و دولت – ملت در افغانستان همه اجزای متأثر اجتماعی را که به نحوی از انحاء، شکلی از اشکال و یا طریقه‌ای از طریقه‌ها به این مسئله مرتبط هستند به کاوش بگیرم. نه مانند بیشتر نویسندگان که مسئله ملت و دولت – ملت در افغانستان را از جهت به توضیح گرفته‌اند که یا چشم انداز حکومت شرکای بین‌المللی آن را افاده میداده است و یا نقاط نظر مخالفین حکومت را ارایه داده که در آن بیشترین زوال حکومت و یا تخریب پایه‌ها و ستون‌های حکومت در نظر بوده است، و از طرفی هم این نوشته میتواند پژوهشگران علم اجتماع و فرهنگ و اندیشمندان سیاست را به تحقیقات و پژوهش‌های بیشتر در عرصه‌های اختصاصی وابسته این کتاب وا دارد. گرچه گفته میشود تحلیل علمی و بیان حوادثی که از اختلافات و تفاوت‌های

مادی، شعوری و سلیقوی دیروز بوجود آمده تاریخ است، اما من در این نوشتار سعی فراوان مبذول داشته‌ام در پرتو تجارب و اندوخته‌های بیشتر از نیم قرن خودم صرف منافع ملی کشور محبوب‌ام افغانستان مد نظر باشد نه ذوق و سلیقه‌های شخصی‌ام. من در طول زنده‌گی‌ام شاهد هولناک‌ترین حوادث مرگبار برای مردم کشورم و تا سرحد نابودی کامل خطه‌ای بنام افغانستان بوده‌ام. عده از عوامل و مجریان این حوادث مرگبار هنوز زنده‌اند چه خوب است که آنها به این اشتباهات و خیانت‌هایشان معترف گشته و نسل‌های آینده کشور را از تکرار این اشتباهات و تباهی‌مال، جان و کشورشان برحذر دارند.

تاکیدات مکرر در لابلای این نوشته بیشتر غرض فزونی اهمیت موضوع مطرح بحث بوده و خواستم به این ترتیب به خواننده‌گان این پیام را برسانم که برای رسیدن به آرمان ملت واحد و یکپارچه و دولت – ملت تنها زمانی میسر و ممکن است که ما همه افغانها زیست با همی را فرا گرفته و فهم و درک منافع ملی را داشته باشیم.

بیشترین آرزومندی‌ام از نشر و اشاعه این نوشته به دسترس‌گزارای آن برای همه اقشار بویژه جوانان عزیز کشورم میباشد. زیرا این قشر بالنده که اکثریت نیروی متشکله جامعه را احتوا میکنند بنا بر عوامل مختلف به نیروی حاشیه‌ای در کشور تبدیل شده‌اند. با آنکه این کتله قسمت اعظم بار گران تولید و باز تولید اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در کشور بدوش دارند اما بنابر فقدان و کمبود آگاهی از منافع ملی یا به عبارت دیگر کج فهمی از مفاهیم ملت و منافع ملی با وصف فرصت‌های طلایی و امکانات فراوان مادی و معنوی در دو دهه گذشته تا کنون نتوانسته‌اند این مامول را به سر منزل مقصود برسانند. همچنان بحرانهای اجتماعی چون بحران فقر، بحران بیکاری، بحران نبود امکانات تعلیم و تحصیل، بحران اعتیاد، بحران اعتماد، بحران تهاجم فرهنگی، عدم مصونیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در فضای حاکم کشور باعث گردیده تا جوانان نتوانند به حقوق حقه ایشان که عبارت از اداره و رهبری کشور میباشد برسند.

در این نوشتار تاریخ‌ها را به سنه میلادی قید کرده‌ام زیرا از یکطرف از برگردان سنه‌ها از میلادی به هجری شمسی و عکس آن زحمت خواننده‌گان را کم ساخته‌ام و از طرف دیگر جلوگیری از بروز اشتباهات در نظر بوده است. به آرزوی اینکه روزی افغانها همه برادروار همدیگر را در آغوش بگیرند و زیست با همی را فرا گرفته و درک سالم از منافع ملی پیدا کرده و حکومت خویش را که از نخبه‌ترین فرزندان دیارشان متشکل باشد بسازند.

دوستداران افغانستان عزیز، مرور کننده گان این سطور، دست اندرکاران امور سیاست و اجتماع !

افزایش روز افزون جنگ های فرسایشی ممتدوبه خاک و خون کشانیدن مردم کشور عزیز مان افغانستان در دهه ها و صدها در زیر عناوین و شعار های مختلف ولی همه به منظور برآورده شدن منافع بیگانگان، حاد شدن معضلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اتنیکی در این خطه باستانی، نهادینه شدن تجاوزات آشکار و پنهان و گسترش ابعاد مداخلات و تجاوزات بیگانگان تحت پوشش ها و شعار های استخراج شده در سازمانهای سیاسی و نظامی آنها به مود روز و عوامفریبانه بمنظور دستیابی به منافع و اهداف کوتاه مدت و دراز مدت این استیلاگران، این کمترین را به این واداشت تا با این همه ناتوانی خویشتن در گام نخست مروری بر رویداد ها و برکهای تاریخ این سرزمین کرده و در مقایسه با رشد و انکشاف جامعه بشری در جستجوی علل و عوامل این همه عقب مانده گی، نا بسامانی ها، افتراق و مصیبت های خانمانسوز در کشور عزیز مان افغانستان گردم. در میان نخبگان سیاست، پژوهشگران، قلم بدستان و تحلیلگران جهان کمتر کسی را میتوان سراغ کرد که عوامل ترقی و عقب مانگی جوامع و کشور ها را در پیوند نا گسستنی درجه رشد آگاهی ملی و اتحاد ملل آن سرزمین ها مطالعه نکرده باشند. این رشد آگاهی ملی است که در هر کجایی از جهان سبب پیشرفت و عدم آن باعث انحطاط و عقب مانده گی میگردد.

رشد آگاهی ملی در سراسر گیتی تنها بوسیله تعمیم سواد همگانی، تعمیم و توسعه فرهنگ، ارتقا معرفت مردمان از وضعیت خود، منطقه خودشان و جهان و علل و عوامل پیشرفت و عقب مانگی سایر ملل گیتی، یعنی تجارب تاریخی ملل جهان ممکن و میسر است و بس، فقط آنهایی به ساحل خوشبختی گام گذاشته اند که با عقل سلیم و انتباه منطقی از تجارب گذشته، خود در باره سرنوشت مردم و کشور خود در پرتو منافع ملی خودشان تصمیم اتخاذ کرده اند. این به هیچوجه بدین معنی نیست که منافع دیگران باید نفی کرد. منتفی گردانیدن منافع دیگران خود راه ناسیونالیزم برتری جویانه را باز میکند، منظور ما در نظر داشت منافع ملی از جانب همه اعضای جامعه در هر گوشه و کنار کشور در هر حالتی پیوسته ارجحیت داشته و همچنان از هر وضع ایجاد شده در دنیا برای دستیابی به منافع ملی مدیریت سالم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی صورت گیرد.

قابل تذکار است که ملل پیشرفته و مترقی جهان این همه سعادت را رایگان بدست نیآورده اند، بلکه در راه رسیدن به این منزلت بسا مشکلات، قربانی ها، جنگها و خونریزی های بیحد و حصر را متقبل گشته و با اندوختن تجارب فراوان از این همه سرخورده گی ها و پیروزی ها بلاخره همه موانع را از سرراه شان بدور کرده و اکنون در شاهراه پیشرفت و ترقی سیر میکنند و برای مردمان شان سعادت به ارمغان آورده اند.

در پرتو تجارب کسبی انسان در روی زمین همه انسانها و ملل جهان بصورت انفرادی و کتلی از اندوخته و تجارب گذشتگان شان مستفید شده و هیچگاه نمیتواند عاقلانه باشد تا تجارب مفید و قابل اجرا را بار بار به تجربه مجدد گرفت.

یعنی نشاید عاقلانه باشد تا کاری را که توماس ادیسون کرده هر بار از نو در اختراع و کشف برق پرداخت، بلکه خیلی مؤثر و مفید خواهد بود تا مدارج انکشاف و مثال مفهوم توسعه انرژی برق را در مسایل اجتماعی و سیاسی نیز در نظر داشته باشیم. البته با این مثال به هیچوجه قصد ندارم در مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تجارب دیگران را الگو قرار داده در پی انطباق کاپی آن باشیم. زیرا هر جامعه از خصوصیات و ویژه گی های منحصر به خویش برخوردار بوده که بدون دانستن این ویژه گی ها ارزیابی اوضاع و دریافت راه برونرفت نا محتمل میباشد.

در راستای عقب مانگی جامعه ما و ناهنجاری های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن بسیاری از دانشمندان علوم اجتماع و سیاست در داخل و خارج از افغانستان به این باور اند که در نبود سواد

همگانی در کشور فقدان یک هویت مشترک ملی و عدم اتحاد ملی در راستای کارزار و معاملات ملی و بین المللی مسبب اصلی معضل افغانستان در عرصه ملی و بین المللی میباشد. بسیاری از این نظریه پردازان حتی به این باور اند که در زیر تأثیر اختلافات فرهنگی، زبانی، مذهبی، قومی، اتنیکی، موقعیت جغرافیایی، نفوذ سلطه خارجی و نا برابری های اجتماعی در ساختار سیاسی افغانستان اتحاد ملی و تشکیل یک ملت باورمند به منافع ملی نا ممکن میباشد.

ولی به باور من آنچه ما را از گذشته های دور تا امروز به کژراهه کشانده این همه مصیبت را در این مرز و بوم بیار آورده فقط و فقط بی باوری مردم این خطه به منافع ملی یا به عباره دیگر نبود روحیه زیست باهمی و کار افغانستان شمول، دلبستگی به میهن مشترک، وابستگی با همدیگر و از خود بیگانگی هم در برابر هم میهنان و هم در برابر میهن در سطح کل کشور میباشد. در این کشور بنام افغانستان حدوداً همه افشار جامعه یعنی همه مردم، تقریباً همه مسئولین اموراداره و مشمولین زراعت، صنعت و اقتصاد، قدمه های بعدی و مردم عام اعم از مرد وزن بیشتر در پی منافع شخصی خودشان هستند. با هزار دریغ و افسوس باید اذعان داشت که در سرلوحه فکر مردم ما منافع جمعی تا کنون جای نداشته است، یعنی این فکر حاکم در میان همه مردم است تقریباً همه با کمترین استثناء اگر از برآورده شدن منافع شخصی شخص خود فارغ گردند آنگاهست که به فکر خانواده خویش، اقارب نزدیک و اقوام شان خواهند افتید. این به این معنی است که در جامعه ما تقسیم ثروت و قدرت تنها در دایره ای شخصی و بسیار سخاوتمندان چیره دست آنرا در دایره خانواده خویش توزیع میکنند. البته در تجربه حکومت های تک حزبی این تقسیم قدرت بر علاوه بسیار نا مساویانه میان اعضای حزب برسر اقتدار صورت گرفته است. با اندوه فراوان باید گفت که هم مسئولین امور و هم مردم عوام در راه نیل به منافع شخصی دانسته و یا ناخودآگاه منافع ملی و یا منفعت به مقیاس کل کشور را زیر پا میگذارند. مطالعه تاریخ این مرز و بوم حکایت هایی دردناک از خیانت های ملی، خود خواهی ها و ارجحیت منافع شخصی و گروهی منجر به تباهی های فراوان مادی و معنوی گردیده است، دارد و تاکنون تاریخ کشور ما کمتر مسئولی از مسئولینی را سراغ دارد که در این باره احساس مسئولیت و ندامت کرده باشد و یا مراجع عدلی و محاکم کشور افراد این چنینی را بازداشت و بازپرسی کرده باشند.

هدف و مرام

مرام و هدف من از این نوشتار این بوده تا راه های دستیابی به یک هویت مشترک ملی مردمان این سرزمین را جستجو کنم که مردمانش درک حقیقی از منافع ملی داشته و برای ایجاد یک تفکر ملی افغانستان شمول و زیست با همی با همه مردم کشور تحت نام ملت افغان از دل و جان باور داشته باشند و بلاخره همه مردم کشور از پوسته های خانواده گی، قومی، قبیله ای و محلی برون برآمده و منافع خویش را در ارجحیت منافع ملی جستجو کنند - میباشد. مردم ما باید بخوبی بدانند و به این اعتقاد برسند که جوامع و کشور های پیشرفته و قدرتمند امروزی محصول وطن دوستی شهروندانی است که در بدترین شرایط از ارزشها، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشورشان دفاع نموده اند. البته که در این وطن دوستی و رسیدن به درک منافع علیای ملی به هیچ وجه مراد از ناسیونالیسم برتری جویانه و ملت برتر و کهنتر نمیباشد. شور بختانه میتوان اذعان کرد که در مثال افغانستان تا نیمه های قرن بیستم مناسبات اجتماعی بیشتر بر پایه سیستم قبیله ای (گروهی از اقوام) استوار بود. اکنون مشاهده میگردد که بیشتر شعار هایی " غصب و یا تصاحب قدرت سیاسی از دل اقوام میگردد" در معاملات سیاسی کاربرد دارد. ذکر نام اقوام در قانون اساسی مصوب لویه جرگه مورخ دسمبر ۲۰۰۳ و سرود ملی کشور خود بیانگر

این انقطاب‌هایی اجتماعی اقتصادی بوده که بی‌ثباتی و بحران را در کشور دامن زده و مردم کشور ما را از اتحاد ملی بر محور منافع ملی باز میدارد.

چرا به این پدیده شوم و بازدارنده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن‌هم در زیر سیطره قدرت‌هایی خارجی که همه و همه نماینده‌گان کشور‌هایی پیشرفته سیاسی، اجتماعی و اقتصادی میباشند، میدان داده میشود؟

باز هم تأکید میدارم که قصد من از این نوشتار به هیچ وجه به مفهوم ناسیونالیسم برتری جویانه افراطی نیست، یا به قول رابندر نات تاگور شاعر، فیلسوف و جامعه‌شناس هندی متولد ۱۸۶۱ و وفات ۱۹۴۱ که میگفت: "شما در این توهم زندگی می‌کنید که موجودات آزادی هستید؛ ولی هر روز پاره‌یی از انسانیت خود را به نام این بت موهوم (ملت) و ملی‌گرایی به هدر می‌دهید، و در فضایی زهرآلود، بر اثر بدگمانی‌های همگانی و مملو از حرص و هراس به سر می‌برید" او به این باور بود که بروز و تشدید جنگ‌های اروپاییان در داخل اروپا جنگ جهانی اول و در خارج از اروپا در آسیا و آفریقا همه و همه بر پایه برتری جویی‌های ناسیونالیستی یا "ملت برتر اروپایی" بوقوع پیوسته است.

همچنان‌عده از صاحب‌نظران پدیده به جان افتیدن مردم ما و نبود وحدت ملی در کشور ما را سناریوی سازمان‌های استخبارات خارجی میدانند که منافع‌شان را پیوسته در یک افغانستان بی‌ثبات میبینند. عده دیگر هم نفوذ عناصر قومیت، تبار و محل در فعل و انفعالات اجتماعی - اقتصادی سیاسی را عامل این همه بازدارنده‌گی‌ها میدانند.

در اینجا جا دارد تا در گام نخست "قوم یا قومیت و تأثیر آن در ساختار جامعه افغانی" را مختصراً به بحث بگیریم.

قوم یا قومیت

اساساً مفهوم قوم یا (Ethnic) از واژه یونانی اتنوس یا اتنیکوس گرفته شده که در گذشته‌های دور به بت پرستان خارج از تمدن هلنی و سپس به غیر یهودیان و یا غیر مسیحیان و به افراد درجه دوم گفته میشد. همچنان مفهوم قوم در زبان انگلیسی نیز دارای پیشینه‌ای نا پسند و منفی بوده و نشان دهنده‌ی مجزأ کردن، جدا کردن و غیرخودی تلقی کردن برخی گروه‌های اجتماعی است و تا کنون هم چنین مورد استفاده‌ی او را دارد. در گذشته‌ها مفهوم قومیت و قوم همیشه معادل کفر و موهومات کفرآمیز به کار برده شده است. در اکثر لغتنامه‌هایی اروپایی و غیر اروپایی معادل کلمه‌ی قومیت، به غیر از گروه‌های اجتماعی و گروه‌های فرهنگی، به کافران ارجاع داده شده است. بعد‌ها این مفهوم قوم و قومیت در متون جامعه‌شناسی، سمت و سوی گروه‌های نژادی پیدا کرده که سیاه‌پوستان، نژاد زردها و دارنده‌گان باوریهودی هم به تدریج وارد این مقوله شدند و البته در دوره‌ی پایانی این تحول، کم‌کم مفهوم قومیت شامل گروه‌های زبانی و مذهبی دیگر هم گردید. اما آنچه که در کشورهای غربی در ارتباط با این مفاهیم مطرح می‌گردد چندان متناسب با ساختار اجتماعی و بافت اتنیک کشور ما نیست، در این جوامع تأکید روی این نکته است که اقوام و یا گروه‌های قومی به اشخاص و گروه‌هایی مهاجری اطلاق میگردد که از جاهای دیگری به آن سرزمین‌ها رفته‌اند که این البته در بطن خودش حاوی یک تناقض و پارادوکسی دیگر خواهد بود.

به عنوان مثال چینی‌ها یا عرب‌هایی که از کشور خودشان به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرده‌اند در آن کشور به مثابه‌ی یک قوم مورد توجه قرار می‌گیرند، در حالی که در سرزمین خود جزیی از یک ملت بزرگ محسوب می‌شوند. آن‌ها در جامعه‌ی آمریکایی به لحاظ سرزمین بر خلاف قوم‌های

دیگری که در جاهای دیگر هستند و تعریف شان با سرزمین پیوند خورده است، هیچ گونه پیوندی با سرزمین جامعه‌ی مورد نظر یعنی جامعه آمریکا نداشته اند یعنی غریبه‌ها. و اما تعریف قوم به قول انتونی دیوید استیفن اسمیت جامعه شناس انگلیسی متولد ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹ و وفات ۱۹ جولای ۲۰۱۶ به گروهی از انسانها اطلاق میگردد که اعضای این گروه اجتماعی دارای ویژه گی های نیایی واصل و نسب مشترک داشته باشند. همچنان این گروه ها اغلباً دارای مشترکات فرهنگی، زبانی، رفتاری و مذهبی میباشند که به احتمال غالب به آبا و اجداد شان بر میگردد و یا بنابر عواملی دیگر بوجود آمده در جریان فعل و انفعالات اجتماعی شامل حال این گروه گردیده باشد که به این ترتیب یک قوم میتواند به یک کتله فرهنگی نیز گفته شود.

قوم در جوامع برده‌داری و فنودالی هم نوعی دیگر از اشتراک افرادی است که دارای پیوندهای خونی هستند و سرزمین و زبان و فرهنگ مشترک دارند، ولی این اشتراک شان هنوز به اندازه کافی پایدار نبود و در مقیاس کشور هایشان نیز این اشتراک از منظر اقتصادی کامل نبوده است.

مطالعات قوم و قومیت به ویژه منازعات قومی در حوزه روابط بین‌المللی مبحثی بسیار جدید است. حاکم بودن پارادایم واقع‌گرایی بر روابط بین‌المللی، توجه به این متغیر بسیار تأثیرگذار را در سطح سیاست داخلی و بین‌المللی تحت‌الشعاع قرار داده است. در واقع از دهه ۱۹۹۰ بود که واژه قوم و قوم‌گرایی به مثابه یک محمل جدید در بازی های سیاسی تحت عنوان بازیگران در حاشیه مانده یا محمل های خفته در مطالعات روابط بین‌المللی و مطالعات جامعه شناسی توجه تحلیل‌گران و صاحب نظران جامعه شناس و روابط بین‌المللی و استراتژی سازان را به خود مشغول داشت. در حال حاضر بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، رشد و شیوع بنیاد گرایی افراطی اسلامی در پاکستان و اطراف افغانستان که توجه بازیگران سیاسی غرب و بویژه امریکا را به اسلام و آنهم اسلام رادیکال نیز معطوف ساخت. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱، استفاده تاکتیکی از قومیت‌ها در تعاملات و معادلات سیاسی غرب و خاصتاً ایالات متحده امریکا بسیار اهمیت یافته است. بر این اساس امریکا تلاش دارد تا در چارچوب جنگ مسلحانه و یا غیر مسلحانه با بهره برداری از مسئله قومیت‌ها در اکثر کشور هاییکه منافع استراتژیک اش را تأمین میکند به مقابله بپردازد که استراتژیست های چیره دست امریکایی چون زبیینگنیو بریژنسکی zbigniew Brezezinski متولد ۲۸ مارچ ۱۹۲۸ و درگذشت ۲۶ می ۲۰۱۷ طراح نمادین و اصلی این سیاست در کتاب اش بنام " شانس دوم : سه رئیس جمهور و بحران ابر قدرتی آمریکا Second Chance: Three Presidents and the Crisis of American Superpower " و زلمی خلیل زاد متولد ۲۲ مارچ ۱۹۵۱ در کتاب اش بنام " فرستاده از کابل تا کاخ سفید سفر من در جهان آشفته " به صراحت و وضاحت تأکید مکرر بر حقانیت این پالیسی های شرارت محور شان برای دستیابی به منافع کوتاه مدت و دراز مدت شان در دولت های متاخر امریکا داشته اند، که همچنان کار رایی این پالیسی را در کشور های اروپای شرقی بویژه یوگوسلاویای سابق، افغانستان، عراق، یمن و عده از کشور های آفریقایی به امتحان و سنجش گرفتند. (در بخشهای بعدی توضیحات بیشتر در این باره ارایه میگردد)

این پالیسی در کشور ما نه تنها از اتحاد مردم بدور محور ملی جلوگیری کرده است بلکه انقطابات بسیار خطرناک و خانمانسوز بیشتر را بر کشور و مردم ما تحمیل کرده و حتی خطرات تجزیه کشور را محتمل میگرداند. در افغانستان این مسئله از ویژه گی خاص تاریخی نیز برخوردار است. زیرا افغانستان در یک قرن متاخر در تحت تأثیر استراتژی های انگلیس، روسیه تزاری و اتحاد شوروی از این حربه در مقابل هند برطانویی و پاکستان به حیث سیاست رسمی کشور استفاده کرده و ریاست ووزارتی را به این نام در چوکات اداره حکومت خویش داشته است که البته در نیمه دوم قرن متاخر کشور هند هم بحیث وسیله فشار در قبال پاکستان از حمایت کننده گان این پالیسی بوده است. استراتژیست های روسی برای دسترسی به بحر هند (آبهای گرم) و جلوگیری از نفوذ استعماری انگلیس بعد ها میراث دارش ایالات متحده امریکا در منطقه در پالیسی هایش در قبال کشور محبوب ما افغانستان شعار پشتونستان را که در اثر سیاست های ماجراجویانه انگلیسی در زمان سلطه اش بر

نیم قاره هند پایه‌گذاری شده بود مطرح کرده و با استفاده از احساسات و وطنپرستانه عده از رجال سیاسی افغان آنرا به شدت مورد بهره‌برداری قرار دادند. روسها بوسیله عمال خویش در افغانستان دولت و حکومت ما را از همان آوان پیدایش نا میمون پاکستان به عدم پذیرش و برسمیت شناختن خط دیورند تشویق و ترغیب کرده و تحت فشار قرار دادند. در حالیکه در آوان خروج انگلیس از نیم قاره هند اتحاد شوروی که بصورت فاتح جنگ جهانی دوم را پشت سر گذاشته بود میتوانست با استفاده از نفوذ بین‌المللی اش بر انگلیس نگون بخت فشار وارد کند تا مسئله سرحدات افغانستان با هندوستان بر حسب حقایق موجود آنزمان و اسناد تاریخی و خواست مردمان منطقه حل و فصل کند. و یا هم بعد از تشکیل کشور پاکستان با این کشور جدید التاسیس بر طبق خواست و اراده مردمان و دولت‌های منطقه و اسناد تاریخی مسایل مورد منازعه در چوکات اصول و روابط بین‌الدول حل و فصل میگردید تا چنین زخمی ناسوری برای منطقه به میراث نمی‌ماند.

اما با هزار دریغ و شور بختی نه تنها این معضل بر پایه روابط بین‌الدول، اصول همزیستی مسالمت آمیز، اسناد تاریخی و خواست مردمان منطقه عملی نگردید بلکه بعد از خروج انگلیس‌ها از نیم قاره هند پالیسی سازان و استراتژیست‌های اتحاد شوروی برای تحقق پالیسی استعماری رسیدن به آبهای گرم اعتماد به نفس بیشتر پیدا کرده با استفاده از ویژه‌گی‌های برتری جویانه عده از رجال حکومتی، در میان مردم عوام و رده‌های سیاسی افغانستان سرمایه‌گذاری‌هایی بزرگی کردند و در جریان تحقق این سیاست‌های متضاد با منافع علیای ملی افغانستان از جانب حکومت‌های آنزمان فعل و انفعالات بزرگی در میان یک قوم خاص بالترتیب مترادف قرار گرفت با شوک و تکان در میان سایر اقوام متشکله کشور که البته سرمایه‌گذاری در میان سایر اقوام هم در پالیسی‌های درازمدت این مداخله‌گران شامل بود. که بعد از ایالات متحده آمریکا و متحدین منطقوی اش به همکاری سازمانهای استخباراتی با استفاده از همین پالیسی از اقوام کشور ما نه تنها در بی‌ثبات سازی کشور ما از آن استفاده کردند بلکه در برگشت ورق بازی برای مداخله و مزاحمت در جمهوریت‌های سرحدات جنوبی اتحاد شوروی (جمهوری فدراتیف روسیه امروزی) هم استفاده کردند و میکنند. با آنکه اداره مرکزی احصائیه افغانستان در هیچ سالنامه احصائیوی خویش در باره تعداد اقوام و اندازه نفوس آن در کشور ذکری بعمل نیآورده است و همچنان کدام سند احصائیوی مستند و قابل قبول برای همه از تعداد اقوام و تعداد نفوس این اقوام و به جزء از برآورد‌های تخمینی اداره مرکزی کدام احصائیه تأیید شده بین‌المللی از تعداد نفوس مجموعی کشور هم وجود ندارد اما یک راپور احصائیوی اداره بنیاد آسیا یا ایشیا فونڈیشن (Asia Foundation) در سال ۲۰۱۰ به قول خودشان با ضریب 2,5 اشتباه و همچنان راپور احصائیوی که در بین سالهای ۲۰۰۴ - ۲۰۰۹ بوسیله شبکه‌های تلویزیونی بی بی سی BBC و ان بی سی NBC که هر دو احتمالاً همانطوریکه در بالا تذکرادم بر پایه پالیسی‌های مطرح ایالات متحده آمریکا و متحدین غربی اش در امور افغانستان تهیه شده تعداد اقوام را در کشور ما را البته با تفصیل هر ولایت بصورت جداگانه چنین مینگارد:

پشتون ۳۸٪

تاجک ۳۱٪

هزاره ۹٪

ازبیک ۹٪

ایماق ۴٪

ترکمن ۳٪

نورستانی، عرب، قرغز، پشه ای، قزل باش، براهویی، پامیری، گجر و سایرین ۴ %.

همچنان بعضی از مورخین و جامعه شناسان در آثار شان تعداد اقوام را در افغانستان ۵۰ قوم ذکر کرده اند، که در قانون اساسی مصوب لویه جرگه مورخ دسمبر ۲۰۰۳ از چهارده قوم بزرگ در کشور ذکر بعمل آمده است اینها عبارت اند از پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه‌ای، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر و براهوی.

بر اساس مطالعات اخیر جامعه شناسان در سه دهه پسین، در افغانستان عنصر قومیت در عرصه قدرت سیاسی نسبت به عناصر ایدلورژی، مذهب، زبان و سمت نقش تعیین کننده داشته است و در سراپای حوزه های قدرت فقط میتوان عنصر قومیت را مشاهده کرد. یعنی تمام اجزای متشکله قدرت انتخابی و انتصابی آن بر محور قومیت استوار بوده و مشمولین این حوزه ها برپایه منافع شخصی شان کاندید و به حیث ممثل اراده و منافع قوم انتخاب ویا انتصاب شده اند. بنا بر توضیحات و نوشته زلمی خلیل‌زاد نماینده خاص ایالات متحده امریکا برای تأسیس حکومت انتقالی افغانستان در اجلاس بن که در کتاب اش بنام " فرستاده" پرده از روی مداخلات مستقیم امریکا در حکومت سازی افغانستان بر مبنای اقوام بر میدارد.

او در این کتاب از تأکید امریکایان و همکاران غربی شان در تقسیم قدرت در افغانستان بین اقوام برپایه (تعداد شان) بر علاوه سهم شاه اسبق محمد ظاهر حکایت های دردناک دارد که در نتیجه حکومت استخراج شده از نشست بن فقط برپایه قومیت و وفاداری اعضای این حکومت به ایالات متحده امریکا و متحدین اش بوده است. یعنی حکومت ساخته شده در بن از همان آوان پیدایش در گرو قوم و کشور تضمین کننده قرار گرفت.

گرچه بعدها قانون اساسی ممنوعیت هایی را در برابر سواستفاده هایی سیاسی از نام قوم تسجیل کرد ولی در پشت پرده تا کنون هم این سیاست در عرصه ملی و بین المللی بازار گرم داشته و امریکا و متحدین اش بویژه متحدین منطقوی ایشان با استفاده از این حربیه در افغانستان اقوام را به جان هم انداخته و این تراژیدی بسیار وحشتناک در طی دو دهه اخیر عامل اصلی انقطابات اجتماعی، کنار نیامدن ها با یک پلاتفورم بر پایه منافع ملی یک افغانستان واحد در عرصه ملی و بین المللی، شدت ورشد سیستم ملوک الطوائفی، ادامه جنگ و تمام نا بسامانی های سیاسی-اجتماعی- اقتصادی و نظامی میباشد.

با تأسف باید اذعان داشت که در بازی های سیاسی امروز قدرت های بزرگ هم نظریه پردازان و هم دستگاه های اجرایی شان و در ورای این سیاست های تباه کن کشور های همسایه افغانستان هم روی تخاصم اقوام برای تشدید بحران و دستیابی به اهداف شان در کشور های که منافع درازمدت و کوتاه مدت شانرا تأمین میکند، سرمایه گزاری های بزرگی کرده اند که اگر مردم و وطندوستان خاصاً جوانان که امروز بیشترین کمیت کشور را تشکیل میدهند و از ظرفیت بزرگ مادی و معنوی برخوردار میباشدند و قشر آگاه ملی در پی چاره نیافتد عواقب زیانبار این قوم گرایی و چسپیدن به عنصر قوم نه تنها تمامیت ارضی بلکه هست و بود کشور ما را تهدید میکند همانند کشور یوگوسلاویا در اروپای شرقی و کشور های عراق، لیبیا، یمن و سوریه خطرات بزرگ جنگ داخلی محتمل است.

در این گیرودار بازی های خطرناک سیاسی بررسی و تحلیل وضعیت کشور مان در راستای اتحاد ملی برای منافع مشترک ملی و دستیابی به یک راه حل ویا حد اقل دریافت آدرس مشترک برای یک گفتمان ملی مرا و امیدارد تا در این باب توجه بیشتر معطوف داشته و کاوش های بیشتری در زمینه صورت گیرد.

تعریف ملت:

ملت را می‌توان یک واحد بزرگ انسانی در یک محدوده معین جغرافیایی با منافع مشترک تعریف کرد که عامل پیوند آن آگاهی مشترک و تعلق قوی به تاریخ این محدوده میباشد. از این پیوند است که احساس تعلق به یکدیگر و احساس وحدت میان افراد به آن واحد پدید می‌آید. از جمله ویژگیهای هر ملت اشغال یک قلمرو جغرافیایی مشترک بنام کشور است و احساس دلبستگی و وابستگی به یک سرزمین معین میباشد. ملت ممکن است به عنوان یک جماعت تاریخی و دارای بافت فرهنگی خاص اما بدون خودمختاری سیاسی یا داشتن دولت وجود داشته باشد.

بعد از پایان جنگهای تباہ کن سی ساله مذهبی ۱۶۱۸ - ۱۶۴۸ در اروپا اروپاییان به قرار داد وستفالی ۱۶۴۸ م تن در دادند تا حقوق یکدیگر را محترم شمرده و بالای یکدیگر تعرض و مداخله نظامی نکنند در واقع از همین زمان ببعد دولت های ملی ظهور کردند، یعنی اینکه پیوند مستقیم مفهوم ملت با دولت امر تازه ایست که تاریخ آن از پیدایش ناسیونالیسم تازه بمیان آمده در اروپا از اواخر قرن هفده فراتر نمی رود و مربوط به تحولات فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن قاره در دو سده اخیر میباشد.

چون اکثریت جامعه شناسان ملت را پدیده اجتماعی اروپایی می‌پندارند بناً در باره ملت و تعریف آن نگرش های گوناگونه دارند، یعنی ملت مفهوم انتزاعی داشته و جامعه شناسان و تحلیل گران تا کنون تعریف ها و تعبیر های متفاوتی از آن ارائه داشته اند، اما همه با این نگرش با هم موافق اند که ملت در جریان رشد مدرنیته از طریق دولت های ملی ایجاد گردید است و دولت های ملی از طریق رای و اراده مستقیم مردمان یک سرزمین یا شهروندان یک محدوده ای جغرافیایی بمیان آمده است. البته که در این جوامع شهروندان یعنی همه افراد جامعه بدون در نظر داشت خاستگاه طبقاتی، قومی، نژادی، مذهبی و زبانی آنها دارنده گان حقوق مساوی در کلیه امور اجتماعی و سیاسی میباشد.

از اینرو آگاهی ملی به معنای تعلق به ملت و لزوم تشکیل دولت ملی و داشتن قدرت (دولتی) متعلق به خود، پیشینه ای طولانی ندارد. به همین دلیل، واژه ی ملت نیز در گذشته معنای سیاسی امروزی را نداشته است، چنانکه در زبان دری کمابیش برابر با امت یا پیروان دین معین کاربرد داشته است. پیش از پیدایش آگاهی ملی جدید آنچه در میان گروههای بشری در گذشته شایع بوده، آگاهی قومی (البته نه آن قومیت ethnic که ما در عنوان قبلی آنرا به توضیح گرفتیم) بوده که اروپاییان کلمه ناسیون (Nation) را در زبان های خویش به این کتله ها بکار میبردند. این آگاهی بیشتر جنبه آگاهی به تعلق فرهنگی داشته و عنصر زبان، دین، آداب و رسوم، تاریخ و خاطره قومی مشترک مبنای آن بوده است. در حالیکه در تعریف ملت مدرنیته بمفهوم امروزینش عناصر زبان، دین و غیره مشترکات فرهنگی اصل نیست.

در میان اکثر اقوام گذشته این آگاهی و کاربرد این واژه را به صورت جدا کردن خود از دیگری می یابیم، چنانکه یونانیان غیر یونانیان را بربرمی و یونانیان را Nation قوم یونانی مینامیدند. اقوامی همچون (چینیان، اعراب، یونانیان) که برای فرهنگ خود برتری قائل بودند، با کلمات و واژه هایی خاص دیگران را از خود جدا می کردند مانند عرب و عجم و واژه های از این طراز.

ولی در عین حال حکومت Nation یا قوم یعنی حکومتی که با دین و فرهنگ قومی پیوستگی داشته و پشتیبان و نگهدار آن به شمار می آمده اهمیت خاص داشته است، اما نه به معنا و اهمیتی که امروزه در تحت عنوان دولت ملی می شناسیم. پیوستگی سه عنصر دولت، ملت و کشور در روزگار ما، بعد سیاسی قوی به مفهوم ملت بخشیده است (دولت- ملت) چنانکه تعریف کلاسیک ملت توسط ارنست رنان Ernest Renan ۱۸۲۳ - ۱۸۹۲ فیلسوف، جامعه شناس و تاریخ نگار فرانسوی

(ملت چیست؟، مجموعه آثار، جلد یکم، پاریس، ۱۸۸۲) چنین است: " ملت یک روان است، یک اصل روحانی. دو چیز، که در واقع یک چیزند، این روان را میسازند... یکی داشتن میراث مشترک غنی از خاطره ها و دیگر، سازش واقعی، میل به زیست با یکدیگر و خواست تکیه کردن کامل به میراث مشترک."

نویسندگان دیگر بر یکدستی ذهنیت هر ملت، به عبارت دیگر، بر خلق و خو و منش ملی تکیه کرده اند و تکیه بر این ویژگیها و بزرگداشت آن یکی از ویژگیهای دوران رشد ناسیونالیسم اروپایی است. در علوم اجتماعی، در تعریف ملت عواملی مانند شخصیت ملی یا قومی و زمینه های مشترک فرهنگی و اقتصادی در نظر گرفته میشود، زیرا ملت سرانجام ترکیبی است از همه این عوامل و جهان در چند دهه ی اخیر شاهد برآمدن ملت های تازه ای در آسیا و آفریقا بوده است که بنیاد آنها بر مفهوم جهانشمول ملت، که در اصل مفهومی اروپایی است، نهاده شده است. امروز بیشترین دانشمندان علوم اجتماع و فلاسفه در عوض کلمه ملی گرایی از هویت ملی استفاده میکنند، که البته عده از آنها هویت ملی را در گرو عضویت فرد در اجتماع تلقی کرده و عده دیگر هویت را عنصر شخصی برای افراد اجتماع تعریف میکنند و به این ترتیب این واژه ها شامل مباحث فلسفی جامعه شناسی عصر حاضر گردیدند.

رالف والدو امرسون **Ralph Waldo Emerson** ۱۸۰۳ - ۱۸۸۲ فیلسوف و پژوهشگر علوم اجتماعی امریکایی می نویسد: " مدل آرمانی ملت، که در اندیشه اروپایی سابقه دارد - اگر چه تا کنون هرگز چیزی به این درجه از یکدستی کامل وجود نداشته - عبارتست از یک کتله واحد انسانی، که بر حسب سنت، در مرزو بوم معین زندگی می کند، به یک زبان سخن می گویند (وچه بهتر که این زبان زبان ویژه آن قوم یا Nation باشد) فرهنگ خاصی دارند و یک تجربه تاریخی مشترک که از نسلهای بسیار به ارث رسیده و ایشان را در یک قالب ریخته است." اما، به عقیده همان نویسنده، به کاربرد این مدل برای اقوام خارج از مدار اروپایی اغلب خطاست. ولی هم به رغم در دست نبودن سنجه های استوار برای توضیح مفهوم ملت، بر آنست که ملت جماعتی است از مردم که حس می کنند از دو وجه به یکدیگر تعلق دارند، یکی آنکه از عناصر مهم و ژرف یک میراث مشترک سهم می برند، و دیگر اینکه سرنوشت مشترکی در آینده دارند و می افزاید که " ساده ترین بیانی که از ملت می توان کرد آنست که آنان جماعتی از مردمند که احساس میکند یک کتله یا ملت با منافع مشترک اند و بر پایه همین منافع مشترک همگانی به آینده مینگرند." با این توضیح مختصر از تعریف ملت و چگونگی پیدایش آن میپردازیم به مسئله ملت در افغانستان.

مسئله ملت در افغانستان

بعد از آنچه در باره تعریف ویا اینکه ملت چیست و چگونه پا به عرصه وجود گذاشت گفته آمدیم لازم به تذکار مؤکد میدانم که در وضعیت ناهنجار کشور ما هم این بود و نبود ملت، هویت ملی و منافع ملی و رسیدن و نرسیدن به مرحله ملت، منافع ملی و نبود دولت - ملت را با عوامل بازدارنده و شتاب دهنده آن به ارزیابی بگیریم تا به یک استنباط منطقی در زمینه نایل گردیم.

این خطه باستانی که کلید هندوستان، بام جنوب آسیا، راه ترانزیت اروپا - آسیا نام داشته و او را چهار راه آسیا هم مینامند امروزه از جنوب و شرق به کشور پاکستان وکناره ای هند پیوند داشته و غرب آن بوسیله صحرا ها و بیابانهای خشک و بی علف با ایران وصل است، شمال آنرا گذرگاه آبی آمو وکوکچه با آسیای مرکزی کشور هایی تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان وصل میکند در بحبویه های مختلف ادوار تاریخ در زیر نامهای آریانا، خراسان و افغانستان به قول مؤرخ نامدار کشور ما مرحوم پوهاند حبیبی و دانشمند و تاریخ نگار شهیر کشور ما اعظم سیستانی تمدن هایی بزرگی را چون تمدن ویدی، تمدن اوستایی، تمدن باخترا یا بخدی، تمدن بودایی، تمدن هری یا هرات،

تمدن سیستان، تمدن غزنه و تمدن هایی دیگر را در گوشه و کنار خویش تجربه کرده است. افغانستان هر دو، نقطه دیدار و کوره ذوب نفوذ فرهنگی بوده است. در نتیجه، در درازنای تاریخ خویش سهم بزرگ و مهمی در شکل دهی تمدن ها، به جای گذارده است. ساحه بزرگ جغرافیه بی و فرهنگی که افغانستان قلب آن را شکل داده است، از آمو تا سند، گسترش می یابد. مردم هایی متمدن و شهیری در اینجا زنده گی داشته اند که از خود میراث هایی بزرگی در عرصه های علوم اجتماعی و علوم تجربی بجا گذاشته اند، که میتوان از ابوبکرزکریای رازی فیزیکدان - کیمیا دان - پزشک - مهندس - فیلسوف و کاشف الکول وفات ۹۲۴ میلادی، ابو نصر فارابی فیزیکدان - موسیقیدان - منجم و فیلسوف متولد ۸۷۰ وفات ۹۵۰ میلادی، امیر کرور سوری فرزند امیر گولاد سوری وفات ۷۷۰ میلادی شاعر و جامعه شناس مولف پته خرا، احمد بن سهل بلخی ریاضیدان و جغرافیه دان وفات ۹۳۴ میلادی، مطهر بن طاهر قدسی متولد ۹۶۶ در بست سیستان اولین دایره المعارف نویس شرق، یعقوب رازی مهندس و محاسب بزرگ عصرش، محمد بن احمد کاتب خوارزمی یا خیره ایی مهندس - کیمیا دان و عالم تحنیک، ابو جعفر خاندن خراسانی ریاضیدان و ستاره شناس وفات ۹۶۱ میلادی، ابو حامد بلخی ریاضیدان - ستاره شناس، مخترع استرلاب و ابزار های نجومی، ابونصر اسمعیل جوهری فارابی لغت نویس شهیر و همچنان مبتکر اندیشه پرواز وفات ۱۰۰۲ میلادی، ابو ریحان البیرونی منجم، ریاضیدان - زمین شناس - فیلسوف و دانشمند بزرگ علوم تجربی متولد ۹۷۳ وفات ۱۰۴۸ میلادی، ابو علی سینای بلخی فیلسوف - ریاضیدان - فیزیکدان - پزشک و دانشمند بزرگ علوم تجربی متولد ۹۸۰ وفات ۱۰۳۰ میلادی، ابوبکر محمد بن حسن حاسب صاحب کتاب نسوی نامه متولد سال ۱۰۳۰ و وفات ۱۱۲۳ میلادی، عمر خیام ریاضیدان - ستاره شناس - شاعر و فیلسوف متولد ۱۰۴۸ و وفات ۱۱۲۴ میلادی، مولانا عبدالرحمن جامی شاعر - فیلسوف و فیزیکدان، ابوبکر خراسانی کیمیدان، محمد بن احمد خرقی ستاره شناس و کاشف حرکت ستاره گان وفات ۱۱۳۹ میلادی، خوشحال ختک متولد سال ۱۶۱۳ وفات ۱۶۸۹ میلادی شاعر، فیلسوف و جامعه شناس، رحمن بابا فرزند عبدالستار متولد ۱۵۲۹ و وفات ۱۶۰۵ میلادی شاعر، ریاضی دان، منجم و جامعه شناس، میرویس خان هوتک متولد ۱۶۷۳ وفات ۱۷۱۵ شاعر، جامعه شناس و رهبر اقوام بزرگ، مولانا جلال الدین بلخی، خواجه عبدالله انصاری، انوری ابیوردی، عنصری بلخی، دقیقی بلخی، امام فخر رازی، عبدالقادر بیدل، امیر علی شیر نوایی، مولانا عبدالرحمن جامی، رابعه بلخی، ناصر خسرو بلخی، سنایی غزنوی، ابو عبید عبدالرحمن محمد جوزجانی، حنظله بادغیسی، ظهیر الدین فاریابی، ابو نصر فارابی، رحمن بابا، بیت نیکه، میا فقیرالله جلال آبادی، مولانا یعقوب چرخ، پیر محمد کاکر، خانم شاد بیگم مشهور به مخفی بدخشی، استاد عبد الحق بیتاب، استاد عبدالغفور برشنا و صد ها دانشمند و پژوهشگر دیگر یاد کرد بر علاوه آثار بسیار با ارزش تاریخی مانند کتبه های ویدی، سنگ نوشته ها و دست ساخت هایی از ادوار مختلف تاریخ زنده گی مردمان ساکن این سرزمین و آثار که هم اکنون در موزیم های بزرگی چون موزیم لندن، پاریس و سایر موزیم های دنیا نگهداری میشوند، تندیس های بامیان، مینار جام، مینار های هرات، آتشکده نوبهاربلخ، کاپیسا و ننگرهار، برج عیاران بلخ، تخت رستم، دیوار های تاریخی بلخ، آرامگاه حضرت علی، قصر جهان نما، مینار های مسعود و بهرام شاه در غزنه، آرامگاه سنایی غزنوی و سلطان محمود غزنوی، چهل زینه قندهار، طاق بست، قلعه چهل برج و شهر غلغله در بامیان، مسجد جامع هرات، قلعه های اختیارالدین - غوریان - کهسان و سیاوشان در هرات، خانه زرنگار، سنگ هفت قلم، یخچال های هرات و صد های دیگر آثار با ارزش تاریخی، علمی و هنری حاکی از آنست که در این مرز و بوم روزگاری مردم های متمدن زیست داشته و در کار های خلاق علمی، هنری و فرهنگی مشغول بوده اند. به قول نانسی دوپری Dupree, Nancy (۱۹۲۷ - ۲۰۱۷) باستان شناس که بیشترین سالهای عمرش را در کاوش و تحقیق آثار باستانی کشور ما گذرانده و او در تمام سال های توفانی و بحران زده سه دهه اخیر، برای نگهداری اثرهای فرهنگی این سرزمین تلاش نموده است. او به همین سبب نخست در پشاور و بعد در کابل مرکز هایی برای این امر، بنیاد نهاده بود. او به این باور است که از میان (۱۴۳) جایی که برای کاوش های باستانشناسی در افغانستان، نشانی شده بود، تنها هفده تا و

آن هم نه به صورت همه جانبه، کاوش گردیده اند. همچنان ل. شتاین باستانشناس آلمانی در باره پهنا و ژرفای آثار باستانی کشور ما معتقد است که بررسی هر مغاره و جا برای کاوش باستانشناسانه در افغانستان عمر یک باستانشناس را میبلعد.

با آنکه تحت نام افغانستان به عنوان یک کشور از سال ۱۷۴۷ میلادی پا به عرصه وجود گذاشته است، اما این سرزمین از لحاظ قدامت تاریخی یکی از کهن ترین کشور های جهان بوده و بوسیله شاهراه ابریشم گذرگاه تمدن های بزرگ عصر باستان به شمار میرود. افغانستان را از زمانه های دور بدینسو کلید فتح هندوستان می نامیدند، زیرا هندوستان از طرف شرق، غرب و جنوب به آب متصل بوده و از طرف شمال کوه های بلند قراقرم و همالیا آن را احاطه کرده است. تنها راه ورود جهان گشایان به هندوستان از طریق دره ها ویا معابر بروخیل، چترال، خیبر، کرم، گومل و بولان بود. بدین ترتیب افغانستان در درازمنه تاریخ میدان پرتاب به هند بوده است. در شرایط حاضر جهان بر اساس آخرین تحقیقات از منابع انرژی جهان آسیای مرکزی منبع غنی ترین ذخایر هایدروکاربن جهان دارای ۱۸۷ میلیارد بیرل نفت یعنی حدود یک ششم ذخایر نفت کل جهان میباشد که آسان ترین راه انتقال و ترانزیت آن به راه های بحری، جنوب شرق آسیا و هندوستان از طریق افغانستان ممکن و میسر میباشد، زیرا راه های دیگر از یکطرف طولانی بوده و از طرفی دیگر در انحصار و قلمرو جمهوری فدراتیف روسیه میباشد که پالیسی کنسرسیوم های انرژی غربی با آن توافق ندارند. در سیاست های استراتژییک حاضر جهان تسلط بر جنوب آسیا تسلط بر جهان پنداشته میشود که افغانستان بام جنوب آسیا میباشد. یعنی امروز افغانستان به شاهراه ترانزیت اروپا - آسیا تبدیل شده است. این جغرافیا به افغانستان موقعیت بسیار با ارزش جیوپولیتیک و جیو استراتژییک بخشیده است و بدین لحاظ است که از دوردست های دور پیوسته مورد تهاجم ها قرار داشته و بعضاً این تهاجم ها ماندگار هم بوده است و همین امر هم سبب گشته تا کشور ما آمیخته ایی از فرهنگ های گوناگونه بوده و بر علاوه تمدن های بومی که در بالا از آن ذکر بعمل آوردیم، تمدن های دیگری چون تمدن های هندی، یونانی، عربی وچینی را نیز به تجربه گرفته است. در نتیجه آخرین مطالعات اداره یونسکو ملل متحد، این اداره به افغانستان لقب "موزاییک فرهنگ ها و تمدن های باستان" را داده است. از کاوش ها و مطالعات باستانشناسی این نتیجه گیری بدست آمده است که شواهد فراوان از زنده گی انسان در این خطه باستانی حدود صد هزار سال پیش از میلاد مسیح حکایت دارد، همچنان نسخه های خطی یافت شده معلومات های فراوانی را در باره نوع مناسبات اجتماعی، چگونگی اعتقادات مردم و سیستم اداره ویا فرمانروایی ها بدسترس قرار میدهد.

در اینجا دور از مفاد نخواهد بود تا در باره نام افغانستان کمی تأمل تاریخی داشته باشیم زیرا دشمنان این خطه باستانی بنابر پاهین بودن سطح معلومات و آگاهی مردم و کوتاهی حکومت ها در این زمینه مردم ما را بجان هم انداخته و میکوشند تا از اینطریق انقطاب بزرگی را تا سرحد تجزیه برکشور ما تحمیل کنند. امروز عده نا آگاهانه و عده هم مزدور به دستور اربابان آزمند شان در هر بحثی می آورند که واژه افغان مترادف با کلمه پشتون است. در حالیکه پژوهش در تاریخ و ادبیات زبان در این خطه میرساند که واژه افغان هرگز کلمه از زبان پشتو نبوده و تنها به پشتون هم اطلاق نمیگردیده است. این واژه از واژه گان زبان دری بوده و در طول دراز مننه تاریخ به یک خطه جغرافیایی اطلاق میگرددیده است که بخشی از آریایی ها در آن مسکن گزین بوده اند. این واژه در آثار بزرگ و با اعتبار تاریخی مانند تاریخ بیهقی، تاریخ یمینی که از کهنترین تاریخ های منطقه میباشد، تاریخ الکامل ابن الاثیر، حدود العالم، آثار و نوشته های بطلمیوس و خاصتاً در سفر نامه ابن بطوطه مؤرخ مراکشی که سفرش بیست ونه و نیم سال را در بر داشته و بین سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۷۵ میلادی صورت گرفته به کرات ذکر گردیده است. چنانچه او از سفرش به کابل چنین بیان میدارد: ".... سپس به کابل سفر کردیم در اینجا طایفه ای از عجم را دیدیم که بزبان فارسی تکلم داشته و خود را افغان می نامیدند..... و قدیم پایتخت پادشاهان افغان بوده است....." باید متذکر شد که در ایام سفر ابن بطوطه در کابل اقوام پشتون زنده گی نمیکردند که این بطوطه آنها را افغان گفته باشد، بلکه همه

مردم کابل یا کابلیان خود را افغان می نامیدند. همچنان فردوسی شاعر معروف درشهنامه که قدامت بیش از هزار ساله دارد به کرات کلمه افغان خطاب به مردمان این محدوده جغرافیایی ذکر گردیده است. چنانچه در این بیت شهنامه میخوانیم:

سپهدار چون قارن کاو گان سپه کش چو شیروی و چون آوگان
و در جای دیگر آورده است:

سپهدار چون قارن کاوگان به پیش سپاه اندرون آوگان

که در این ابیات شهنامه وسایر تذکرات آن کلمه آوگان تلفظ قدیمی همان کلمه افغان است که بعد ها اعراب چون حرف (گ) ندارند و تلفظ این حرف هم برایشان نا ممکن میباشد بناً این آواگان یا آپگان را افغان تلفظ کرده و بنا بر سیطره دوامدار اعراب در منطقه ما این نام هم به همان ترتیب تا به امروز باقیمانده است. که در آثار مکتوب عربی به صراحت میتوان آنرا دید. همچنان در سروده های حماسی مها بهارات بزبان سانسیکریت که در حدود ششصد سال قبل از میلاد نوشته شده و از معتبر ترین آثار تاریخ هند میباشد و در زمان اکبر شهنشاه مغل هند بنام رزمنامه بزبان دری نیز ترجمه گردید کلمه افغان بنام آسوه گان (Aswa ghan)، آسوه گانه (Aswa ghana)، آوا هان (Awa ghan)، آپ هان (Apa han) به معنی سوارکار نجیب، جنگجو، دلآور، سلحشور و کشنده ذکر گردیده است که به بازمانده گان آشواکا ها یا همان آشوکا و کمبوجا ها (Kamboja) که بازمانده گان همان سکا ها بوده و در مها بهارت آنرا پالی آورده اند عبارت از اقوامی نجیب دارای نژاد عالی که مهارت فراوان در سوار کاری داشته اند و در حدود دوصد تا صد سال قبل از میلاد از راه شمال افغانستان کنونی وارد هند شده و بعد ها سلسله شهنشاهی کمبوجه ها را در هندوستان بنیان گذاشته اند، و در بر گیرنده همه باشنده گان آن سرزمین هایی مقصود بوده که امروز با کمی تنقیصات محدوده ای جغرافیایی ما را احتوا میکند.

همچنان همین مفهوم در کتاب اوستا یا سروده های زردشتیان آواجن (Ava jan) یا آبا جن (Apa jan) ذکر گردیده است که همچنان یاد آوری از مردمانی دارد که نخستین مقرر فرماندهی شان را در جلگه های شمال هندوکش اساس گذاشتند و تا نیمه های هزاره دوم پیش از میلاد دامنه اقتدار شان را تا کابل، آراکوزیا کندهار و هلمند گسترش دادند. یعنی مراد از باشنده گانی است که در محدوده ای کنونی افغانستان زنده گی داشته اند و به سوار کاری و تربیه اسپان شهرت فراوان داشته اند. ویا تذکرات فیلسوف، جامعه شناس، انسان شناس و عالم معروف خوارزمی یا خیره ای ابوریحان البیرونی ۹۷۳ - ۱۰۴۸ میلادی که در عصر سلطان مسعود غزنوی میزیسته و قسمت اعظم آثارش را بر علاوه قانون مسعودی زیر توجه علم دوستانه سلطان مسعود غزنوی نگاشته و به دربار آن سلطان اهدا کرده است در مقالات تحقیقی اش مانند التفهیم الاوائل صناعته التنجیم که در باره نجوم و ستاره شناسی نوشته و الصیدیه فی القطب که در باره گیاهان دارویی به تحریر آورده است کوه های هندوکش را از مرز چین تا زابل و بست بنام کوه های افغانان نگاشته است.

همچنان مؤرخین و زبان شناسان غربی چون الکساندر کونینگهام Alexander Cunningham ۱۸۱۴ - ۱۸۹۳ باستانشناس نامدار انگلیسی که بیشترین عمرش را با قوای انگلیسی در هند برتانوی سپری کرد و تحقیقات گسترده ای در باره کلتور، فرهنگ و آثار باستانی منطقه انجام داد بر علاوه کتاب ها و آثار قلمی وی از نتایج این تحقیقات، نتایج کاوش های فراوان باستانشناسانه وی از فرهنگ های باستانی هند و افغانستان هم اکنون در موزیم بزرگ لندن نگهداری میشود و جان مک کارندل John Watson Mc Crindle ۱۸۲۵ - ۱۹۱۳ زبان شناس مشهور انگلیسی که سالهای بسیاری در هند برتانوی تحقیقات زبان شناسی در عرصه های زبان سانسیکریت هندی - اردو و دری انجام داد کتاب ها و آثار فراوان از وی هم اکنون در عرصه زبان شناسی، ادبیات و تاریخ بجا مانده است هم کلمه افغان را به مردمان و ساکنین قدیم ساحات بدخشان، کاپیسا، اطراف کوه های هندوکش و اطراف کابل که به سوار کاری و تربیه اسپ شهرت فراوان کسب کرده بودند و آئین زردشتی داشتند اطلاق کرده اند.

از بیان این حقایق تاریخی چنین نتیجه میتوان گرفت که نظریه پردازی های خصمانه و نفاق افگانه دشمنان تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور ما در قبال نام بسیار با مفهوم و با اثر کشور ما افغانستان عزیز یک خطای محض، جفا و گناه نا بخشودنی میباشد. که گسترش همچو نظریات بی پایه و بی اساس و دشمن سازی مردمان ساکن این محدوده علیه یکدیگر کشور ما را بطرف پرتگاه نیستی سوق میدهد.

تاریخ نگاران و جغرافیه دانان از ایام یونان باستان چون آراتس تن (۲۷۶ - ۱۹۶ ق.م.)، استرابون (۶۳ - ۲۱ ق.م.)، کلاودیوس بطلیموس (۱۶۱ - ۸۳ م) تاریخ نگار و جغرافیه شناس که در مصر زنده گی میکرد، میر غلام محمد غبار (۱۸۹۷ - ۱۹۷۷) مورخ بی بدیل کشور ما، میر محمد صدیق فرهنگ (۱۹۱۷) مورخ و نویسنده افغانستان در پنج قرن اخیر، داکتر علی احمد کهزاد (۱۹۰۸ - ۱۹۸۳) و سایرین همه و همه در همین موقعیت جغرافیایی، با کمی اضافات و کثرات حدود اربعه و سایر خصوصیات تاریخی این سرزمین اتفاق نظر دارند. در اوستا کتاب مقدس زردشتیان از آریانا (با کمی اضافات حدود همین افغانستان کنونی) بحیث زادگاه زردشت نام برده شده است. نکته جالب و قابل تعمق و کاوش بیشتر در این مسله اینست که یکعده نویسندگان کنونی ایران با سطحی نگری حدود خراسان دیروز را جز ویا یکی از ایالات ایران محسوب میدارند در حالیکه واقعیت مسئله این نیست. کشوری که امروز بنام ایران مئمی است همان بقایای پارس یا فارس میباشد که هیچگاهی شامل خراسان ویا افغانستان کنونی نبوده است بلکه نام ایران را از تاریخ آریانا وخراسان به عاریت گرفته اند در حالیکه مورخین، نویسندگان و محررین دربار هایی کشوری کشور هایی منطقه، اعراب و یونانی ها در آثار تاریخی و ادبی همیشه ذکر نام ایران در آثار شان هدف از آریانا، خراسان ویا افغانستان کنونی بوده است آنان نامهای خسرو ایران، خسرو شرق یا خدایگان خراسان را به رسم تعارف به پادشاهان معاصر خود بکار میبردند که در نزد شان کلمه ایران مترادف بود با خراسان ویا همین افغانستان امروز. یونانیان، اعراب و اروپاییان در آثار شان سرزمین های پارس یا فارس را بنام سرزمین های غرب ایران یا آریانا یا خراسان ذکر کرده اند. چنانچه به قول دکتور محمود افشار یزدی نویسنده ایرانی (۱۸۹۳ - ۱۹۸۳ م) فلات شرقی فارس یا پارس ایران نام داشت و آنچه امروز ایران مینامیم در حقیقت فارس بوده که تا اوایل قرن بیستم هم به همین نام یاد میشده است. فردوسی شاعر بزرگ دری در شاهنامه سلطان محمود غزنوی را شاهنشاه ایران مینامد در حالیکه در همان ایام در فارس سلسله دیلمیان حکمرانایی داشتند که نه تنها هیچیک از شعرا، نویسندگان و مورخین بوی نگفته اند شاه ایران ویا شاهنشاه ایران اما به شاهان خراسان و افغانستان کنونی پیوسته شاه یا حکمرانای ایران گفته شده و سرزمین اش بنام ایران بیان شده است. چنانچه در این قصیده انوری ابیوردی (۱۱۲۶ - ۱۱۷۹ م) شاعر معروف زبان دری که در زمان حملات خاتمانسوز غزها یا ترکان میخوانیم:

برسمرقند گر بگذری ای باد سحر
خبرت هست کزین زیروزیر شوم غزان
نامه ای اهل خراسان ببر خاقان بر
نیست یک بی زخراسان که نشد زیر وزیر
خبرت هست که از هر چه در او چیزی بود
در همه ایران امروز نمانده است اثر

اما با حسرت و دریغ باید گفت که بنابر تجاوزات و تهاجمات بیگانگان، هرج و مرج و آشوب هایی درونی و ایجاد سیستم های ملوک الطوائفی نه تنها سلامت سیاسی و وحدت ملی این سرزمین از بین رفت بلکه مراکز ادب زبان دری نیز آهسته آهسته بطرف آنسوی سرحدات غربی کشور کوچید تا اینکه امروز پارس ها یا به قول اعراب فارسیان خود را سلاله دار و میراث دار تاریخ چندین هزار ساله این تمدن های بزرگ و ثقافت های بینظیر که در بالا از آن نام بردم معرفی کرده و تلاش دارند تا همه هست و بود تاریخی این خطه باستانی ما را وابسته به خود کرده و به یغما ببرند. آنچه بیشتر در این آسیاب آب ریخت همانا عدم موجودیت اتحاد ملی و درک هویت ملی در بین باشندگان سرزمین ما میباشد.

در اینجا قابل ذکر می‌دانم که همه آنچه در باره تاریخ این مرز و بوم گفته آمدم نه به این معنی است که به آن مباحث کنیم خرسند و غره باشیم که ما چه تاریخ درخشان و پرشکوه داریم و از یاد ببریم که سالیان متمادی و تا کنون بنا بر ناتوانی‌های فکری، ماجراجویی، تهور منفی و خصلت جنگ طلبی و جنگ پرستی فرق یکدیگر را می‌شکنیم و کشور خویش را به حراج انگلیس، روس، پاکستان، ایران، امریکا و سایر اجنبیان گذاشتیم. این شکوه تاریخی کدام درد ما را درمان است؟ گذشته‌های ما هیچ دردی را دوا نمی‌کند و غرور بر گذشته‌ها جز اینکه ما را بیشتر از واقعیت حال و امروز ما بدور سازد چیزی حاصل ما نمی‌گردد. در حالیکه دانستن این گذشته‌ها با همه محسنات و تلخی‌هایش بایست ما را بحیث یک ملت متحد و یکپارچه در رفاه امروز و ساختن فردای کشور عزیز ما افغانستان تکانه، رهنمون و عبرت‌انگیز باشد. به این ترتیب می‌توان ادعا کرد که نسل‌های حاضر کشور میراث‌داران واقعی آن تمدن‌های بزرگ و آن مردان بزرگ دانش، علم، هنر، سیاست و دولت‌مداری هستند و می‌بینیم که نبود این وحدت یا اتحاد ملی چه بلاهایی نیست که بر سر ما می‌آورد. گرچه سیاسیون و دولت‌مداران در رابطه با معضلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی ده‌های اخیر در کشور ما پیوسته تأکید بر مداخلات بیرونی و سلطه مستمر خارجی دارند ولی از دید این قلم البته که این همه تجاوزات و این تداوم سلطه خارجی بخاطر فقط بخاطر نبود وحدت ملی و انقطابات اجتماعی و سیاسی درونی خود مان می‌باشد. اگر ما یکی باشیم و منافع ملی و همگانی را بر پر کردن کیسه‌های خود ترجیح دهیم، اگر ما توانایی این را پیدا کنیم که از طریق یک گفتمان ملی خود را به مرحله برسانیم تا به حیث یک ملت واحد در چهارچوب یک پلتفورم افغانستان واحد زیر درفش سه رنگ کشور ما منافع ملی کشور را بر منافع شخصی، قومی، قبیله‌ای، مذهبی و حزبی که تا کنون متأسفانه ارجحیت داشته ترجیح دهیم و مردم خویش را از گهواره تا گور به این مامول آشنا سازیم که منافع سایر اعضای جامعه یا بهتر است بگویم منافع عموم کشور می‌تواند منافع من و شما را هم در میان عموم تأمین کند و بالعکس رجحان منافع شخصی همانطوریکه سالیان متمادی چه بلاهایی نیست که بر سر مردم و سرزمین ما وارد آورده و کمتر کسی را از شاه تا گدا از پیر تا جوان از زن تا مرد می‌توان سراغ کرد که از گزند این بلاها در امان مانده باشد. برای روشنایی بیشتر این مسئله را کمی به تفصیل می‌گیرم.

افغانستان یا بهتر است بگوییم این خطه باستانی تمام عمرش را که اگر از تهاجم سکندر مقدونی یعنی سیصد سال پیش از میلاد در نظر بگیریم تا کنون با استیلاگران خارجی دست و پنجه نرم کرده و همواره مورد تهاجم‌ها و اشغال قرار داشته است. این تهاجم‌ها و سلطه خارجی اثرات ناگواری بر تمام شئون زنده گی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و اتنیک این خطه و مردمانش بجا گذاشته است، که همیشه به جنگجویان چیره دست نیازمند و محتاج بوده و به قول گاندی کشور را جنگجویانی اداره می‌کردند که تمام تفکرشان به عوض سیاست، اقتصاد و رفاه عامه به جنگ و دفاع متمرکز بوده است. بدین ترتیب در تحت شعاع این تهاجمات و نزاع‌ها نه تنها بر فرهنگ و شئون جامعه ما اثرات زیانباری بجا گذاشت بلکه تمام زیر بناهای اقتصادی کشور را منهدم ساخت. مهمترین عنصر جذاب برای استیلاگران خارجی همانا موقعیت جغرافیایی این سرزمین می‌باشد، از هزاران سال قبل از میلاد مسیح این خطه باستانی شاهراه وصل بین النهرین و سایر تمدن‌ها بوده و است. همین تهاجمات مکرر استیلاگران باعث گردیده است تا مردم این کشور شورش و جنگجویان بیار آمده و در درازمنه تاریخ فقط قیام‌کننده گان پرخاشگرو جنگجویان اداره کشور را در دست داشته اند. یعنی اینکه موقعیت مهم جیو پولیتیک و جیو استراتژیک کشور ما برای بیگانگان متهاجم و استیلاگران مهم بوده و است نه برای مردمان کشور خود ما زیرا این مسئله همیشه برای مردمان بومی پرخاشگری و یاغیگری، چپاولگری، غارتگری، خانه خرابی، مرگ و قتل دسته جمعی و سیستم ملوک الطوائفی را بمیراث گذاشته است. سلسله این تهاجمات از سکندر گرفته تا اعراب، چنگیز، صفویان فارس، سلاطین مغول هند بلاخره مردمان این سرزمین را واداشت تا دولتی متحدی را در برابر این استیلاگران ایجاد کنند. نخستین نشانه‌های دولت متحد را در جنبش بایزید روشن ۱۵۷۹ م، حرکت جانبازانه میرویس خان هوتک ۱۷۰۸ م و سر انجام با ایجاد یک دولت با هویت مشترک ملی تهداب

یک دولت ملی گذاشته شد، افغانستان در سال ۱۷۴۷ توسط احمد خان ابدالی بمنظور مقاومت متمرکز و منسجم در برابر استیلاگران خارجی از بطن استیلا و تجاوز خارجی پا به عرصه وجود گذاشت.

نه تنها در قیامها و جنگهای آزادی بخش بر ضد استیلاگران قبل از ایجاد دولت بنام افغانستان بلکه بعد از آن هم قهرمانان عصیانگری بیشماری چون ابو مسلم خراسانی، سلطان شهاب الدین غوری، میرویس خان هوتک، محمود خان هوتک، احمد خان، اکبر خان، میر مسجدی خان، خانم ملالی، غازی ادی لوگری و دیگران بودند که کارنامه هایشان برای چندید نسل سمبول اتحاد (البته اتحاد جنگی)، افتخار و سلحشوری مردم ما بوده است. با وصف صف آراییی های متحدانه علیه استیلائی خارجی بنابر نبود سیاسیون متفکر ملی و مدیران خوب سیاسی و اقتصادی و عدم موجودیت یک تفکر ملی افغانستان شمول در نهایت این کشور با از دست دادن سرزمین هایش در غرب، جنوب غرب، جنوب، شرق و شمال کاملاً به خشکه محصور مانده و راه های ترانزیتی یا ارتباط اش به جهان خارج در گرو همسایگان آزمندش که بنابر سیاست های تفرقه انداز و حکومت کن انگلیس و سیاست های ماجراجویانه روس در قرن نژده و بعد از آن در ده ها مورد سیاسی، جغرافیایی و ملی اختلافات و مخاصمات بسیار عمیق دارندگیر ماند.

یک مسئله دیگر که در این ارزیابی از اهمیت فراوان برخوردار است همانا نقش دین اسلام در شکل گیری هویت اجتماعی و سیاسی این خطه میباشد. اکثریت مردمان این سرزمین مسلمان بوده و یک اقلیت کوچک پیروان سایر ادیان نیز در این کشور زنده گی میکند. دین اسلام به حیث یک نیروی متشکل در زمان حکومت غزنویان 999 م نقش بزرگی را در اتحاد مردمان این سرزمین ایفا کرد و اساس یک دولت بزرگ و تمدن بزرگی را در منطقه پایه گذاری کرد.

دین یا مذهب اساساً عبارت است از مجموعه ای از باور ها، افکار و عقاید انسان ها برای بهتر زنده گی کردن میباشد، یا به عباره دیگر دین یا مذهب در بیشترین عمر موجودیت اش رهنمای انسانها در شاهراه انسانیت بوده است و به همین ملحوظ در گذشته ها شاهان و حاکمان در عین زمان متولیان دینی هم بودند زیرا در آنزمان ها هنوز دولت های مدرن با قوانین پیشرفته تنظیم کننده امور اداره، مردم و کشور ها پا نگرفته بود. و یا به باور دیگر دین مجموعه ای از روش ها و نظام های فرهنگی، باور ها و جهان بینی هایی است که با ایجاد نماد ها و سمبول ها انسان ها را به ارزش های معنوی و روحانی مرتبط میگرداند. و یا به زنده گی معنی می بخشد، در بسا ادیان خاصاً در دین اسلام به هستی شناسی پرداخته شده و در باره ماهیت انسان و جهان هستی ایده های ناب ارائه داده اصول اخلاقی معین برای بهتر زنده گی کردن انسان ها مطرح میدارد.

به قول الکسیس کارل Alexis Carrel (۱۸۷۳ - ۱۹۴۴) جراح و فیزیولوژیست فرانسوی دین عبارت از وجدان انسان است که گاه و بیگاه انسان ها را متوجه خطا های شان میگردداند و چون مشعل فروزان در کج راهی ها و گمراهی ها به انسانها یاری میرساند.

همچنان میتوان گفت که دین پس از ملت دومین عامل احساس هویت در جهان بشمار میرود. دین اسلام از همان منبع و اساسش بر محوریت انسان و محوریت عقل بر نابرابری ها و اشرافیت آنزمان بنیان گذاشته شد، به قول حضرت محمد(ص) پیغمبر اسلام اولین آیه دینی (اقرأ به اسم ربک الذی خلق) نازل گردید، یعنی بخوان بنام خدا(ج) که خواندن اثباتی است بر عقل محوری این دین و بنام آن خدایی بخوان که خلق کرده خلقت آفریده، که اثباتی است بر خلقت محوری و انسان محوری این دین. ولی بعد ها متولیان یا تیکه داران این دین اشرافیت جدیدی را بنام اشرافیت دینی ایجاد کردند و دین را به بیراهه کشانده و از آن بهره برداری های سیاسی کرده و اهداف جهان گشایی و استعماری خویش را در این پوشش در جهان به منصفه اجرا گذاردند.

با آنکه اسلام در میان ادیان ما قبل اش بنام دین صلح، مصالحه و سجایای برتر انسانی شهرت فراوان داشت ولی در محدوده ای جغرافیایی ما از همان آوان تهاجم اعراب تا کنون به حیث دین زور و سرنیزه از طریق زور، جبر و فشار بوسیله جنگهای تباہ کن و خانمانسوز بر مردم این سرزمین

تحمیل گردیده و به همین شیوه بسوی همسایه گان جنوب و شرق هم شتافته که دشمنی های چندین قرنه آنها را با مردمان ما به جان خریده است.

دین اسلام برای مردم ستیزه جوی افغان که تاریخ متمادی اش را در دفاع و تهاجم قرار داشته یک محمل جدید برای جنگ و ستیز و در مواقع و مقاطع معین بهانه ایی برای تهاجم به همسایگان در دسترس قرار داد. همچنان اسلام بر تمام شنونات مردمان این سرزمین تأثیر گذاشت و بنابر وابستگی این دین به اعراب و تغذیه مداوم فکری پیشوایان، متولیان و مسئولین دینی از جانب اعراب در طول زمان موجودیت اش در کشور ما به حیث وسیله بازدارنده انکشاف فکری، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مورد سواستفاده قرار گرفته است تا مردم ما را زیر نام مذهب کور کورانه برای تحقق سیاست های استیلاگرانه شان مورد بهره برداری قرار دهند. در اینجا قابل ذکر است که اعراب و گویا گسترش دهنده گان و ترویج دهنده گان دین اسلام بعد از خلفای راشدین دیگر آن مسلمانان مومن مروجین واقعی اسلام نه بلکه جواسیس و عمال دولت های عرب بمنظور گسترش دامنه امپراطوری های خویش برای مقاصد استیلاگرانه بودند و هستند که زیر پوشش بیرق ولوی اسلام مردم و کشور ما را از لحاظ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به قهقرا و تا سرحد مناسبات ماقبل تاریخ برده و محکم در همانجا نگهداشته اند به گونه مثال به روستا نشین بی بضاعت و دهقان ما که به شیوه ما قبل تاریخ کار وزنده گی بسیار پر مشقت و ابتدایی دارد از جانب متولیان دینی تبلیغ میگردد که به همین زنده گی ات هزار بارشاکر باش و خداوند(ج) در آخرت این و آن نصیبت میکند و به همین ترتیب با صد ها دام فریبنده دیگر مردم را به صید گرفته اند.

به باور پژوهشگران تاریخ لشکر کشی های قبایل اعراب به بیرون از مرزهای جزیره العرب، انگیزه اش فقط کسب غنایم و گرفتن برده و کنیز بوده است تا نشر معنویت و اخلاق و خدا جویی و عدالت.

ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون (۱۳۳۲ - ۱۴۰۶) متولد تونس مورخ نامی عرب معروف به این خلدون در این باره مینگارد: «پیش از آغاز زد و خورد های مسلحانه در جنگ قادسیه بدستور سعد بن ابی وقاص سر لشکر اعراب قاریان باصدای بلند سوره انفال(غنیمت) را برای جنگجویان عرب خواندند که در آن وعده غنایم بسیار بدانان داده شده بود، و شنیدن این آیات غنیمت شور و هیجان رزمندگان را به حداعلی برانگیخت، بطوریکه بعد از آن قرانت این سوره در آغاز هر جنگ تازه برای اعراب در خارج از مرز های جزیره العرب بصورت یک سنت جاریه درآمد.»

اعراب خاصاً عربستان سعودی از دیر زمانی بمنظور تأثیرگزاری فرهنگی و جلوگیری از گسترش نفوذ ایران و ترکیه در منطقه با صرف میلیارد ها دالر و گسیل عوامل نفوذی خویش به کشور ما سیاست خارجی و داخلی کشور ما را سخت به چالش کشیده است که البته این وسیله برای امپراطوری های تازه به دوران رسیده انگلیس و روس هم خالی از مفاد نبوده است و این امپراطوری ها مراکز جدید تربیه، تجهیز و تعلیم عناصر گماشته شان را تحت نام و عنوان مدارس دینی ایجاد ویا منابع و مراکز قبلی را تصرف و در تحت اداره خود شان در آوردند. به این ترتیب دین اسلام با آنکه از بدو ایجادش یکی از بهترین و پیشرفته ترین ادیان سماوی بوده و نه تنها از احکام حقیقی روابط انسانی، عدالت اجتماعی، تساوی حقوق انسان، رشد و انکشاف آگاهی و خرد انسانی در همه عرصه های زنده گی (اجتماعی، اقتصادی و سیاسی) برخوردار بود بلکه قرآن مملو از دستورات علمی و جامعه شناسانه ایست که اگر واقعاً از طریق مراجع اکادمیک آنچنانیکه سایر کتب فلاسفه را مورد تحلیل و ارزیابی قرار میدهند، مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد میلیون ها سال دیگر توانایی اداره و رهبری جامعه بشری را صرف نظر از عقاید و باور های شان داشته و فرضیه های علمی و جهانبینی این کتاب هزاران مرتبه بیشتر و بزرگتر از کتب علمی و فلسفی موجود را که جامعه بشری تا کنون میشناسد، میباشد، به حیث یک وسیله مخرب اجتماعی، بازدارنده انکشاف و ترقی، سندی آسمانی برای انواع تبعیضات چون تبعیض جنسی، نژادی و مذهبی و عامل تفرقه و تفتین در میان دارنده گان و معتقدین خود این دیانت مانند شیعه، سنی، سلفی، علوی، قادیانی، بهایی و صد های دیگر از یکطرف بستر ساز خونین ترین تصادمات و انقطابات جامعه ما گردیده و از طرف دیگر بحران اعتماد را در

جامعه ما گسترده تا از اتحادملی، همدلی همه مردم، تساند در مقیاس کشور، روحیه پدروطنی و کار بخاطر منافع مشترک ملی را جلوگیری به عمل آورد.
به قول دکتور علی شریعتی متفکر نقاد ایرانی ۱۹۳۳ - ۱۹۷۷ "قرآن کتابی است که با نام خدا آغاز می شود و با نام مردم پایان می پذیرد."
کتابی آسمانی است اما - بر خلاف آنچه مؤمنین امروزی می پندارند و بی ایمانان امروز قیاس می کنند - بیشتر توجهش به طبیعت است و زندگی و آگاهی و عزت و قدرت و پیشرفت و کمال و جد و جهد!

کتابی است که نام بیش از ۷۰ سوره اش از مسائل انسانی گرفته شده است و بیش از ۳۰ سوره اش از پدیده های مادی و تنها ۲ سوره اش از عبادات! آن هم حج و نماز!
کتابی است که شماره آیات جد و جهد انسانی اش با آیات عبادتش قابل قیاس نیست ...
کتابی است که نخستین پیامش خواندن است و افتخار خدایش به تعلیم انسان با قلم... آن هم در جامعه ای و قبایلی که کتاب و قلم و تعلیم و تربیت مطرح نیست.
این کتاب از آن روزی که به حيله دشمن و به جهل دوست لایش را بستند، لایه اش مصرف پیدا کرد وقتی متنش متروک شد، جلدش رواج یافت و از آن هنگام که این کتاب را - که خواندنی نام دارد - دیگر نخواندند و برای تقدیس و تبرک و اسباب کشی (کوچ کشی) به کار رفت.
از وقتی که دیگر درمان دردهای فکری و روحی و اجتماعی را از او نخواستند، وسیله شفای امراض جسمی چون درد کمر و باد شانه و ... شد و چون در بیداری رهایش کردند، بالای سر در خواب گذاشتند و بالاخره، این که می بینی؛ اکنون در خدمت اموات قرارش داده اند و نثار روح ارواح گذشتگان و ندایش از قبرستان های ما به گوش می رسد.
قرآن! من شرمنده توام اگر از تو آواز مرگی ساخته ام که هر وقت در کوچه مان آوازت بلند می شود، همه از هم می پرسند: "چه کس مرده است؟"

چه غفلت بزرگی که می پنداریم خدا تو را برای مردگان ما نازل کرده است.
قرآن!

من شرمنده توام اگر تو را از یک نسخه عملی به یک افسانه موزه نشین مبدل کرده ام.
یکی ذوق می کند که تو را بر روی برنج نوشته، یکی ذوق می کند که تو را فرش کرده، یکی ذوق می کند که ترا با طلا نوشته، یکی به خود می بالد که تو را در کوچک ترین قطع ممکن منتشر کرده ... آیا واقعا خدا ترافرتاده تا موزه (موزیم) سازی کنیم؟
قرآن! من شرمنده توام اگر حتی آنان که تو را می خوانند و تو را می شنوند، آن چنان به پایت می نشینند که خلائق به پای موسیقی های روزمره می نشینند ...!
اگر چند آیه از تو را به یک نفس بخوانند، مستمعین فریاد می زنند: "احسنت ...!" گویی مسابقه نفس است ... قرآن! من شرمنده توام اگر به یک فستیوال مبدل شده ای! حفظ کردن تو با شماره صفحه، خواندن تو از آخر به اول، یک معرفت است یا یک رکورد گیری؟
ای کاش آنان که ترا حفظ کرده اند، حفظ کنی، تا این چنین ترا اسباب مسابقات هوش نکنند.
خوشا به حال هر کسی که دلش رحلی است برای تو. آنان که وقتی ترا می خوانند چنان حظ می کنند، گویی که قرآن همین الان به ایشان نازل شده است.
آنچه ما با قرآن کرده ایم تنها بخشی از اسلام است که به صلیب جهالت کشیدیم."

این واقعیت است که تیکه داران دین اسلام در عرب و عجم قرآن این کتاب با عظمت علم و فلسفه انسان و انسانیت را وسیله ای برای اهداف شوم غیر انسانی خویش از خرافات گرفته تا خشونت بالای زن و خانواده، جنایت و کشتن انسان بدون محکمه در صحرا و فتوا های انسان دشمن سوء استفاده کرده و میکنند.
چنانچه گاندی فقید در این زمینه میگوید:

"من به کسانی که از مذهب خود با دیگران سخن می گویند و تبلیغ می کنند مخصوصاً وقتی که منظورشان این است که آنها را به دین خود در آورند هیچ اعتقاد ندارم. مذهب و اعتقاد با گفتار نیست بلکه در کردار است و در این صورت عمل هر کس عامل تبلیغ خواهد بود. برای کسی که اندیشه عدم خشونت را در خود پرورده است تمام عالم یک خانواده است. نه ترسی به دل دارد و نه کسی از او می ترسد."

عده از جامعه شناسان غربی به این تأکید دارند که تناقض اسلام با قواعد اجتماعی جامعه افغانی این کشور را از درون متلاشی کرده است. چنانچه در یکی از نوشته های امین محسنی آرمان پژوهشگر و استاد پوهنتون کابل که از قول پیتر مارسدن (Peter Marsdan) نویسنده و جامعه شناس امریکایی و نویسنده کتاب طالبان آورده میخوانیم: "شهروندان افغانستان در درون مرزهای قومیت، وضعیت اجتماعی، زبان، جنس و جغرافیا محاط شده اند. کشوری که ناسیونالیسم در آن عبارت است از احساساتی که صرفاً در برابر فشارهای عظیم خارجی بروز می کند. از نقطه نظر فردی، یک افغان به دو جهت متضاد تقسیم گردیده که یکی توسط جامعه و دیگری بوسیله ی عقاید اش به مرحله اجراء در می آید. اسلام منحصراً برجسته ترین هویت مشترک، صرفاً به مثابه یک زیرساخت ضعیف در تشکیل هویت ملی نقش داشته و موجب تناقضات اخلاقی ویژه ای در افراد شده است. می توان چنین گفت که این امور برجسته ترین تأثیر را بر تاریخ افغانستان بر جای نهاده است."

آنچه پیتر مارسدن و یا جامعه شناسان غربی در باره تناقضات مذهب با انکشافات اجتماعی و فرهنگی جامعه ما نظر دارند واقعیت دارد یا ندارد بحثی است جداگانه که تصمیم دارم طی یک عنوان جداگانه آنرا به توضیح و تشریح بگیرم اما طوریکه در بالا نیز به آن اشاره کردم انقطابات جامعه افغانی و سرخورده گی مردم ما در راه نیل به منافع ملی تنها به دلیل تناقضات دین و مذهب با فرهنگ و آداب مردمان این سرزمین نمی باشد، احکام اسلام حقیقی هم به شدت مخالف حکومت های خودکامه و مستبد بوده و به همین سبب پیشوای اسلام خلافت را به عنوان نهاد مرکزی حاکمیت تعیین کرده و بر اساس روایات تاریخی از فعالیت خلفای راشدین در راه عدالت، مساوات و خدمت به مردم این اصل را به حیث یک قرارداد دو جانبه اجتماعی ارایه میکند، بر همان پیمانانه که مردم به اطاعت و فرمانبرداری از خلیفه مکلف گردانیده میشوند به همان اندازه خلیفه نیز مکلف به خدمت به مردم اش بوده است. احادیثی بسیاری از پیغمبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) وجود دارد از اینکه اگر خلیفه یا حاکم وظایف خویش را اجرا نکند امر اطاعت برای مردم هم در برابر چنین خلیفه و یا حاکمی ساقط میگردد. این امر بوضاحت میرساند عناصری در فرهنگ اسلامی هم وجود دارد که میتواند کشور ها را در نهادینه کردن حکومت های دیموکراتیک و ملی کمک کند، که دولت مداران اسلام شعار و مردم ما بسیار بخوبی میتوانند از آن بهره جسته و کشور را در راه ترقی و رفاه رهنمون میگشتند. در اینجا بحث دیگر از تقابل سنت ها با مدرنیته یا مفکوره های دولت مدرن در کشور ما یا تقابل فرهنگ قدیم و جدید نیز از اهمیت زیاد برخوردار میباشد که لازم است در این زمینه نیز بررسی و کاوش بیشتر صورت گیرد تا وحدت ملی مردم ما و درک آنها از منافع ملی را از این گوشه نیز ببینیم که چه تأثیرات میتواند در کند و تند کردن پروسه ملت شدن و راه یافت منافع ملی داشته باشد.

سنت چیست؟

سنت ها اصلاً عبارت از باور های ماست که از اجداد و نیاکان ما برای ما بمیراث مانده اند. این باور ها و اعتقادات چه در مجموعه ای از آثار خطی و کتاب ها بیان گشته و چه سینه به سینه در اندیشه های مردم ما تا اینجا و به ما رسیده میراثی است از روش های تمدن های قبلی که فرهنگ هر جامعه اساسی ترین رکن های سنت های آن جامعه را بیان میدارد و در مقابل آن پیشرفت و مدرنیته تفکر، عقلانیت و اندیشه بر محور انسان را بیان میدارد. به عباره دیگر تفکر بر پایه عقل و بر محور انسان مدرن عبارت از آن دساتیر، قواعد و تزیینات است که تاب مقاومت در برابر همه انواع گفتمان ها و نقد ها را داشته و تا آخرین سرحد عقلانیت بشر قدرت دفاع از خود را داشته باشد و فرقی آن با سنت

ها این است که سنت ها عبارت از آن باور هایی اند که جامعه را در برابر فرهنگ های بیگانه مانند دژ مستحکم ایستاده شده و با تمام قدرت دفاع کرده و خود در برابر عقلانیت و علوم قدرت دفاع از خود را ندارند.

ولی در کشور ما نه تنها باور های سنتی مردم در مقابل تفکر مدرنیته و پدیده های مدرن ترقی، پیشرفت و عقلانیت در تضاد خونین قرار داشته بلکه بیشترین کنار نیامدن های مردم ساکن در سرزمین ما از یکطرف کوتاه نگری و ناتوانی فکری مردم ما را بیان میدارد و از طرف دیگر به دلیل تهاجمات استیلا گرانه و تجاوزات آشکار و پنهان قدرت های بزرگ و همسایه گان آرمند افغانستان بوده است که پیوسته مردمان ما را بدون در نظر داشت منافع ملی دول یا بعبارہ دیگر برخلاف نورم ها، قوانین و عرف بین الدول فقط منافع کشور خود شان را در نظر گرفته و با نیرنگ و فریب مردمان سرزمین ما را به جنگ های گویا آزادیخواهانه و یا جنگهای تحمیلی واداشته اند. سنت ها در کشور ما حتی دین و مذهب را در گرو خویش قرار داده و در بسیاری از حالات فرهنگ بومی به عنوان فتوی های مذهبی و دینی رنگ مذهبی به خود گرفته و مردم را به ناچار برای اطاعت اش فرمانبردار گردانیده اند. در حالیکه در پشت این همه جریانات محافظه کاران سنتی قرار داشته و متولیان دینی را در گرو خویش داشته اند. حوادث تراژید زمان زمامداری شاه امان الله خان و حوادث خونبار چهار دهه اخیر کشور ما حکایت های فراوان از تأثیر این سنت ها در جامعه ما را بیان میدارد.

همچنان در گیرودار دفاع در برابر تهاجم خارجی در فرصت های مساعد بنابر عدم موجودیت تفکر ملی و کوتاه نگری در سیاست خارجی باز هم بدون در نظر داشت منافع همگانی به لشکرکشی های خصمانه و مرگبار به سرزمین های همسایه هم اقدام ورزیده است و در مقاطع تاریخ معاصر هیچ نوع تیزس و طرح در راه نیل به منافع ملی کشور در راستای سیاست خارجی کشور و روابط با همسایگان ارایه نشده تا همه نیرو ها برای تحقق شان بسیج میگردد و ده ها دلیل دیگر که بخشی از آنها را تا اینجا بیان داشته ام و مابقی به ادامه این مباحث بیان میگردد.

همچنان فاکتور سرزمین نا هموار و صعب العبور کوهستانی و دشت های سوزان بایر، بلاثر جنگهای متداوم، نبود راه های مواصلاتی و یا تخریب این راه ها در اثر جنگ و تهاجم و قطع مراودات و مواصلات میان مردمان کل سرزمین، تخریب کاریزها، آبرو ها، کانال ها و بلاثر مداخلات عمال همسایگان تغییر مسیر دریا ها که باعث لامزروع شدن بخش اعظم سرزمین های معمور که زمانی از رونق فراوانی برخوردار بوده و مراکز بزرگ مدنیت های شکوهمندی بوده امروز به دشت های سوزان مبدل گردیده است و ده ها عامل دیگر باعث شده تا به عوض رشد روحیه ملی افغانستان شمول بالعکس باعث رشد مناسبات قریه و قوم و قبیلہ گشته و همچنان این امر به متلاشی گشتن جامعه از داخل و نبود تفکر همبستگی ملی منجر گردیده است. بنابر نبود تفکر وحدت ملی و فراقومی در سیستم رهبری کشور منجمله در میان ملکان، خوانین، سران اقوام، حاکمان، حکمرانان و روسای محلی و کشوری به استثنای دو سه مورد انگشت شمار در زمان حکمرانی امیر عبدالرحمن خان، شاه امان الله خان، جمهوریت محمد داوود و در مقطع کوتاه حکومت داکتر نجیب الله مابقی در تمام مراحل تاریخ پر از فراز و نشیب کشور ما چه در سیاست داخلی و چه در روابط کشور با جهان خارج خاصاً همسایگان ما با ارجحیت منافع ملی و یا با در نظر داشت منافع ملی اقدامات عملی صورت نگرفته است و در نتیجه افغانستان همیشه در نبود رهبری ملی اندیش داخلی مورد معامله گری های بین المللی و منطقوی قرار گرفته است.

بعد از حادثه ۱۱ سپتمبر در امریکا و چرخش سیاست های آنکشور در قبال کشور هاییکه منافع استراتژیک امریکا را در جهان تأمین میکنند یعنی طرح های از بیگنیف بریژنسکی (۱۹۲۸-۲۰۱۷) استراتژیست نامدار امریکا استفاده از اسلام رادیکال برای برآورده سازی منافع استراتژیک امریکا و از اینکه امریکا دیگر قادر به تأمین نظم جهانی نیست بنا از بی نظمی جهانی باید سود ببرد، بر اساس طرح های بریژنسکی اگر وضع در سایر نقاط جهان بد و نا آرام باشد این به معنی مستقیم تأمین منافع، آرامش و ثبات در امریکا میباشد.

جلسه بن در قبال افغانستان در دسامبر سال ۲۰۰۱ بعد از لشکرکشی امریکا در افغانستان هم دقیقاً در تحت شعاع همین نسخه بریژنسکی و تلاشهای مصرانه زلمی خلیل زاد در همین راستا برگزار و رهبری افغانستان براساس تعداد اقوام کشور به تنظیم های جهادی دست پرورده ای خودشان و مورد اعتماد پاکستان جمع طرفداران محمد ظاهر شاه سابق تقسیم و حامد کرزی شخصیت ناشناخته آنزمان برای مردم افغانستان در رأس این حکومت قرار داده شد. یعنی از همان آغاز کار دولت سازی به شیوه قومی صورت گرفت و این امر مسبب بی اعتمادی های بیشتر و بیشتر در جامعه شده و اختلافاتی فراوانی را میان اقوام و اقشارمختلف کشور زمینه ساز گردید. حالاً نه تنها کشور های خارجی بلکه اجزای متشکله رهبری دولت افغانستان هم از این عنصر برای برآورده ساختن منافع شخصی و گروهی خویش استفاده ابزاری کرده بدون آنکه به عواقب وحشتناک و خونبار آینده آن بیاندیشند افغانستان را تقریباً به پرتگاه نابودی کامل کشانیده اند.

مثالهای بیشماری را تاریخ گذشته و معاصر کشور ما در دل دارد که معامله گران در سانپیترزبورگ، لندن، بمبئی، کراچی، ریکجاویک، واشنگتن، مسکو، راولپندی، پشاور، در مراکز کمپنی های نفتی بریاداس ارجنتینی و یونیکال امریکایی در نیویارک و هوستن تکزاس و همچنان بن در باره سرنوشت کشور و مردم ما فقط بخاطر منافع یکجانبه خودشان بیشترین در پشت پرده معامله کرده اند هم در پاره ای از این معاملات که سیاسیون، نماینده گان حکومت و غلام بچه گان جانب افغانی هم حضور داشته اند یا بنابر نبود تفکر سالم و جامع از منافع ملی و عوامل عدیده دیگری که در بالا از آن ذکر بعمل آوردیم نه تنها خیری به مردم و کشور محبوب ما افغانستان نرسیده بلکه کشور و مردم بی خبر ما هر بار بیشتر از گذشته در گرداب از آشوب های خانماسوز گیر کرده که به قیمت جان صد ها هزار هموطن ما و ویرانی و نابودی کشور ما تمام شده است.

به این سلسله به یک مثال بسیار کوچک میپردازیم که چه نتایج زیانباری را در کشور ما باعث گردیده است:

بعد از حادثه ۱۱ سپتمبر و اشغال افغانستان بوسیله امریکا یان و فرار دادن و انتقال طالبان به پاکستان از آنهمه دکتوران علوم سیاست و اقتصاد و جامعه شناسی، از آنهمه فیلسوفان و پروفیسوران علوم دینی و تجربی و آنهم در کشوری که به تاریخ پنجهزار ساله اش می بالند یکی پیدا نشد که در مقابل این سیاست ضد ملی امریکایان مبنی بر مسلح ساختن لجام گسیخته ده ها هزار نفر بایستند و امریکایان و سایر شرکای شانرا متقاعد سازند که مسلح ساختن بدون کنترل و اداره مردم آنهم در شرایطی که بنابر حوادث سه دهه اخیر بحران اعتماد سراسر کشور را فرا گرفته است عملی است برخلاف منافع ملی در جهت تقویت گروه های متخاصم سیاسی، مذهبی، قومی، محلی و زبانی علیه یکدیگر در حالیکه راه های بیشماری از مجاری دیموکراتیک چون ایجاد و تقویت ارتش ملی در چوکات وزارت دفاع ملی زیر رهبری دولت افغانستان و سایر گزینه ها برای اداره جامعه وجود داشته، اگر سیستم اداره و موازین دیموکراتیک در کشور احیا و ایجاد میگردید.

اما حیف و افسوس که تا امروز ما در آتش همان جنگی میسوزیم که در گام نخست امریکا، عربستان سعودی، کشور های خلیج و متحدین غربی امریکا به همکاری پاکستان در دهه هفتاد در دادند بعد ها با پیشگیری نقش پاکستان در وجود طالبان، برای غربی ها وجود طالبان و ارجهیت نقش پاکستان مشکلاتی را در پی داشت که حضور بالقوه و بلفعل خودشان را نیازمند بود و به این ترتیب تا امروز کشور ما در همان آتش میسوزد که چه بنام مجاهد و چه بنام طالب و چه بنام داعش در دادند.

در دکتترین جدید یا استراتیژی های جدید امریکا در افغانستان از ابتکارات آقای ترامپ رییس جمهور ایالات متحده امریکا برای مسلح سازی مردم ویا خصوصی سازی جنگ در افغانستان برای تحقق استراتیژی های امریکا تأکید شده است که همچنان کشوری ما را بطرف یک جنگ داخلی چون عراق لیبیا و کردستان سوق میدهد و هزاران مثال دیگر از این طراز میتوان ارایه داشت.

و اما در همین سلسله حمله امریکا به افغانستان زیر شعار مبارزه علیه القاعده و تروریسم، پاکستان این پرورشگاه و صادر کننده تروریسم بین المللی، مرکز مهم بین المللی قاچاق مواد مخدر و انسان وبدنام ترین کشور روی زمین در رعایت نورم های حقوق بشری و کشوری که هنوز چند دهه از

موجودیتش به حیث یک کشور نمیگذرد در موجودیت عناصر نخبه و اداره کننده در رهبری آن کشور که اداره و مدیریت را در پرتو منافع ملی شان پیوسته در نظر دارند، برای امریکا و متحدینش خط و نشان گذاشتند که تا سالانه کمک های بلاعوض میلیارد دالری به پاکستان ندهد هرگز اجازه نخواهند داد تا از قلمروش و یا از بنادرش استفاده نظامی و غیر نظامی صورت گیرد. امریکا در سال 2001 م پاکستان این تعلیم دهنده، تربیه کننده و تجهیز کننده تروریسم و پناه دهنده رهبران القاعده چون بن لادن والظواهری را منحصراً متحد استراتژیکش در امر مبارزه علیه تروریسم اعلام داشته و به قول باختر نیوز مورخ ۲۹ جولای ۲۰۱۵ تا سال ۲۰۱۳ م مبلغ سیزده میلیارد دالر کمک نقدی از جانب ایالات متحده امریکا به پاکستان صورت گرفته است و بر علاوه به ارزش میلیارد ها دالر کمک های سری نظامی از امریکا و متحدینش بدست آورده است این همه کمک های بلاعوض را در اذای موافقت با حضور امریکا در افغانستان بدست آورده و بر علاوه کشور پاکستان امتیاز بخش اعظم سکتور های اقتصادی افغانستان را هم به ضمانت امریکاییان بدست آورده است.

در زیر دکترین بریزنسکی بعد از حمله قوت های امریکایی در سال ۲۰۰۱ به کشور ما (غرض قلع و قمع القاعده، تروریسم بین المللی و طالبان)، به قول همین منابع در فاصله یک ماه تمام این دهشت افکنان کشته و یا به خارج از مرز های افغانستان فرار کردند و یا هم بوسیله ترانسپورت و هیلی کوپتر های پاکستانی به آنطرف مرز منتقل گشتند. اما در همین فاصله زمانی از جانب نیرو های امریکایی حدود یک میلیون باشنده گان افغانستان مربوط تنظیم های جهادی خاصاً مردم شمال کشور یا اگر دقیقتر بگویم تولید کننده گان طالبان بنام مبارزه با طالبان، دهشت افکنی و تروریسم مسلح گشتند که از همان زمان تا کنون همین نیرو های بی بند و بار باعث تمام دهشت، وحشت، ترور، آدم ربایی، دزدی، قاچاق مواد مخدر، استخراج غیر قانونی معادن کشور و قاچاق آن به خارج، و احیای تشکلات محلی طالبان، القاعده و آخر الامر ایجاد گروپ های داعش گردیده اند. از طرف دیگر از همان آوان حکومت موقت آقای حامد کرزی تا کنون تشکیلات بزرگ با مصارف گزافی مصروف خلع سلاح و به قول اداره یوناما اداره ملل متحد در افغانستان تا سال ۲۰۰۶ مصروف DDR و سایر برنامه های خلع سلاح میباشند، به خبری مضحکی بی بی سی BBC مورخ ۳۰ جون ۲۰۰۵ در این زمینه توجه فرمایید:

" نمایندگی سیاسی سازمان ملل متحد (یوناما) در کابل پایان رسمی برنامه خلع سلاح و غیرنظامی کردن افراد مسلح (دی دی آر) در افغانستان را روز پنجشنبه (۳۰ ژوئن) اعلام کرد؛ اما آنگونه که مسئولان این دفتر می گویند، برنامه "بازگرداندن این افراد به زندگی غیرنظامی" تا نیمه های سال ۲۰۰۶ میلادی ادامه خواهد کرد.

ادریان ادوارد، یک سخنگوی این دفتر در کابل گفت که آنان موفق شده اند بیش از 60 هزار فرد مسلح را که در وزارت دفاع افغانستان ثبت شده بودند، در افغانستان خلع سلاح کنند.

آقای ادوارد همچنین گفت که در این برنامه، بیش از ۳۴ هزار اسلحه خفیف و سنگین نیز جمع آوری شده که نزدیک به ۱۵ هزار گلوله آنها در اختیار نیروهای ارتش ملی افغانستان قرار گرفته است.

ادریان ادوارد گفت: "پس از امروز هیچ فردی در افغانستان اجازه نخواهد داشت از اسلحه استفاده کند و یا آن را با خود حمل کند؛ به جز افرادی که عملاً در ارگان های امنیتی کار می کنند و هم آنانی که مجوز حمل اسلحه از سوی وزارت داخله (کشور) افغانستان را دریافت کرده اند."

کشور ما طی نزدیک به چهار دهه بنابر موجودیت افراد مسلح بی بند و بار و قطاع الطریق و مافیایی در آتش بی نظمی میسوزد آنها اعلام ختم جمع آوری سلاح را آنهم از جمع میلیون های فرد مسلح صرف ۶۰ هزار نفر را خلع سلاح کرده و از نزد شان ۳۴ هزار میل سلاح جمع آوری شده است ...

البته که هدف شان جمع آوری تسلیحاتی میباشد که در جریان جنگهای بین‌التنظیمی اوایل دهه نود از سلاحکوت‌هایی قرار گاه‌های اردو، پولیس و امنیت ملی به تاراج برده بودند میباشد که بر اساس ارقام داده شده از جانب ارگانهای مسئول ادارات امنیت ملی تا کنون حتی یک درصد سلاح‌های رپوده شده از دیپو‌های دولتی جمع آوری نگردیده است تا چه رسد به مجموع سلاح‌های سبک و سنگین که نزد مردم موجود میباشد که به یقین چالش بزرگی را در دراز مدت در راه تأمین امنیت عمومی در کشور ببار آورده است. این موضوع باعث تقویت قدرت در دست اشخاص گروه‌ها گردیده و نقش حکومت را در محلات تضعیف کرده و شعارهای فرصت‌طلبان قومی هم از همین جوی آب میخورد. حکومت و ارگانهای مربوطه تنها کوچکترین مخالفت‌شانرا با این همه حرکت‌های کاملاً متضاد با منافع ملی نشان ندادند بلکه درست در جهت تأمین منافع و تحقق استراتژی‌های این اجنبیان کمر بستند و آنرا به قیمت ریختن خون هزاران و ده‌ها هزار هموطن ما لیبیک گفته و کشور را از یک بحران به بحران دیگر خونبارتر و زیان‌بارتر غرق کردند، و فقط خودشان از سخاوت‌های میلیون‌دالری امریکایی مستفید شدند و تا کنون هم این سلسله جریان دارد.

با آنکه در شرایط حاضر کشور راه‌های حل بسیار عملی و عادلانه هم میتوان در یافت که مردم ما ویا همین‌هاییکه شعارهای قوم‌گرایی قوم‌پرتر و قوم‌کهنتر را سر داده‌اند اگر از پوسته‌های قومی خویش و تأثیر افراد مغرض و نماینده‌گان کشور‌های خارجی و گروه‌های مسلح بی‌بند و بار دزدان و قاچاقچیان که حدود چهار دهه همه هستی مادی و معنوی ما را نیست و نابود کردند خارج شده و در یک اشتراک بزرگ در سطح کشور در چهارچوب منافع‌علیای کشور خارج از تأثیر مداخلات بیگانه در نتیجه انتخابات شفاف و عادلانه دولت ملی خویش را بنام دولت - ملت ایجاد کنند از یکطرف به یک چهارچوب ویا ساختار نظام بر گرفته از اساسات دیموکراتیک یعنی دولت قدرت مند با مشروعیت بیشتر دست می‌یابیم و از طرف دیگر زمینه تساوی حقوق همه اقوام کشور را که دیگر در تعریف شهروند کامل الحقوق می‌گنجد و در تمام عرصه‌های زنده‌گی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بنام شهروند همسان کامل الحقوق هموار ساخته و زمینه اداره، رهبری و مدیریت سالم قدرت در کشور ایجاد می‌گردد. در اینصورت دیگر بحث از مدیریت سالم قدرت است که منافع ملی در آن ارجحیت داشته و منفعت‌های شخصی، قومی، گروهی و حزبی دیگر حکم مخالفت با قانون را میداشته باشد و مدیران و اجزای متشکله رهبری به این درک میرسند تا به تعمیم‌دهنده‌گان قانون در کشور تبدیل گردند تا به مخالفان قانون زیرا در اینصورت با مخالفینی حکومتی که سیستم را در کشور تهدید میکند و پایگاه‌شان در خارج از مرزهای افغانستان است در یک صف قرار می‌گیرد و بطورت قانونمند حیثیت همکار و همدست مخالفین کشور را حاصل میکند که دیر یا زود قوانین کشور و قوانین بین‌المللی دامنگیرشان می‌گردد.

در این کارزار آنچه بسیار از اهمیت برخوردار است همانا اراده جمعی همه شهروندان مخصوصاً قشر جوان و نهاد‌های مدنی میباشد متأسفانه بنابر عدم احساس مسولیت مردم در برابر کل کشور و نا‌کاره‌گی جامعه مدنی و روشنفکران ما در راستای آگاهی مردم از وظایف خطیر شان برای دولت‌سازی و انتخابات تمام ساختارهای انتخابی این مردم فریب شعارهایی میان‌تهی و احساساتی عده از فرصت‌طلبان را خورده و در گرو آنها و باورهای قومی‌شان که بر پایه منافع بیگانگان طرح و تطبیق می‌گردد باقیمانده‌اند. القاب ناچسپ و دهن‌شیرین کن مردم سلحشور، با غیرت و با همت به مردم دادن چه دردی ما را دوا میکند؟ هرگز! نه تنها هیچ دردی را دوا نمیکند بلکه مردم را بیشتر از خود بیگانه می‌سازد، برعکس مردم باید به این آگاهی برسند که همه این بلاها بخاطر کج‌فهمی و نا‌فهمی آنها و عدم احساس مسولیت آنهاست که بر ما و کشور ما نازل گردیده است. جامعه مدنی و روشنفکران کشور ما تا هنوز هم در سایه فعل و انفعالات جنگ سرد شرق و غرب بعد از جنگ جهانی دوم سیر میکنند، آنها به عوض یک قطبی ساختن افکار جامعه بدور محور وطن و منافع ملی بر عکس افکار مردم را تا میتوانند چند قطبی کرده و با مفکوره‌های متضاد غیر افغانی مشبوع ساخته و در اسطوره‌سازی‌ها، ملامت‌ها و سلامت‌ها مصروف‌اند، نه آنها به اشتباهات، کجروی‌ها و خیانت‌هایشان معترف‌اند و نه مردم به اشتباهات خویش در فریب خوردن و وسیله قرار گرفتن در حرکت‌های مغایر منافع ملی، ضعف فرهنگی و نا‌آگاهی از نقش اش در تأمین منافع ملی اعتراف دارد. این است که سیر ملت واحد، نهادینه شدن دیموکراسی و ساختار دولت ملی تأخیر پیدا کرده و جایش را گزینه‌های ضد ملی انقطاب‌گر و استبدادی پر کرده است. و اگر تا

کنون جرقه های اراده جمعی اینجا و آنجا بصورت حرکت های کمتر درون دار و با محتوی سربلند کرده اند، با شعار های مرگ بر افراد معین متمرکز بوده تا به خواسته های اصیل مردمی. در این حرکت ها بسیار بوضاحت عنصر خارج منشی را میتوان دید زیرا آنها بیشتر بر مهره های متشکله دستگاه اداری دولت تمرکز کرده نه به سیستم اداره و همین امر باعث گشته تا فقط مهره ها بر مبنای شیوه های کلاسیک سیستم مافیایی فقط از انظار یک ساحه بدور ودر ساحه دیگر فعال نگهداشته شوند ، نقد مردم در کل به افراد و اشخاص منحصر گشته است. گرداننده گان این حرکت ها خود جز لاینفک همین سیستم مافیایی اند و چون در پست دلخواه اش گماشته نشده اند نا راض بوده واز احساسات پاک مردم سو استفاده میکنند و به مردم چنین افاده میدهند که این آدم ها یا بهتر بگوییم مسؤلین امور فاسد اند که وضعیت کل کشور را خراب کرده اند و ملت به این نا بسامانی مواجه است.

اگر مردم با درک مسولیت دیگر فریب این دسایس را نخورند واز گرو قومیت خود را وار هانند و به این اطمینان برسند که رهبری خردمند انتخابی شان این توان را میداشته باشد تا در معادلات و معاملات بین المللی بر پایه منافع ملی عمل کرده و به قناعت متحدین و تمویل کننده گان این آشوبگران قومی و مافیایی میپردازند و مطمئناً روزی کانال های حمایت مالی و تسلیحاتی این نیرو ها قطع میگردد که با قطع آن این گروه های فرصت طلب و آشوبگر نابود میگردد و این را درک کنند که آنها شهروندان کامل الحقوق یک کشوری بنام افغانستان اند که بنابر لنگش سیستم و موجودیت گروه های مسلح تاکنون نتوانسته اند از این حقوق کامل شهروندی بهره مند شوند بایست شعار ها از برکناری افراد به اصلاح سیستم و نهادینه شدن حکومت دیموکراتیک بر اصول زرین انسان محوری، عقل محوری، شایسته سالاری، قانون محوری و شهروند سالاری تبدیل گردد. شما خوب ملاحظه فرمایید در زیر دستورو پالیسی بیگانگان از زمان حکومت موقت حامد کرزی تا کنون نتوانسته اند روی کلمه مقدس افغان که هویت هر یک از باشندگان این سرزمین را بنام افغانستان بازتاب میدهد به توافق برسند.

چرا چنین است؟

برای اینکه این کلمه خود هویت حقوقی مردم را تسجیل کرده و از همین جاست که واژه تأمین کننده هویت مشروعیت پیدا کرده صاحب هویت بزرگ افغانی شده و از همین طریق میتوان در راه منافع ملی دست و آستین بالا زد و جلو دسایس دشمنان کشور را که منافع شانرا در همین انقطابات جستجو میکردند گرفت.

مسایل و محور فکر مردم با ید روی طرح قوانین دیموکراتیک بر محور منافع ملی در تمام عرصه های زنده گی، اجراءات شفاف، گزارشدهی شفاف، موجودیت رسانه های شنیداری، دیداری و چاپی غیر وابسته به مفهوم غیر وابسته به منافع بیگانگان که با درک سالم از منافع ملی ما در روشنگری اذهان شهروندان سهم بگیرند نه اینکه مردم را بیشتر در این بحران غرق سازند، طرح و پشتیبانی همه مردم از پروژه هایکه بر پایه منافع ملی استوار باشند، ایجاد فضای اعتماد در بین مردم و برخورد قاطعانه در چوکات قوانین کشور با هر نوع حرکت های ضد ملی که مردم کشور را نسبت به همدیگر بی اعتماد میسازد، جلب همکاری مردم در تقویت نظام قانون سالار و دفاع بیدریغ از نهاد ها و ارزش های دیموکراتیک در کشور و ساختار نظام، آزادی اندیشه، آزادی بیان، آزادی انتشارات، حق داشتن شغل و مسکن، حقوق بیمه های صحی - بیکاری - بازنشستگی، اصلاح قوانین کشور برای فعالیت جامعه مدنی بر پایه منافع ملی و برخورد قاطعانه با گروهک ها و تشکیلاتی که به عناوین مختلف قصد ایجاد تفرقه میان مردم را دارند و افشای کانالهای تغذیه ملی و بین المللی آنها، همه این کار ها به مردم تعلق دارد مردم و شهروندان کشور ما هستند که همه این کارها را باید انجام دهند نه اینکه همه منتظر معجزه باشیم تا از آسمان کسی بیاید و این زنده گی با سعادت و رفاه را برایمان اعمار کند، هر قدر منتظر این معجزه باشیم به همان اندازه خود و کشور خود را در بد بختی های بیشتر و بیشتر غرق خواهیم ساخت. اگر مردم ما از سواد و آگاهی لازم برخوردار میبودند و قدرت و توان تشخیص منافع کشور شانرا میداشتند یقیناً از میان آنها بهترین فرزندان شان با داشتن احساس بزرگ ملی در رهبری کشور کاندید و از جانب آنها انتخاب میگردیدند و در جهت تأمین منافع ملی کشور با بزرگترین قدرت های جهانی میتوانستند چانه زنی کرده و این توان را میداشتند تا در هر نوع شرایط ملی، منطقی و بین المللی و بحرانات کشور را بر پایه منافع ملی مدیریت سالم میکردند، مردم و کشور ما به این مصیبت های تباہ

کن موجه نمیگردید.

بعضی از جامعه شناسان خاصاً جامعه شناسان غربی به این باور اند که مسئله گویش زبان باعث بیشترین ای این مصیبت ها در کشور ما بوده و عامل اصلی نفاق و تخاصم میباشد که جامعه و مردم بنابر خصوصیات قومی و قبیله‌ای خویش نمیتوانند با این مسئله کنار بیایند و در کلیه مسایل کشوری در زیر بار سکت ها، بخش ها و شعبات زبانی خویش منافع ملی را دیده نمیتوانند.

باور من اینست که گزینه زبان البته در کارزار نیرنگ های سیاسی نیمه دوم قرن بیستم هر از گاهی در میان متصدیان امور دست اندر کاران سیاست و آنهاییکه منافع شان را در تفرقه اندازی میان مردم میبینند چنانچه در بالا از آن گفته آمدیم از بیرون کشور مأمور گردیده اند تا لایه های سمت دهنده کشور ما را نیز مشتت و پراکنده ساخته به اهداف خویش نایل آیند، کار برد داشته است. که نمونه مثالی از همان سیاست تفرقه انداز و حکومت کن انگلیس است. ولی این مسئله در کشور ما هیچگونه پیشینه تاریخی نداشته و در هیچ مقطع از تاریخ این محدوده مردم ما بنابر عامل گویش و زبان علیه یکدیگر به مخاصمت بر نخواستند، البته این بیان به این معنی نخواهد بود که مردم در بسا مسایل مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دیگر با هم در تقابل و اختلاف نبوده اند و هر از گاهی در پاره از مسایل ملی، مذهبی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی با هم اختلاف نظر داشته اند ولی زبان و گویش هیچگاهی عامل تفرقه و تخاصم نبوده است.

همچنان عده از متفکرین علم اجتماع در اوضاع موجود به این باور اند که در جوامع بشری طرح قوم برتر و یا اقلیت های ملی با تعریف های مختلف که از آن ارانه داده میشود، طرحی است از جانب نظریه پردازان شر انداز و عمال حاکمان ضد ملی کشورها فقط بمنظور تحکیم سیطره شان بر جامعه و جلوگیری از مشارکت ملی همه مردم در اداره و رهبری کشور میباشد. به این ترتیب که آنها از یکطرف یک گروه از مردم را بنام قوم برتر یا قوم حاکم دهن شیرین ساخته که هر مصیبت، ظلم و تعدی که بالایش صورت گیرد چون خود را جزو از حکام تلقی میکند دندان به جگر گذاشته و فریاد بر نمی آورد و به آن گروه های دیگر که حیثیت اقلیت ها را دارند اهانت روا داشته و زمینه را برای سیطره و اهداف شوم سیاسی خویش پیوسته گرم نگهداشته و در هنگام ضرورت از آن بهره برداری سیاسی، اقتصادی و نظامی میکنند.

ناگفته نباید گذاشت که در این راهکار ها و نقشه های شیطنانی عندالضرورت کشور های خارجی و همسایگان هم سرمایه گذاری ها میکنند که نقش همسایگان در این حرکت های ضد ملی بنابر مشترکات مذهبی، فرهنگی، قومی شان میتواند بسیار خطرناک باشد و در معادلات نهایی حتی حدود جغرافیایی کشورهای منطقه را هم میتواند تهدید کند. که مصمم هستیم در این باره تحت عنوان جداگانه توضیح مفصلی خارج از این مجموعه ارائه کنم.

و اما مسئله زبان:

زبان به مثابه یک عمل فرهنگی عبارت از وسیله ایی است برای انتقال پیام از یک جانب به جانب دیگر که در روابط انسانها و دول نقش بسزایی را ایفا میکند. به قول ادوارد ساپیر Sapir مشهور ترین دانشمند در تاریخ انسان شناسی و زبان شناسی ۱۸۸۴ - ۱۹۳۹ (.....زبان ابزار ذاتاً بی نقصی برای بیان پیام و برقراری ارتباط در جوامع شناخته شده است.....).

در درازمنه زنده گی انسان در روی زمین گویش ها و اصواتی مختلفی را بیان داشته اند که گروه هایی بزرگی از مردم به آن وسیله با هم پیام تبادل میکردند و همین را در جامعه شناسی و یا زبان شناسی امروز بنام خانواده زبانی یاد میکنند و در سیر تاریخ بشر خانواده های زبانی فراوانی در جهان پدید آمده که عده آن عبارت اند از:

هند و اروپایی

چینی تبتی

ترکی

جاپانی
اورال آلتایی
آفریقایی آسیایی
آستروآزیایی
بالو سبیرین
باننو

دراویدی

قفقازی و غیرهمبیشد. که هریک از این خانواده های زبانی متشکل از ده ها و صد ها زبان معین دیگر میباشند بطور مثال خانواده زبانی هند اروپایی از ۴۴۶ زبان متشکل میباشد و حدود سه ونیم میلیارد نفر در جهان به این زبانها تکلم میکنند.

قسمت اعظم زبانهای رایج کشور ما افغانستان شامل خانواده زبانی هند و اروپایی میباشد. و در جوامع مختلف در نظامنامه ها و قوانین کشوری شان گویش عمومی خویش را بنامهای زبان ملی، زبان مادری، زبان رسمی، زبان دولتی و یا زبان مشترک نامگذاری کرده اند، گرچه در علم زبان شناسی برای هر کدام تعاریف جداگانه ارایه شده ولی همه همه صرف بمنظور افهام و تفهیم سهل و آسان میان مردمان یک سرزمین میباشد.

با این توضیح مختصر در باره زبان بایبست متذکر شد که زبان هیچگاه به تنهایی معرف هویت ملی نیست، به عقل قاصر این قلم تا حال هیچ جامعه شناسی تاکیدی بر این امر نداشته است بر عکس هستند مردمانی بسیاری در این کره خاکی ما که زبان مشترک دارند ولی ملت واحد نیستند. مانند ملل عربی زبان شمال آفریقا و شرق میانه، با وصف صرف بودجه های میلیاردی که در راستای پان عربیسم صرف گردیده و میگردد با آنکه دین و مذهب مشترک هم دارند ملت واحد نشدند زیرا جغرافیای مشترک و تعلقات فرهنگی مشترک ندارند البته اگر متن سیاسی مسئله را در نظر بگیریم، مردمان ایالات متحده امریکا و انگلستان بزبان انگلیسی تکلم میکنند ولی ملت واحد نیستند، همچنان مردمان آیرلند و اسکاتلند با آنکه بزبان انگلیسی تکلم میکنند هیچگاه خود را انگلیس نمیشمارند و ملت انگلیس نیستند، با آنکه دولت انگلیس که دعوی امپراطوری جهان را هم داشت در طول صد ها سال با صرف همه توان مادی و معنوی اش و جنگهای خانمانسوز و زور سرنیزه در این راه تا کنون موفق نگردیده است تا مردمان آیرلند و اسکاتلند را بزور سر نیزه ملت انگلیس سازند. ملل اسپانوی زبان امریکای مرکزی و جنوبی با آنکه قرن ها بزبان اسپانوی تکلم میکنند ولی هرگز ملت واحد نیستند. اما هستند ملت های بزرگ و پر از افتخاراتی که به چندین زبان تکلم دارند و دارای اعتقادات مذهبی مختلف اند اما خود را به یک ملت واحد متعلق میدانند. مردمان هندوستان به بیش از ۱۵۰۰ زبان تکلم دارند و هزاران خاستگاه اعتقادی دارند ولی همه هویت هندی داشته و خود را ملت پر افتخار هند شمرده و کلمه مقدس زنده باد هند (جی هند) سلام صبح و شام هر هندی است. در کشور چین با آنکه مردم متعلق به شش خانواده بزرگ زبانی میباشند و دارای اعتقادات مذهبی متفاوت اند ولی خود را ملت چین میدانند. همچنان کشور های مشابه بیشماری دیگری هم در جهان وجود دارند که با وصف تکلم بزبان های متنوع و ملت واحد زیر درفش پر افتخار کشور هایشان ملت شان را سرافراز نگهداشته اند.

با این توضیح مختصر درمیابیم که زبان به تنهایی نمیتواند شرط تعریف وزیر ساخت یک ملت باشد. بناً مردمان یک محدوده جغرافیایی میتوانند بزبان های مختلف تکلم کنند ولی یک ملت واحد باشند. در شرایط حاضر کشور عزیز مان افغانستان سوگمندان عده ددمنش کوتاه فکر یا بنا بر احساسات نا سالم قومی و محلی و یا در تحت پروژه های تفرقه افکنانه استخبارات کشور های خارجی به مسئله زبان مخصوصاً زبان دری و پشتودامن زده و دارند انقصاب جدیدی را بر مردم بیچاره و بیخبر ما تحمیل میکنند. هردو طرف خود را مظلوم عنوان کرده و آن دیگر را ظالم و غاصب زبان و مکان خویش قلمداد میکنند. هردو طرف با حيله و تدویر ذهنیت عامه را مغشوش ساخته ارقام و اعداد خود ساخته و خود بافته و یا اینکه ارقامی را در تبانی با مربیان خارجی شان تهیه و تدوین کرده و از این طریق بر

مردم بیخبر تأثیر گزاری کرده و گوینده گان یک زبان را بر علیه دیگر میسوراندند، این شیطان صفتان سیه دل که از این همه خونریزی و کشتار، جنگهای خاتمانسوز چهار دهه اخیر که باعث تخریب قریب کل کشور گردید و میلیون ها فرزند این وطن کشته، معیوب و مهاجر و بیجا گردید درس عبرت نگرفته باز هم مردم را به یک جنگ و خانه خرابی دیگر سوق میدهند. در حالیکه هیچ یک از تزیس هایی را که این شیطان صفتان هردو جناح ارایه میکنند حقیقت نداشته و فقط وقفط با سو استفاده از کرده ها ونا کرده های عده استفاده جو و یا سیاستمداران ناخلف چون خودشان مردم را فریب داده و عده را در دام تدویر خویش گرفتار ساخته اند. مردمان این سرزمین گوینده گان زبان های مختلف از مشرق تا مغرب و از شمال تا جنوب هزاران سال در کنار هم زنده گی کردند و دوشادوش هم کار کردند و هیچگاهی برتر و ابتر در میان نبود. همه با هم چون برادر و برابر در همه امور زنده گی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فعالانه سهم داشتند و از آن بهره میبردند. از دید این نا بکاران نوکر منش به یکباره این همه زنده گی مشترک جایش را به خصومت و عداوت داد و گوینده گان زبان های مختلف رادر مقابل هم قرار دادند، وضع را در میان مردم طوری حاد ساخته اند که با تأسف عده کوتاه نگر در فراگیری زبان های خارجی مخصوصاً زبان انگلیسی در رقابت شدید با همدیگر پرداخته ولی در برابر یک واژه زبان مردم کشورش البته غیر از زبان خودش حساسیت فراوان بخرچ داده و تا سرحد تظاهرات قهرآمیز که به کشتن و زخمی شدن منجر گردید پیش رفتند. این نابکاران کوتاه فکر دارند مسله زبان و ملیت را به تراژیدی بزرگی در کشور تبدیل میکنند و از اینطریق مردم را به جان هم انداخته و آب به آسیاب دشمن میریزند.

در اینجا قابل ذکر پنداشته میشود که دوشادوش هم و برادر گونه زنده گی کردن مردم که من در این نوشتار بار بار اذهان میدارم به هیچوجه به این معنی نیست که همین اکنون در اداره کشور و سیستم سیاسی حاکم عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت و قدرت جریان دارد و هم هیچگاه به این مفهوم افاده نگردد که حکومت های استبدادی و ضد مردمی در کشور ما حاکم نبوده است و یا هم افرادی در حکومت ها از طریق ظلم و تعدی بالای مردم زراندوزی نکرده اند. با تأسف مزید باید گفت که سراسر تاریخ کشور ما تا همین اکنون حاکمان خون خوار، سیستم های سیاسی ظالم و ضد مردمی، دزدان و قطاع الطریقان، قاجلقبران، زورگویان زیر نام پیر، پیشوا، قوماندان، مجاهد، ملک، رئیس، مشر قومی و نا بکاران فراوانی بوده هستند که مردم بیچاره ما را بدون در نظر داشت اینکه به کدام زبان تکلم میکنند چاپیده اند و ثروت و دارایی همه کشور را به تاراج برده اند آنها حساب و کتاب نکرده اند که حق پشتو زبان و یا دری زبان را جدا کرده و آن قسمت دیگر را به یغما برده باشند. اما بایست مردم مشترکاً علیه بی عدالتی، ظلم، نا برابری، زورگویی، قطاع الطریقی، سرقت دارایی عامه و سایر نا برابری های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بر طبق قوانین کشور و با در نظر داشت منافع ملی، تمامیت ارضی و سلامت ساختار سیاسی کشور به مبارزه برخیزند. هر سنگ و خشت جدید برای اعمار وطن بالای سنگها و خشت های مانده شده گذاشته شود نه اینکه چون سیه دلان افراطی مذهبی که بدستور دشمنان کشور محبوب ما افغانستان در اوایل دهه نود به کشور هجوم برده شهر ها را ویران و همه داشته های آن را به تاراج بردند زیر نام اینکه (ما آنرا با قدسیت از نو میسازیم) شرمساری همه تاریخ را کمایی کردند. نباید آنچه آباد است را خراب کرد به خیال واهی اینکه از نوآباد میکنیم. منظور من از آنچه آباد است کشور، تاسیسات آن، سیستم اداره و حکومت و تمام داشته های مادی و معنوی میباشد.

نه تنها مسله زبان بلکه ده ها و صد ها موارد و آسیب های دیگری اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است که بنابر نبود روحیه همدلی، تساند، با همی، زنده گی مشترک، کار مشترک، نبود فهم و درک از منافع ملی کشور ما را دچار آسیب های بزرگ اجتماعی و سیاسی گردانیده است. طوریکه در مباحث قبلی بیان کردیم راه برون رفت از این چالش و مخمصه همانا باسواد سازی همه مردم و بلند بردن سطح آگاهی مردم و اطلاع رسانی مستدام به مردم در باره تمام رویداد های ملی و بین المللی مخصوصاً آنچه به سرنوشت مردم ما تأثیر داشته باشد، تا مردم قدرت تشخیص و تفکیک بهتر پیدا کنند و درکی از منافع ملی داشته باشند.

ملت شدن و یا فرآیند دولت ملی از اهمیت فوق العاده برخوردار است همانا اشتراکات وجودی مردمان سرزمین ما میباشد، این اشتراکات وجودی در زنده گی مردم بایبست آنقدر زیاد و با اهمیت باشد تا مردم خود را از یکدیگر دانسته و ضرر آندیگر را ضرر خود بدانند تا این اشتراکات برای همه مردم امکان زیست باهمی را در کران تا کران کشور میسر گرداند و همین زیست باهمی زمینه ساز ایجاد دولت – ملت البته با شیوه های دیموکراتیک گشته و این دولت – ملت یا بهتر بگوییم دولت مردم در پرتو این اشتراکات وجودی بایبست به قوم، قبیله، مذهب، حزب و یا گروه مربوط نبوده و از میان خود مردم سربرون کرده باشد. که این دولت باور و توان این را داشته باشد تا تمام ثروت و قدرت کشور را در میان همه مردم بدون در نظر داشت خاستگاه اتنیک، محلی و باور های مذهبی آنها توزیع متداوم کند و نه همچو شرایط موجود کشور ما که حدود دو دهه اخیر قدرت در دست گروپ خاص مافیایی محکم نگهداشته شده است گویا در این کشور با وصف ده ها هزار افراد دارای تحصیلات عالی فقط الرجال است. البته که دولت – ملت یا هر دولتی از طریق همین توزیع ثروت و قدرت در میان همه مردم از مشروعیت لازم برخوردار میگردد و یا در غیر آن مشروعیت خویش را در میان مردم از دست میدهد. که همین عدم حمایت مردم از دولت یا حکومت پایه های آنرا لرزان کرده و عامل بحرانات داخلی میگردد و در صورت آشفتگی مناسبات بین المللی زمینه ساز مداخلات خارجی را نیز فراهم میگردد. در شرایط حاضر کشور ما که بحران های متداوم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را پشت سر گذاشتیم و وضعیت در حال حاضر در زیر نفوذ قوت های خارجی و دست باز کشور های همسایه در همه امور کشور ما وضع آنقدر وخیم گردیده است که با در نظر داشت این آشفته بازار سیاسی داخلی و مداخلات مستمر خارجی بهتر خواهد بود تا در گامهای نخستین برای رسیدن به مرحله دولت – ملت با درک بزرگ از منافع ملی همه مردم همکاری و همیاری کنند تا ما صاحب یک دولت مقتدر که از پوتانسیل بزرگ اداره و تأمین امنیت سراسری و دفاع مستحکم از سرحدات اش را داشته باشد گردیم. تا زیر سایه نفوذ این دولت مقتدر سراسری جلو نفوذ خارجی ها و عمال داخلی شان گرفته شده و با تأمین امنیت سراسری بتواند آزادی های مردم را تأمین و تضمین کند، آنگاه است که مردم میتوانند در زیر چتر حفاظتی و امنیت سراسری آزادی های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بدست آورده و آنگاه است که مطالبات شانرا میتوانند با شیوه های پذیرفته شده در چوکات قانون و نورم های حقوق بشری مطرح کنند و با شیوه های دیموکراتیک برای رسیدن به این مطالبات اقدامات عملی را رویدست گیرند.

به قول ماکس وبر ۱۸۶۴ – ۱۹۲۰ تاریخ دان، جامعه شناس و سیاست مدار آلمانی " مردم آزادی شان را با تضمین تأمین امنیت با دولت شان معامله میکنند" یعنی اگر امنیت در کشور تأمین شد آنگاه است که جامعه مدنی هم آزاد میگردد. یعنی تمام امور اجتماعی و فرهنگی بعد از تأمین امنیت مفهوم پیدا میکنند. پس بایبست همه مردم همه ای آنها یککه سنگ وطن دوستی به سینه میزنند دست بدست هم بدهند تا یک دولت مستحکم و مقتدر در کشور ایجاد گردد و این دولت مقتدر حاکمیت قانون را در سراسر کشور بدون در نظر داشت مصلحت ها برقرار سازد و همه مردم در زیر چتر قانونیت و عدالت قرار بگیرند. نه اینکه هر کدام برخاسته در پی سرنگونی این دولت و آن حکومت بوده و با ارایه دلایل موجه و نا موجه مردم را بغرض اغراض شخصی اش فریب داده و روپوش دایه مهربانتر از مادر برای مردم بصورت گرفته و مردم و کشور را به مخاصمت و دشمنی بیشتر سوق میدهند. در آنصورت است که ما به منزل آزادی، حقوق شهروندی و مساوات میرسیم. به گفته ماکس وبر " دولت عبارت است از حق انحصاری استفاده مشروع از قدرت فیزیکی در داخل سرزمین مشخص میباشد" یعنی باید دولت بر طبق موازین این حق انحصاری یا قرارداد اجتماعی نا نوشته خود با مردم برای تأمین قانونیت در سراسر کشور با لای همه مردم بصورت یکسان استفاده اعظمی کند تا به این ترتیب حکومت قانون ایجاد شده و مردم از این دولت حمایت کرده و مشروعیت کسب کند. در اینجا باید تصریح کنم که دولت قدرتمند و توانا را مردمان با تجربه قدرتمند و توانا با افکار وطن دوستانه ملی بدون تعصبات زبانی، نژادی و مذهبی میتوانند اداره و رهبری کنند که در هر نوع شرایط بحران

داخلی، منطقوی و بین المللی و مداخلات خارجی توانایی اداره کشور را داشته و تصامیم هدفمند و مؤثر در پرتو منافع ملی اتخاذ بدارد. در اینجا نقش مردم و جامعه مدنی بسیار از اهمیت برخوردار میباشد، اقتدار دولت از حمایت مردم و جامعه مدنی مایه میگیرد، حمایت مردم و جامعه مدنی از دولت امریست ضروری و لازمی. تجربه تاریخی کشور ما بصراحت اذعان میدارد آنهاييکه افکار مخرب تضعیف ویا براندازی دولت را در سر میپروورانددر حقیقت گور خود را میکنند، آنکه این موجود را تخریب و تضعیف میکند فردا خودش تخریب و تضعیف میگردد، بر اندازی دولت موجود مستقیماً متناسب است با بر اندازی دولت بعدی تاراج و بربادی کشور و نابودی تمام زیر ساخت های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سرزمین ما.

از بررسی که تا اینجا گفته آمدیم چنین استنباط میگردد که کنار نیامدن های مردم ما در جهت منافع ملی یا نبود هویت ملی نه تنها به دلیل تهاجمات خارجی بوده بلکه دلایل فراوانی غیر از اینست که جامعه ما را به قطب های متخاصم تقسیم کرده و هر کدام بدون در نظر داشت منافع همگانی یا بهتر بگوییم منافع ملی با آنکه ژرف میدانند این خصومت ها در درون کشور آب به آسیاب دشمن میریزد کماکان در آن بیراهه روانند.

از بررسی که تا اینجا گفته آمدیم چنین استنباط میگردد که کنار نیامدن های مردم ما در جهت منافع ملی یا نبود هویت ملی نه تنها به دلیل تهاجمات خارجی بوده بلکه دلایل فراوانی غیر از اینست که جامعه ما را به قطب های متخاصم تقسیم کرده و هر کدام بدون در نظر داشت منافع همگانی یا بهتر بگوییم منافع ملی با آنکه ژرف میدانند این خصومت ها در درون کشور آب به آسیاب دشمن میریزد کماکان در آن بیراهه روانند.

خالی از مؤثریت و مفاد نخواهد بود تا این روحیه تساند، توافق، همدلی و اشتراک وجودی را برای نیل به منافع ملی در میان اقشار مختلف جامعه ما به ارزیابی مختصر بگیریم و ببینیم که در میان این اقشار تفکر منافع ملی چگونه سیر دارد و باور آنها در این زمینه در کدام سطح قرار دارد:

در میان اندیشوران سیاسی و روشنفکران کشور

تجارب زنده از زنده گی و فعالیت سیاسیون و اندیشمندان سیاسی کشور ما که خود را در صف روشنفکران جامعه هم محسوب میدارند بو ضاحت میرساند که متأسفانه چنین نبوده است آنها تا کنون کمتر خود روشن بوده اند و هم ملی نیاندیشیده اند و پیوسته منافع شخصی، گروهی و تمویل گران اندیشویی و مالی خارجی شان را در کارزار سیاسی مطمع نظر داشته اند در نظر میگیریم، خوب توجه کنید در یک صده متأخر کدام یک از این سیاسیونی که منافع ملت را فدای منافع شخصی، گروهی و یا فدای برآورده ساختن منافع کشور های خارجی کردند و میلیون ها زر و زور از این راه اندوختند میشناسید که در فضای آشوب زده کشور آرامش داشته و چهار صبای زنده گی شانرا با غنایمی که با معامله روی منافع ملی کشور شان چپاول کرده اند به آرامش سپری کرده باشند؟ ویا حتی در خارج از مرز هایی کشور ما هم چه از نظر روانی وچه از نظر جسمی گذر چند صبایی ما بقی زنده گی شان را با آرامش سپری کرده باشند؟ من با همه پژوهش و تحقیقی که در این زمینه روی شخصیت های سیاسی فراوانی دیروز و حال کشور ما انجام دادم جواب ام منفی است و چنین رهبر و شخصیتی از رهبری کشور در داخل و خارج کشور سراغ گرفته نتوانستم. ولی اگر همین سیاسیون در محور منافع ملی برای کشور و مردم شان آزادی، آرامش، عزت، شرافت و رفاه همگانی می آوردند، به انسان این وطن به مثابه شهروند خدمت میکردند و برای آنها حقوق و آزادیهای دیموکراتیک قابل میگردیدند، منافع اجنبیان را الویت نمیدادند، به دهل بیگانه نمیرقصیدند و مردم نا آگاه ما را هم به این دهل نمی رقصاندند امروز در میان مردم شان از نام نیکو برخوردار بوده با رفاه و آسایش نقش تاریخی می آفریدند و زنده گی آرام و مرفه همچو سایر هموطنان شان می داشتند.

سوگمندان این یک واقعیت است که همین سیاسیون یا روشنفکران معامله گر که منافع علیای مردم و کشورشان را بار بار معامله کرده اند بعضاً و یا اکثراً با پر رویی تمام تجمعات و سازمانهای سیاسی خویش را به اشتراک همفکران شان یا بصورت مخفی وزیر زمینی ویا هم در چوکات قوانین بصورت علنی ایجاد کرده و در جامعه حضور دارند. گرچه احزاب و سازمانهای سیاسی ایجاد شده بعد از اجلاس بن در افغانستان به همکاری مالی و نظریاتی سازمانهای غیر دولتی خارجی (NGO) ها ایجاد شده اند که بیشترین مصروف فرصت سازی و زمینه سازی برای مقاصد سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور های خارجی و پروژه هایشان میباشد. که عده قابل توجه شان برای فریب اذهان عامه خطوط فکری و برنامه های جذاب با رویکرد های ملی طرح و تدوین کرده اند ولی اگر حمایت کننده گان خارجی یا NGO ها کانالهای کمک های مالی را قطع کنند همه این سازمانها و تجمعات نیز همزمان با قطع کمک مالی از بین میروند که ما در سالهای اخیر شاهد ده ها مورد این ایجاد ها و سقوط ها در میان سازمانهای سیاسی ایجاد شده در کشور مان بودیم.

در حقیقت امر در هرکجای دنیا مردم دیدگاه ها و نظریات گونه گونه و متفاوتی دارند معمولاً در کشور های پیشرفته که مردم از آگاهی بیشتر برخوردار اند احزاب سیاسی بمنظور جلوگیری از تشتتت و پراکنده گی جامعه در ورای دیدگاه ها و نظریات نا همگون ایجاد میگردد. هر کدام با دلایل عالمانه بر پایه تفکر علمی برنامه ها و نظریات شانرا ارائه میکنند و هم دارنده گان نظر مخالف همچنان بر پایه استدلال و دانش علمی در رد این نظریات میباشند. در این جوامع همه احزاب و سازمان های سیاسی نظریات شان را در قالب برنامه ها و طرزالعمل ها گنجانیده و برای تحقق آن حمایت اکثریت جامعه و نماینده گان انتخابی را کسب کرده و از طرق دیموکراتیک این برنامه را بر طبق منافع عمومی کشور شان مشروعیت می بخشند نباید به برنامه ها، دیدگاه ها و نظریات اجتماعی که منافع ملی را تأمین میکند و باید برای همه مردم کشور قابل بحث وگفتمان باشد رنگ ایدیالوژیک داد و آنرا از بحث عمومی خارج کرده و به بحث یک کتله کوچک ایدیالیست تبدیل کرد. دو عنصر اساسی ترین معرف چهره احزاب سیاسی میباشد، یکی دیدگاه این حزب یا احزاب از منافع ملی و دیگری برنامه تطبیقی و تحقق منافع ملی آنها در جامعه. احزاب سیاسی بخاطر تشکل مردم برای تأمین منافع عمومی و رفاه عامه ایجاد میگردد که توجه اش هم در زمان حاکمیت سیاسی و هم در زمان اپوزیسیون یا قشر مخالف دولت بیشتر در راه وضع قوانین و مقرر ه ها برای رفاه همگانی، سیاست خارجی مناسب و فعالیت سازمانها و احزاب معطوف باشد، ولی در کشور ما با آنکه احزاب سیاسی تنیده در جال عنکبوت ایدیالوژی های وارداتی راست وچپ مدینه های فاضله مسکو- پیکن - ریاض - قاهره و انترناسیونالیزم های کارگری و اسلامی قرار داشتند، با آنهم فعالیت های این احزاب و سازمانها در دهه های شصت و هفتاد میلادی در افغانستان برای اولین بار راه تظاهرات و اعتصابات مسالمت آمیز برای مطالبات صنفی کارگران، بلند بردن دستمزد ها، اصلاح سیستم تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی، مسایل ملی را باز کرده و در بیداری شعور سیاسی و آگاهی مردم نقش بزرگی ایفا کرد، برای اولین بار در یک جامعه با سیستم حکومت استبدادی مردم حق ابراز نظر را از طریق نشرات چاپی، تظاهرات خیابانی، بیانات رادیویی، بحث در فرکسیون های پارلمانی پیدا کردند. بدین ترتیب مردم عوام توانستند نظریات شانرا در باره سیستم اداره و نا رسایی های آن، فساد اداری، قانون شکنی، اختلاس، رشوت و عوامل بحرانات کشور و راه های برون رفت از این بحرانات را از طریق همین نشریه های چپ و راست ارائه ومنتشر کنند. متأسفانه در افغانستان به استثنای تشکلات سید جمالالدین افغان در عصر محمد افضل خان و امیر شیر علی خان عنصر حزب و احزاب سیاسی بیشتر حیثیت جنبش های رهایی بخش از سلطه استعمار را داشته و عده هم برای براندازی و سرنگونی حکومت های به قول خودشان مستبد ایجاد گردیده بود و چون بحث منافع ملی در برنامه های آنها متصور نبود تا مردم را بدور آن احزاب بر پایه منافع ملی جمع کند بناً بیشتر از حربه ایدیالوژی مذهبی و سیکولار استفاده کرده و توانمندی وحماسه سازی این ایدیالوژی ها تا براندازی همان حکومت های مورد نظر کارایی داشتند و بنا بر نبود برنامه مدون تأمین کننده منافع ملی ویک گفتمان عمومی برای

آینده از همان روز اول دستیابی به قدرت سیاسی بر سر تقسیم منافع به جان هم افتاده و هر کدام و هر شخص این احزاب به یک قطب و یک شگاف اجتماعی بدل گشتند و جامعه را به قهقرای قرون وسطایی بردند، ایدیالوژی ها را بیشتر کشور هاییکه منافع آزمندانانه دارند طرح، تدوین، صادر و مدیریت میکنند. کشور پاکستان بر اساس همین ایدیالوژی مذهبی از سرزمین های نیم قاره هند و افغانستان در راستای منافع استراتژییک انگلیس ایجاد گردید.

گرچه نمیتوان امروز از احزاب چپ و راست و میانه تعریف به مفهوم بنیادی آن که در زمان پس از انقلاب فرانسه در مجلس ملی فرانسه بنیان گذاشته شده بود یعنی اینکه آنهایکه طرفدار دگرگونی های جامعه به نفع مردم عوام و زحمتکشان بودند، طرفداران انقلاب و جمهوری خواهان و نماینده گان طرفدار تغییرات قوانین فرانسه بطرف چپ رئیس مجلس ملی فرانسه و نماینده گان محافظه کار، طرفداران سیستم پادشاهی و مخالفین تغییرات اساسی قوانین و مقررات بطرف راست رئیس مجلس عوام و نماینده گان میانه رو که با هر دو یعنی چپ و راست میتوانستند توافق کنند در وسط مقابل رئیس مجلس عوام می نشستند و این اصطلاحات سیاسی از همان زمان وارد قاموس سیاسی گردید، ارائه کرد و در رهگذر بیش از دوصد سال این اصطلاحات مفاهیمی متنوعی را بخود گرفته و تقریباً میتوان گفت که کاربرد آن بیشتر بر پایه منافع گروه های تحت پوشش بوده و بدین ترتیب امروز تمایز و تفکیک گروه های چپ، راست و میانه کاریست بسیار دشوار. این مسئله در مورد کشور های شرقی که ایدیالوژی ها ملاک سنجه هایشان میباشد نه تنها برای مردم عوام بلکه برای سیاسیون و نخبه گان سیاسی هم سوء تفاهمات بزرگی را بمیان می آورد که هم در روابط عمومی داخلی و هم در روابط خارجی با کشور ها باعث سردرگمی رهبران شده و تأثیرات بسیار زیانبار در جامعه وارد میکند. روابط تنگاتنگ احزاب راست اسلامی ما در دهه نود و بویژه بعد از توطئه انتقال قدرت در کابل با کشور پاکستان و قطع روابط با سایر کشور هاییکه میتوانستند در شرایط دشوار در اعمار مجدد کشور ما را یاری برسانند باعث گردیده که خسارات زیانباری را طی سه دهه کشور و مردم ما متحمل گردند و در درازنای فعالیت احزاب سیاسی مثالهای فراوانی میتوان ارائه کرد. در کشور ما احزاب چپ درپرتو ایدیالوژی های صادر شده از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری خلق چین در همکاری و پیوند با احزاب مماثل در کشورهای ایران و هندوستان بدون در نظر داشت تحلیل دانشمندان بر پایه منافع ملی و اوضاع کشور شان، بدون در نظر داشت خاستگاه تیوری های وارداتی و شرایط تحقق آن در جوامع عقب مانده پیشامدرن چون افغانستان به کاپی کاری و تکرار طوطی وار آن بحث هایی پرداختند که برای نه تنها مردم عام ما بلکه برای نخبه گان سیاسی و اجتماعی هم نا آشنا و غیر قابل فهم بود چون نتوانستند مردم را بدور برنامه های وارداتی شان جمع کنند به دامن قوم و سمت چسبیدند تا از این طریق از حمایت مردمی برخوردار گردند که البته این مسئله دقیقاً در استراتژی های صادر کننده گان این ایدیالوژی ها هم شامل بوده است تا با استفاده از عنصر قوم، قبیله و سمت انقطابات بزرگی را در کشور ما ایجاد کرده و از آن در مواقع مورد ضرورت بهره برداری کنند. چپ و راست همواره یک مفهوم را ارائه نکرده، در هر کجایی صادر کننده گان این ایدیالوژی ها به آن رنگ و بویی دلخواه خود را میدهند. در هر جا نظر به کارایی این حربه استفاده میگردد، نه راست راست مطلق بوده و نه چپ چپ مطلق با مفاهیم بنیادی آن بوده است تا کنون در افغانستان هر کدام حربه ایی بوده برای اغفال مردم و سوء استفاده در راستای منافع بیگانگان.

احزاب راست و راست افراطی هم با الگو سازی های نابخردانه از جوامع دیگر و نبود فهم درست از وضعیت کشور خود ما نخست به دامن انگلیس - امریکا و همسایگانی افتیدند که جز تباهی کشور و مردم ما چیزی دیگر در سیاست هایشان روایت نشده بود، از یکطرف دشمنی های بزرگی را برای مردمان منطقه مسبب گشتند و از طرف دیگر با این کار برای سالهای متمادی منطقه را پر آشوب ساخته و توازن قوا را در منطقه و حتی جهان برهم زدند. که کفار همه این آشوب ها و عدم توازن قوا را مردم بیچاره و بی دفاع ما به قیمت جانهای شان می پردازند.

با همه این تجارب تلخ و درد آور تا هنوز هم فرهنگ تفاهم در راستای منافع ملی، همدیگر فهمی در پرتو منافع ملی و راه اندازی گفت‌وگو سراسری میان همه اندیشوران در باره ایجاد یک سیستم پایدار برای تأمین منافع ملی و ایجاد خط قرمز عدول از منافع ملی و خیانت بوطن برای همه احزاب، سازمانها، محافل و گروه های سیاسی بمیان نیامده است. تا کنون حزب ویا سازمانی سیاسی ایجاد نشده است که باور مردم مخصوصاً قشر جوان کشور را تامین کند، هنوز جوانان ما که با تمام عطش برای دستیابی به راه های علماً تنظیم شده اداره سیاسی واجتماعی کشور دست وپا میزنند نتوانسته اند سازمان با اعتماد ملی را در جامعه نشانی بگیرند تا پاسخگوی خواسته ها و نیازمندی های شان باشد، جوانان همه فراز و فرود های را که احزاب سیاسی کشور ما در گذشته پیموده اند بدیده شک و تردید میبینند، از همه تأسف بارتر اینست که هیچکدامی از این احزاب سیاسی به سهل انگاری ها، کجروی ها، اشتباهات و خیانت هایی که از جانب شان اتفاق افتیده معترف نبوده و راه را بر رهروان بعدی شان کاملاً تاریک نگهداشتند و اهرم های اعتماد را در جامعه کاملاً واژگون ساختند و اختلافات و کج فهمی ها را در جامعه و میان سیاسیون و اندیشمندان به نقطه اوج آن رساندند. البته یکی از دلایل این اختلافات، کج فهمی ها و عدم تفاهمات در کشور ما نبود فرهنگ شناخت منافع ملی و تعریف معینی از منافع ملی، در فضای نبود هویت ملی و نا پختگی سیاسی اقشار روشنفکر می باشد که حصار ایدیالوژی های وارداتی نخبگان سیاسی را کاملاً از هم جدا ساخته و آنها را غیر قابل دسترس با یکدیگر گردانیده است. یعنی آنهاييکه توانمندی و رسالت اتحاد ملت را برای تأمین منافع ملی دارند خود در پسته های ایدیالوژیک مستور گشته و تا هنوز هم از درسهای تلخ تاریخ هیچ انتباهی نگرفته اند. همچنان مسئله شخصیت محوری نقیصه تباه کن دیگری است در ساختار احزاب سیاسی افغانستان که حزب سیاسی همیشه در گرو شخصیت ها قرار داشته که با دور شدن شخصیت از حزب ویا مقام رهبری حزب هم یکجا با آن از بین رفته است ویا همراه با شخصیت مورد نظر پارچه ها و فریکسیون های جدید قد علم کرده و آخر الامر همه حزب به مرگ تدریجی تن داده اند. در بسا موارد حتی مهم هم نبوده که این شخصیت ها تا چه اندازه در راه منافع مردم و کشور اعتقاد داشته و تا کدام پیمانیه برای تحقق اهداف کشور های صادر کننده ایدیالوژی اش فعال می باشد. یعنی اینکه احزاب بیشتر بر محور شخصیت می چرخیده تا بر محور برنامه های ملی، اصول، قوانین و قواعد تأمین کننده منافع عالیای کشور. همین امر باعث گشته تا فرهنگ تکثر گرایی سیاسی، یکدیگر پذیری، همدیگر فهمی یا پلورالیزم سیاسی در حلقه سیاست و سیاسیون افغانستان کاملاً مفقود بوده و نسل های جدید و جوان کشور به احزاب و سازمانهای موجود کشور به نظر شک و تردید نگریسته و به این احزاب و سازمانها باور و اعتماد ندارند و در این آشفته بازار خود هم تا کنون نتوانسته اند در یک فضای باز منطقی افغانستان شمول خارج از دیوار های ایدیالوژیک در پرتو افکار و طندوستانه و منافع ملی حزب سیاسی ویا گردان نیرومند خویش را ایجاد کنند.

در حالیکه در احزاب سیاسی مدرن اهداف و برنامه های احزاب که بازتاب شفاف منافع ملی می باشد مهمترین اصل برای جلب اعضا و علاقمندان می باشد نه رهبران و شخصیت های اداره و رهبری این احزاب.

این احزاب مدرن پیوسته در تمام سطوح حزب جا را برای نسل های جدید خالی کرده و زمینه رشد کادر های جدید را فراهم میسازند و بدین ترتیب نسل های پویا تری را در کران تا کران حزب رشد داده و زمینه بحث گسترده را میان علاقمندان و سایر اندیشمندان جامعه باز نگهمیدارند و رابطه تنگاتنگ فعال و دینامیک با مراجع اکادمیک و علمی داشته و گروه از متخصصان جامعه شناس و سیاسی با مراجعه به افکار عمومی جامعه و نیازمندی ها والویت های مردم به طرح های جدید میپردازند و از این طریق فکر های بکر برای آینده تولید میکنند و هر روز خود را مطابق به ایجابات

عصر، نیازمندی های مردم، رشد تکنولوژی، سیر جهانی حوادث و مؤثریت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مطابقت داده و آرایش نیرو و امکان میدهند.

از این واقعیت نباید انکار کرد که نیرو های سیاسی میتوانند در تمام عرصه های زنده گی تأثیرگذار باشند و به اندازه ظرفیت مادی و معنوی شان طیف وسیع از مردم را در عقب طرح ها و مجموعه ای از نظریات شان (برنامه) بکشانند. اگر این مجموعه نظریات واقعاً با تحلیل عمیق از وضع کشور و نیازهای جامعه افغانی باشد و در عقب آن مقاصد استیلاگرانه اجنبیان و توطئه های ضد افغانی آنها در کمین نباشد واقعاً احزاب میتوانند نقش بزرگی را در آگاه سازی مردم و زمینه سازی برای تحقق قوانین دیموکراتیک در کشور ایفا کنند. چه عالی و جاودانه میبود اگر این اندیشمندان و یا روشنفکران ما صادقانه از خود شناسی شروع میکردند و مردم خویش را با تمام خصوصیات ملی، فرهنگی و عقیدتی آنها میشناختند، فهم خویش را از اوضاع کشور و منطقه ارتقا میدادند و در محور منافع ملی از کاستی های سیستم انتقاد سالم میکردند و راه های برون رفت عملی یا الترناتیف های کارا و سازنده برای سیستم ارایه میداشتند و بدین ترتیب مجموعه ای از اندیشه ها یا ذخایر فکری وطن محور را به نسل های آینده جاودانه میساختند و راه را برای اعمار همه عرصه های زنده گی، کم ساختن فاصله فقر و رفاه، تأمین حقوق شهروندی باز میکردند.

این کوتاه نگران راست و چپ با آنکه هر کدام خود را فلاسفه جهان میپنداشتند و میپندارند حد اقل به این توجه نکردند و ندارند که چگونه منسوبین ارگانهای دفاعی و امنیتی و قضایی کشور را که حافظ منافع عمومی کشور اند با عضویت در محدوده های فکری خویش در خدمت یک قشر معین قرار داده و به این ترتیب اعتماد سایر اقشار را نسبت به حافظین منافع شان نابود سازند؟ و همچنان در درون خود این ارگانهای پاسدار منافع همه کشور فضای بی اعتمادی را نسبت به یکدیگر ایجاد کرده و زمینه ساز تصادمات خونین، انقطابات عمیق، شگاف های خانمانسوز اجتماعی و کودتا ها گردیده اند. در دوره های واپسین زنده گی سیاسی - اجتماعی کشور این ها عواملی اند که بحران اعتماد را میان مردم و گروه های سیاسی ببار آورده و باعث انقطابات و شگافهای عمیق اجتماعی گردیده اند. این ها اگر در زمان تصدی شان چه در اداره دولت و یا مخالف دولت با توجه به منافع علیای کشور و رفاه مردم گامهای عملی برمیداشتند، مردم را با شفافیت از حقیقت ماجرا های پشت پرده آگاه میساختند و خود در دام ماجرا های پشت پرده قرار نمیگرفتند، خود خواهی ها، خود بزرگ بینی ها، خود محوری ها، تفوق طلبی ها و ماجراجویی ها، انتقام جویی های شخصی را که همه امراض کشنده ضد ملی اند کنار میگذاشتند و تصامیم و عملکرد شان بر پایه منافع همگانی اتخاذ میکردید، اگر این ها با دستگاه خویش و مردم به شیوه اقناعی برخورد کرده خواست حقیقی مردم را با تذویر بیگانه که با خواست مردم تلیف گشته بود یکجا در گلوی مردم خفه نمیکردند و به این خواست های حقیقی مردم که حق مسلم شان بود رسیده گی میکردند و تذویر بیگانه را به مردم آشکار میساختند، اگر اینها به باور های مردم نمی تاختند برعکس این باور ها را محترم شمرده و پیشینه تاریخی این باور ها را به مردم روشن ساخته و دست بیگانگان را از گروگانگیری اعتقادات و باور های مردم کوتاه میساختند، اگر این ها درک سالم از کشور و مردم شان میداشتند بیش از ۷۵ درصد مردم در روستا ها زنده گی کرده و از طریق زراعت و مالداري امرار معیشت دارند، برای بهبود زنده گی در روستا ها، شیوه هایی بهتر کشاورزی و مالداري را در پرتو پیشرفت های تکنالوژی زراعتی و مالداري به زارعان و مالداران می آموختند و طرق سالم استفاده از آب را جایگزین سیستم های کهن آبیاری که دیگر جوابگوی مقتضیات کشاورزان و اهل روستا ها نیست میکردند. و اگر اینها خود را مسئولین سیاسی همه کشور دانسته و جایگاه اقتصادی همه اقشار را در اقتصاد کل کشور در نظر گرفته برای کمتر ساختن فاصله فقر و رفاه قوانینی طرح و بر طبق قانون اساسی کشور برای تحقق و تطبیق چنین قوانینی کمر همت میبستند و با پایداری و استفاده از همه شیوه های قانونمند که منافع کل کشور را زیانمند نسازد مبادرت میکردند، (در اینجا باید اذعان کرد گرچه طرح و وضع قوانین تنها آغاز کار است ولی زمینه های تطبیق قوانین در کشوری چون افغانستان که سالیان متمادی در جنگ و جدال و زیر تأثیر اقشار

محافظه کار تاریک اندیش گی زنده گی بسر کرده و انقطاباتی عمیق و خونینی را تجربه کرده و میکند کاریست دشوار و خطیر و نیازمند افراد خردمند، با تجارب فراوان جامعه شناسانه در هر سه رکن دولت میباشد.) اگر این ها حد اقل نیت برای رفاه مردم و کشور میداشتند به این شاخص زین اقتصادی متیقن میبودند که بدون داشتن احصاییه و آمار های دقیق از تعداد مردم به تفکیک جنس، عمر، محلات بودوباش، شغل، درآمد و سایر آمار ها نمیتوان ظرفیت نیاز هایی جامعه را در عرصه های زراعت، آبیاری و مالداري، خدمات صحی، خدمات شهری، آبرسانی، ترانسپورت، مخابرات، بانکداری و سایر عرصه های زنده گی با ظرفیت های تولید و تجارت میزان کرد. یکی از عوامل اصلی سردرگمی و ناکامی ادارات ارایه خدمات اجتماعی و نا رضایتی مردم از کمبود و یا نبود خدمات اجتماعی، نبود این احصاییه ها و آمار میباشد در حالیکه امروز هر چه سیاسی و اهل سیاست میبینی دشمنان قسم خورده آمار و احصاییه اند زیرا با روشن شدن این آمار ها همه شعار های میان تهی شان بی اساس شده و دیگر در انتخابات نمیتوانند از قریه ایی که یکصد نفر باشند و اجد رای دارد دو هزار رای به صندوق خویش بیاندازند و بدین ترتیب رسوای عام و خاص میگردند، اگر این ها دلسوز مردم این دیار میبودند به جای استفاده ابزاری از مسئله کوچی ها در افغانستان طرح های عملی و قابل قبول برای اسکان دایمی این قشر ارایه میکردند و تنها این قشر را ازگزند استفاده ابزاری در بازار مکاره سیاست و روابط با همسایگان در امان میساختند بلکه آنها را به عناصر فعال در اقتصاد کشور تبدیل میکردند، اگر آنها در عوض شعار هایی سرخ و سبز که زمانی در کشوری دیگری با فرهنگ و باور هایی دیگری مورد استفاده قرار داشته (که البته حالا ما کارایی و یا نا کارایی آنرا به توضیح نمیگیریم) و با فرهنگ و باور های ما کاملاً در منافات بوده، شعار هایی متناسب با فعالیت های سیاسی و اقتصادی خویش از درون جامعه افغانی و آثار اندیشمندان خود ما طرح و تدوین میکردند که برای مردم ما بوی خودی میداد طرح میکردند، اگر اینها بخاطر تحقق اندیشه های شان (حالا ما اندیشه ها و نظریات شان را به توضیح نمیگیریم) در جامعه و بدست آوردن قدرت به بیگانگان پناه نمیدادند و در عوض به مردم پناه میدادند و میتوانستند واقعاً اعتماد مردم را جلب کنند، اگر اینها به عوض موعظه کردن و نقد های بیشمار ساختار ها و عملکرد های دستگاه حکومت طرح ها و تیزس های تطبیقی و علمی برای برون رفت از کاستی ها، نارسایی ها و مشکلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی ارایه میکردند، اگر اینها حد اقل این فهم را میداشتند که اشتباه یک مهندس یا انجنیر ساختمان زنده گی باشنده گان یک تعمیر رابه خطر مواجه میسازد، اشتباه یک دکور طب زنده گی یک یا چند مریض را به مخاطره می اندازد، از اثر اشتباه ناخدا ی کشتی زنده گی سر نشینان یک کشتی تهدید میگردد و..... اما در اثر اشتباه مسول سیاسی یک جامعه با همه باشنده گانش تباہ میگردد و اثرات ناگواری جهانی هم دارد و در تاریخ کشور ما این چنین افراد کوچک، کوتاه نگر و نا توان خود را در جایگاه سیاسیون و مسول سیاسی جا زده و چندین بار این کشور را تا پرتگاه نابودی کامل برده و مردم را چنگیز و ار به شمشیر کشیده اند و هستند هنوز از این قماش سیاسیونی که از همه این خون ریزی ها و حوادث جانکاه درس عبرت نگرفته با خیره سری تمام در زیر سیاست های تباہ کن بیگانه گان قبر خود و ملت خود را میکنند، اگر این ها به نشخوار هایی قوم گرانه ایی چون قوم برتر و قوم کهنتر و اراجیفی چون زبان من و زبان او که سلامت کشور را به خطر جدی مواجه ساخته است در پالیسی ها و عملکرد خود و سازمان های خویش اجازه ندهند و در عوض مردم را به یک تنی، یکدلی، همدلی، برادری، همکاری، همیاری و همزیستی دعوت کنند که سراسر تاریخ کشور ما مالا مال از این همکاری، همزیستی و همیاری ها بوده که بر سبیل همین اصل تا امروز این خطه من حیث یک کشور بنام افغانستان در قلوب مردمش زنده و موجودیت خویش را در جغرافیای جهان تثبیت کرده است، اگر این ها هر طرح و شعار بیگانه ها و سازماتهای استخباراتی آنها را در مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فوراً تقبیح و مردم را اضرار ناشی از آن با خبر ساخته و عواقب وخیم آنرا به اطلاع عموم برسانند و نگذارند که مفسدین و فرصت طلبان شیطان صفت از آن به نفع خویش بهره برداری سوء کنند، اگر این ها از تمام وقایع، انکشافات، حوادث و مسایل منطقی و جهانی به نفع مردم و منافع ملی کشور شان استفاده کرده و در همه انواع شرایط مدیریت سالم کرده و هیچگاهی

منافع ملی کشور خویش را فدای منافع کشور های دیگر و باور های دیگران نکنند، در سنجش ها و تعاریف ایشان از معادلات بین المللی اصل منافع ملی حاکم باشد نه باور های آرمانگرایانه شخصی و عواطف انفرادی، اگر این ها به حقوق و آزادیهای مردم باور داشته و احترام بگذارند و شهروندان کشور را برای نیل به این حقوق و آزادی ها در همه عرصه های زنده گی اعم از حقوق انتخاب (انتخاب کردن و انتخاب شدن)، حقوق آموزش یا تحصیل، حقوق استفاده از خدمات صحی، حقوق جنسیتی، حقوق تقاعد، حقوق مصونیت حریم شخصی، حقوق مالکیت، حقوق مسکن، آزادی بیان، آزادی عقاید، آزادی رسانه ها و مطبوعات همکاری کرده و شرایط ذهنی مردم را به پذیرش این حقوق و آزادیها و دیگر اندیشی ها مهیا سازند و در جهت قانونمند ساختن این حقوق و آزادیها دستگاه حکومت را همکاری کنند زیرا برای مردم ما نظام خواستنی و ماندنی است که آزادی های بنیادی را به نماینده گی همه مردم برای همه مردم بحیث شهروند کامل الحقوق تأمین میکند. تأمین این آزادی ها و حقوق برای تمام مردم افغانستان بدون هر نوع تبعیض است که همه باشندگان این سرزمین را به شهروندان کامل الحقوق تبدیل کرده و ما افتخار ملت افغان را کمایی نمیکنیم و این آزادی هاست که کشور ما را بسوی پیشرفت و رفاه همگانی رهنمون میگردد. اگر این فکر در میان اندیشوران سیاسی و رهبری سازمانهای سیاسی حاکم گردد آنوقت است که حمایت مردم را کمایی میکنند و حمایت مردم در داخل کشور بالا تر از از همه حمایت های خارجیانی که آزادی و آزاد منشی اینان را هم نزد وجدان خود شان و هم نزد جامعه به چالش میکشد بوده و بحیث قهرمانان واقعی سر افراز نام ماندگار میداشته باشند.

کشاورزان و دامداران کشور

از دهقانان و مالداران بگویم، دهقانان و روستا نشینان بیشترین رقم از باشندگان این سرزمین را تشکیل میدهند و ارتقا و نزول اقتصاد کشور و رفاهیت مردم هم شدیداً به این قشر وابسته است. مگر با تأسف کشاورزان و روستا نشینان ما تا کنون هم به نحوه قرون وسطایی به زنده گی و زراعت مشغول اند. از این وضع چنین استنباط میگردد که این قشر کمتر احساس مسولیت نسبت به زنده گی خود و وضعیت کشور داشته است، بیشترین این قشر بیسواد و یا کم سواد بوده از کمترین آگاهی در باره زنده گی و کشاورزی برخوردار است و دارای زنده گی بسیار بدوی بوده و از کمترین تسهیلات رفاهی برخوردار اند و همیشه به بالا نگرسته که مشکل اش را از غیب آسان کند. هیچگاه به این نیاندیشیده که نقش اساسی را در خوشبختی انسان خودش دارد، این خودش است که زنده گی اش را دگرگون ساخته و هر چه بکارد میدرود. اگر آنها به این می اندیشیدند که چطور میتوان کیفیت و کمیت حاصل را بالا برد و همه مردم کشور در گام نخست به چه نیازمند اند، مراتع و چراگاه های حیوانات از چه اهمیت بسزایی برخوردار اند و در سایر کشور ها دهقانان و مالداران چه تجارب جدید آموخته اند، و منافع همگانی در همه شرایط برایشان حایز اهمیت میبود، برای دهقان ما بایست حیاتی ترین سوال همین مطرح میبود که او با این همه وسعت زمین قابل کشت تنها شکم خود را سیر کرده نمیتواند در حالیکه یک کشاورز یک کشور پیشرفته با تولید زراعتی در پهنای معادل یک بر دهم زمین کشاورز افغان هم خود از رفاهیت تمام برخوردار است و هم محصولات اش به خارج هم صادر میگردد. اگر دهقان ما برای بهبود زنده گی اش می اندیشید و این آگاهی را میداشت که او در برابر همه مردم کشورش مسول تهیه رزق میباشد در این سرزمین پهناور با این دریا های خروشان چون

آمو- کوچه- مرغاب- ارغنداب- هیرمند- فراه رود- هریرود- خاشرود- اولنگ- پنجشیر- کابل- بلخاب- برتنگ- پنجرود- سفیدرود- تگاب- ترناک- تخار- علیشنگ- علینگار- شیرین تگاب- سرستونی- کندز- نیزنگ- گند- گر لوره و غیره و آب فراوان نه تنها در داخل کشور هیچ گرسنه ای وجود نمیداشت بلکه همین دهقانان ما خود از مرفه ترین قشر جامعه و بزرگترین صادر کننده گان مواد غذایی به کشور های خارجی میبودند، با آنکه احصاییه معینی در زمینه وجود ندارد حدودی بیش از ۷۵٪ مردم ما در روستا ها زنده گی دارند که بخش اعظم شان از طریق کشاورزی ومالداری امرار حیات میکنند و به این ترتیب بخش اعظم درآمد کشور از سکتور زراعت تمویل میگردد و اگر این سکتور شکوفا باشد یعنی کشور شگوفان گشته وهمچنان زنده گی روستا ها ی کشور شگوفان میگردد. اگر دهقانان ما بر پایه منافع ملی با رسانتمندی به زراعت در کشور مشغول گردند این خود مشوق سرمایه داران و شرکت ها در سرمایه گذاری های بزرگ در این سکتور گردیده وزارع ما از بهترین تکنالوژی زراعتی برخوردار میگردد. کشاورزان ما نباید چشم به بالا گرفته ومنتظر سرنوشت قضا و قدر بماند، آنها بایبست فرا بگیرند که چگونه با آفات طبعی مجادله کرد، چگونه با وضعیت جوی مجادله کرد، چگونه در هر فصل سال از زمین حاصل فراوان برداشت و چگونه سبز خانه ها وسیستم آبیاری کم هزینه یا آبیاری قطره ایی را جایگزین سیستم های پر هزینه زراعتی کرد ولی متأسفانه با وصف چنین پوتانسیل و امکانات بزرگ مادی ومعنوی ببینیم دهقانان وروستا های کشور در چه وضع رقت بار، قهقرا و قرون وسطایی زنده گی داشته و از کمترین امکان زنده گی مستفید اند و چون این سکتور نقش بزرگ در اقتصاد کل کشور دارد بنا همه کشور در این رنج سهیم گشته و آرامش ندارند. گرچه توجه وحمایت مادی ومعنوی حکومت در عرصه زراعت از الویت های بی قید و شرط میباشد که ان را در جایش به توضیح میگیریم اما دهقانان خود باید احساس مسولیت کنند و خود به این آگاهی برسند که در قبال حرفه، خانواده ومردم اش چه مکلفیتی دارد و چگونه میتوانند زنده گی خود وماحولشان را بهبود بخشند. نا گفته نباید گذاشت با تأسف فراوان که این وضعیت بی ثبات اقتصادی در روستاها دهقانان ما را منززل و بی ثبات ساخته و در این اواخر عده از آنها دانسته ویا ندانسته به کارگران زراعتی باند های مافیایی برای تولید مواد مخدر تبدیل گردیده اند و یک رقم درشت از هموطنان ما به این ماده خانمانسوز وخانمان برانداز معتاد گردیده و خطر بزرگی همه کشور را تهدید میکند و مشکلی را برانبوه از مشکلات عدیده دیگر افزوده است.

بازرگانان، سرمایه داران و اهل فن وحرفه

از تاجران، سرمایه داران و اهل کسبه بگویم، اگر تاجران و اهل کسبه ما پیوسته به این می اندیشیدند که این منافع همگانی است که منافع آنها را تأمین میکند، اگر مردم قدرت خرید نداشته باشند پس آنها برای امتعه تولیدی و وارداتی خویش از کجا مشتری ویا خریدار پیدا میکنند، اگر بازار فروش شان افغانستان و مشتریان شان شهروندان افغانستان است پس باید به این فکر باشند که در گام نخست تولیدات داخلی اعم از صنعتی وزراعتی جایگاه ومقام ارشد در مارکیت داشته باشد و نباید این تولیدات را که هنوز خیلی نو پا است در برابر رقابت غول های اقتصادی جهان قرار داد و خفه کرد، در گامهای بعدی پول شهروندان کشور در جایی صرف شود که ضرورت های مبرم زنده گی آنها را برآورده میسازد. تاجران وسرمایه داران ما بایبست مسولانه در عرصه تولید وتورید منافع ملی را در نظر بگیرند. آنها مسولانه در باره همه عرصه های تولیدی و مصرفی اصل منافع ملی را در نظر داشته باشند. در نتیجه عملکرد این قشر است که فاصله بین فقر ورفاه در جامعه معین میگردد البته که قوانین کشور نقش ارزنده وبسزایی خود را ایفا میکند اما این قشر است که جیب های مردم را اداره ورهبری میکنند. اگر اینها بر پایه منافع ملی بیاندیشند ونگذارند که پول دسترنج وحاصل زحمت مردم صرف امتعه غیرضروری گردد و در پروسه سرمایه گذاری، تولید وتورید اصل رفاه عامه

وشگوفایی کشور مطمع نظر شان باشد یقیناً کشور به رفاهیت میرسد. اگر هر شهروند ما در ماه یک افغانی را بیجا صرف کند در سطح کشور به ماه سی میلیون افغانی و در سال سیصد و شصت میلیون افغانی بالغ میگردد و اگر این رقم به هر اندازه ایی که بالا برود ببینید که چه فاجعه برپا میگردد، بصورت علمی به این مسله نگاه کنید هر پول ضرری که به یکی از شهروندان کشور برسد مستقیماً متناسب است به ضرر همگانی در مقیاس کل کشور، این مسله به فهم همگانی بایست بدل گردد. صنعتگران، تاجران، خرده مالکین، دوکانداران، اهل کسبه و دوره گردان باید به این درک ملی برسند و یا بهتر بگویم دقیقاً این را درک کنند که همه تأسیسات عام المنفعه و رفاه همگانی چون تأسیسات صحتی و مراقبتی، تأسیسات خدمات اجتماعی، ارگانه‌های تأمین نظم عامه و دفاعی، بند و انهار، شاهراه ها و جاده ها، شهر ها و قریه ها همه و همه از طریق بودجه بیت المال بایست تمویل گردد و بودجه بیت المال از طریق مالیه ها و تادیه های عموم مردم تأمین میگردد. پس در عوض اینکه از مالیه دهی فرار کنند و به ارزش ده ها مرتبه بالاتر از مبالغ و نورم هایی تعیین شده مالیه را بصورت رشوه و جرایم به اشخاص و مراجع پردازند که منافع اشخاص را تأمین میکند نه منافع ملی را پس بایست خود هر کدام از مشوقین پرداخت مالیات بوده و متخلف را همچو ناقص و غاصب منافع ملی به پنجه قانون بسپارند و نگذارند این شاه رگ های منافع و رفاه ملی حیف و میل گردد. آنها که دارنده گان بخش بزرگی از ثروت مادی کشور اند این درک را داشته باشند که سهمی بزرگی را در رفاه کشور هم آنها باید داشته باشند. سرمایه داران در سرمایه گزاری هایشان خود صاحب اختیار اند اما سرمایه گزاری در سکتور های صنایع، زراعت، مالداری و آب در داخل کشور که از یکطرف باعث ایجاد محلات جدیدکار برای هموطنان شان میگرددند از جانب دیگر در چوکات قوانین کشور حکومت و اتحادیه های صنفی ضمانت مطمئن برای حفظ سرمایه هایشان میباشد. در حالیکه در خارج از کشور از چنین امتیازی برخوردار نبوده و هر آن احتمال آن میرود که سرمایه هایشان دستخوش معاملات سیاسی و حوادث بین المللی گردد. اگر کمی دقت بخرج داده و سرنوشت سرمایه داران و تاجران صده متأخرما را به کاوش بگیریم از میان آنها یکی که بنا بر هر عاملی افغانستان را وطن خویش ندانسته و سرمایه هایشان را به خارج از کشور منتقل کردند یکی را نمی یابید که خود و یا اخلاف شان از مایحصل سرمایه های منتقل گشته زنده گی مرفه داشته باشند. طریقه برخورد در همه جهان برپایه منافع ملی استوار است آنها به یک دینار، فروش، سنت و یا کپییک خود اجازه نمیدهند تا به جیب اجنبی یروند. اگر این تاجران و سرمایه داران این سرمایه ها را در سکتور های اقتصادی کشور خود سرمایه گزاری میکردند نه تنها کارگر، دهقان و اولاد کشور خود شان به کار گماشته میشد و در رفاه زنده گی میکرد بلکه آسیب پذیری های جامعه را سد میگرددیدند و این امر ثبات را در جامعه متضمن میگشت و خود نیز با فخر و افتخارات بزرگ در کشور خود زنده گی کرده و نام نیک کمایی میکردند. نمیتوان انکار کرد که در شرایط موجود و تا زمان خود کفایی کشور عزیز ما افغانستان به کمک های خارجی نیازمندیم ولی بایست این کمک ها هم از جانب حکومت و هم از جانب مشمولین سکتور صنایع، زراعت، مالداری، آبیاری و تجارت در عرصه های سود آور ملی مورد استفاده قرار گیرد و برای بهبود وضعیت صحت عامه، تعلیم و تربیه، خانه سازی و مسکن و سکتور استهلاکی پروژه های عام المنفعه به منصفه اجرا قرار داده شود.

مدیران، متخصصین و مجریان امور اداره، اقتصاد و حکومت

از متخصصین، مدیران و مسولین دستگاه حکومتی و سیاسی بگویم، اینها چون مجریان امور سیاسیون و یا مجری سیاست در کشور اند و گاهی هم خود سیاسیون کشور اند در کلیه امور کشوری از جایگاه ویژه برخوردار اند، اینها هستند که حلقه اتصال مردم با رهبر و یا رهبری میباشد، اینها همچنان مشاورین سیاست گزاری ها میباشدند و میتوان گفت که حلقات نفاق و وفاق هم از همین جا مدیریت میشود. پس این حلقه را بیشتر به کاوش باید گرفت. در این هیچ جای شک نیست که

بیشترین ضربات مهلك بر پيكر وحدت ملی از همین جا وارد میگردد، اینها هستند که اطلاعات نادرست را از گوشه و کنار جامعه به رهبری حکومت و رهبری سیاسی رسانیده و با مشاوره نا سالم ضد ملی یکی از عوامل اصلی صدور فرامین و دستاویز غیر عملی و گاهی هم نادرست از جانب ارگانهای رهبری کننده میگرددند که بلااثر همین فرامین و تصامیم ضد ملی این همه انقطابات در جامعه رو نما گردیده و روز تا روز این انقطابات عمیقتر و عمیقتر میگردد تا جاییکه هم اکنون در کشور ما افق ثبات و وفاق ملی ناپیدا گردیده است. به گواهی تاریخ این ها هستند که گوسفند وار مردم بیچاره ما را بیسواد و آغا بلی گوی نگهداشته و بخاطر تحقق آرمانهای ضد ملی شان به اینطرف و آنطرف میکشانند. این ها هستند که سینه مردم بیچاره و بیخبر از اوضاع کشور و جهان ما را سپر خویش ساخته اند و بهترین فرزندان این کشور را به کام مرگ فرستاده اند. این ها هستند که در تبنانی با دشمنان افغانستان در طول تاریخ معاصر این کشور جنگهای تحمیلی و فرسایشی را بر شانه مردمان و کشور ما تحمیل کرده و حق انتخاب را از مردم گرفته و کشور را تا پرتگاه سقوط حتمی پیش برده اند و عرصه را چنان برای مردم تنگ ساخته اند که به ذلت تن داده اند و این فشار تاجایی پیش رفته که حتی سیطره بیگانه را هم ناگزیر پذیرفته اند. این ها هستند در عوض اینکه مردم را در اجرای مکلفیت هایشان در قبال وطن و مردم تشویق کنند بلعکس بمنظور تأمین منافع شخصی شان مردم را در نقطه مقابل تعهدات ملی شان ترغیب کرده و به مردم چنین افاده داده میشود که آزادی یعنی عدم مکلفیت در برابر قانون (قانون شکنی)، عدم مکلفیت در برابر وطن و مردم، آزادی یعنی سرباز زدن از پرداخت مالیات، آزادی یعنی شانه خالی کردن از اجرای پروگرامهای دولتی مانند دفاع از وطن مشترک و سهمگیری در پروژه های انکشاف ملی، آزادی یعنی عدم اطاعت از اوامر و فرامین دولت در یک سخن. این ها هستند که به دستور بیگانگان و دشمنان افغانستان گروه ها، اجتماعات و سازمانهای سیاسی و اقتصادی ساخته اند و با شعار های فریبنده و عوام فریبانه فرزندان پاک تینت این مرز و بوم را مانند عروسک به بازی گرفته اند، در حالیکه این حق را هرگز نداشتند تا مردم را ندانسته در تحقق سیاست های بیگانگان به بازی بگیرند و به این ترتیب بحران اعتماد را در جامعه پدید آورند. اینها هستند که مردم را در بیخبری کامل نگهداشته و مردم بیچاره افغانستان نمیدانند چه سرنوشتی در انتظار خود و خانواده هایشان است در حالیکه این حق مردم است تا از تمام فعل و انفعالات سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی که قرار است در جامعه انطباق یابد آگاهی داشته باشند. این ها هستند که در تبنانی با زورمندان محلی، خوانین، تیکه داران مذهبی و سایر چپاولگران مردم کشور را مخصوصاً در دو قرن اخیر به برده گی گرفته اند و بدون اینکه از کدام مرجع مشروع مشروعیت حاصل کرده باشد در تمام تصامیم از مردم نمایندگی میکنند.

ما که امروز به این همه مصیبت گرفتار آمده ایم نتیجه اشتباهات و خیانت های همین قشر متخصصین و مسولین دستگاه حکومتی و خودفروشی های مسولین سیاسی کشور ما بخصوص در دوسده اخیر میباشد. یکعده آرمان گرایانه به این می اندیشیدند تا راه صدساله را در یکشب بروند و گویا نام خویش را در راه تحقق این ویا آن آرمان ثبت اوراق زرین تاریخ کنند، دیگری با غنیمت از فرصت بدست آمده از طرق مشروع و نا مشروع به اندوختن مکنات و جاه و جلال پرداخته است، عده هم به دستور اجنبی هرچه نارواست به این کشور و مردمش روا داشته است، آن دیگری هم آنقدر با افراط در شرع و شریعت مخلوط و مشبوع شده است که دیگر برایش انسان و انسانیت مفهومی نداشته و هر چه اعمال و حشیاانه ضد انسانی را در زیر پوشش شرع و شریعت بر کشور و مردم بیچاره ما روا میدارد. البته که همه این ناروا ها، جنایات، کج کاری ها، کم کاری ها، نابسامانی ها، ناتوانی ها در تحت اداره پروگرامها و پروژه های استخباراتی کشور های ذینفع در افغانستان میباشد ولی عدم تعهد ملی متخصصین، مدیران و مسولین دستگاه حکومتی در دوسده اخیر کشور مهمترین عامل گسترش انقطابات جامعه، شدت اختلافات ملی تا سرحد جنگهای ذات البینی و داخلی، عقب مانده گی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور و ده ها مصیبت خانمانسوز دیگر میباشد. سوگمندان این قشر است که غرض پوشش تمام خیانت ها و جنایات خویش به هر طرف تازیده و ملامت ها را در داخل و خارج از کشور جستجو و به مردم کشور و جهانیان وانمود میسازند که اگر فلان مشکل و فلان

کمبود وفلان کاستی نبود ما چنین وچنان میکردیم..... بیخبر از آنکه تاریخ نام همه این سیه دلان را در دل خویش درج کرده و همه نسل های امروز و آینده به ایشان نفرین میفرستند. این ها هستند که در گزینش افراد دررده های دولت بر پایه منافع شخصی، گروهی، قومی و مذهبی عمل کرده و رده های تخصصی دولت در تحت بینش مخالف منافع ملی آنها به افراد نا متخصص سپرده شده و بدین ترتیب تحصیل کرده گان و آنائیکه تحصیلات دانشگاهی و تخصصی دارند به حاشیه مانده در حالیکه بیشترین بودجه کشوری صرف تحصیل و تخصص این قشر گردیده است به عناصرنا کار آمد تبدیل میگردند. این مسئله نه تنها پروسه ترقی و تعالی کشور را سد میگردد بلکه نسل های جدید را نیز مانند ویروس مزمن به این مرض مبتلا ساخته و مانع جدی در برابر افکار تحول پسند واقع میگردند و اکثریت جامعه که از قشر جوان متشکل میباشد در یک سردرگمی فکری تام قرار دارند. این ها هستند که برای بقای خویش تا توان دارند با اعمال ناشایست خلاف منافع مردم فاصله مردم و حکومت را بیشتر ساخته و باعث قانون ناپذیری و سرکشی مردم از فرامین و احکام دولتی شده و تضعیف قدرت دولتی در محلات میگردند. که البته گامهای نخستین را در راه تضعیف قدرت دولتی در محلات را نیرو های خارجی مستقر در افغانستان برداشتند، آنها بودند که در آستانه جنگ با طالبان صد ها هزار از مردم را بدون ثبت و قید مسلح ساختند و باعث ایجاد نیرو های بی بندوبار و قطاع الطریق گردیدند. این کاملاً مبرهن است که تطبیق قانون و قانون پذیری مردم و ایجاد حکومت قانون از اساسات مهم حکومت داری خوب است و این امر بوسیله یک حکومت مقتدر بوسیله حاکمان و ارگانهای امنیتی، عدلی، قضایی و نظم عامه مقتدر و معتقد و متعهد به حاکمیت قانون در کران تا کران محدوده ای کشور امکان پذیر میباشد. اگر نیروهای متشکله حکومت و دولت به اصول و قوانین مطروحه معتقد و متعهد نباشند این امر نه تنها ممکن نیست بلکه روز تا روز کشور و مردم را به نابودی کشانده، حاکمیت ملی را به خطر انداخته و حتی تمامیت ارضی کشور را نیز تهدید میکنند. این به این معنی است که قانون پذیری مردم مستقیماً متناسب به اعتقاد داشتن رهبری کشور و اجزای متشکله حکومت به قانون و قانونیت میباشد. چرا طالبان توانستند بسیار با نیروی اندک و زمان نه چندان طولانی در همین کشور ما که بعد از سال ۱۹۹۲ تنظیم های جهادی و قوماندانان شان آنرا به دقیقاً یک کشور ملوک الطوائف تبدیل کرده بودند و حتی بخش هایی از آن پول رایج شان را خود سکه میزدند نظم را تأمین و اصول و قانونیت خویش را بالای همه مردم تطبیق کردند؟ زیرا آنها از رأس تا قاعده همه به اصول خویش اعتقاد داشتند و رهبران و مجریان امور شان در محلات همه و همه در راه که انتخاب کرده بودند توافق مشترک داشتند. این بود راز موفقیت طالبان که متأسفانه آنها این موفقیت را در راه تطبیق قوانین غیر دیموکراتیک بالای مردم عملی کردند. بالعکس حکومت مجاهدین یعنی آنهایکه خود را سربازان خداوند (ج) در روی زمین میدانستند چرا شکست خوردند و یا بهتر است بگویم تنها با شنیدن صدای پای طالبان همه دار و ندار شان را رها کرده فرار کردند زیرا آنها بصورت قطع از حمایت مردم محروم بودند. آنها با تجزیه حاکمیت در داخل کشور، بی ثباتی سیاسی، عدم اعتقاد اعضای دولت بر سیاست مطروحه، بروز قوم گرایی، محل پرستی، ملیت پرستی، تقسیم نا عادلانه قدرت میان اجزای متشکله قدرت، نادیده گرفتن تجربه، لیاقت، اهلیت، شایستگی مسلکی در انتصاب اجزای متشکله اداره، ناتوانی در اداره کشور برای ایجاد یک دولت فراگیر و مردمی، ترویج فرهنگ خشونت، حاکمیت مطلق العنان قوماندانان بی تجربه و بیسواد جهادی در سراسر کشور، غارت و چپاول ثروت عامه، دولتی و دارایی های مردم، ضعف فرهنگی و بلند رفتن درجه فقر میان همه مردم کشور گور خود را کردند و از حمایت مردم خود را محروم ساخته و مشروعیت خویش را مردود ساختند که اگر آنها از وابستگان و افراد مورد اعتماد سازمان استخبارات پاکستان ISI و ایالات متحده امریکا نمیبودند دیگر هرگز توان اداره کشور و جلب اعتماد مردم را نداشتند. اینکه امروز با وصف سرازیر شدن معاونت های میلیارد دالری بین المللی ثبات در کشور تأمین نمیگردد و مردم از حکومت حمایت نمیکند موجودیت همین قطاع الطریقان و زور گویان در اداره کشور و حکومت های موازی و پنهان میباشد. حالا ببینید اگر همین مدیران دستگاه اجرایی، متخصصین امور و رهبری موجود به قوانین مطروحه خودشان که آنرا در زیر سیطره

خارجیان دیموکرات، دیموکراتیک هم مینامند توافق و اعتقاد داشته باشند و با این توافق و اعتقاد سراسر کشور را رهبری کرده و ناقضین قانون را به پنجه قانون بسپارند و جلو هر چه قانون شکن و غاصب است بگیرند و مردم را در زیر چتر حمایتی، امنیتی و قانون مداری قرار بدهند دیگر در داخل کشور و در میان مردم جا برای فعالیت اجنبیان و دشمنان افغانستان باقی نماند و یک حکومت مقتدر و واقعی در سراسر کشور البته به شیوه های دیموکراتیک و با در نظر داشت منافع ملی احمال قدرت میکند.

تجربه تاریخ معاصر کشور ما به صراحت به ما میرساند که هرگونه سیاست های که بر محور ایدیالوژی، محل، قوم، زبان و مذهب متکی باشد نه تنها از حمایت مردم محروم است بلکه طراحان این سیاست ها شگاف عمیق تعصب بین خود و سایر باشندگان این سرزمان ایجاد میکنند. استنباط ما این است که هیچ نیرویی با سیاست های ایدیالوژیک و قومی ولو به هر عنوانی که باشد حاکمیت ملی را در کشور تامین کرده نمیتواند.

آنچه دگر در ساختار سیاسی اداره موجود کشور محبوب ما افغانستان بسیار خطرناک تلقی میگردد همانا دولت پنهان در درون دولت بوسیله همین رجال دولتی و یا وابستگان شان میباشد. این دولت پنهان که گاهی آنها را بنام ستون پنجم هم مینامند دارای ساختار منظم، ارگاتیک و فعال بوده و همه ادارات پول ساز و کلیدی و شعب مهم کنترل و اداره را در سرتاسر کشور در دست گرفته و بر طبق راهکار منظم گرداننده گانش فعالیت سیستماتیک آنرا به پیش میبرند. بر طبق راهکار این دولت پنهان در گام نخست در سراسر کشور از اهرم تا قاعده و هم بصورت افقی از کران تا کران کشور بی ثباتی، فساد و تضعیف نظام دولت حکمفرما باشد، یعنی حکومت پنهان بقای خویش را در بی ثباتی، نا امنی، عدم قانونیت و قانون پذیری در کشور میبیند همچنان این دولت پنهان برای حفظ خود و تشکیلات اش در گامهای نخستین طبق دستور اربابان برون مرزی اش به تشکیل شرکت های امنیتی بزرگ در داخل کشور بمنظور تامین امنیت شرکت های خارجی و ادارات شخصی و دولتی اقدام کردند یعنی ایجاد تشکیلات مسلح و به همین ترتیب به دستگاه استخباراتی کشور و وزارت های داخله و دفاع دسترسی پیدا کرده و امروز دیده میشود که بصورت کامل ارگانهای امنیتی، دفاعی، عدلی و قضایی کشور همه در خدمت و حمایت کامل این دولت پنهان میباشد. این دولت پنهان بر علاوه تجارت و صدور مواد مخدر، استخراج و صدور غیر قانونی سنگهای قیمیتی و معادن کشور، قطع جنگلات و صدور غیر قانونی آن به خارج کشور، غصب ثروت، اموال، زمین و جایداد های دولتی و عامه و فروش آن به سرعت های زنجیره ای، پولشویی های بین المللی، ترور و آدم ربایی مصروف میباشد. همچنان دولت پنهان به منظور تضعیف حکومت آشکار، نهاد های وابسته به حکومت، ادارات ملی، تداوم بی ثباتی و نا امنی عمومی مردم را در تحت شعار های عوامفریبانه بر علیه حکومت ترغیب کرده و از مردم استفاده ابزاری میکنند که متأسفانه عده از رسانه های تصویری و شنیداری هم در این راستا این دولت پنهان را یاری میرسانند و به این ترتیب جلو اعتماد سازی را در جامعه گرفته و فاصله مردم را با دولت بیشتر و بیشتر ساخته و روحیه تساند، همیاری و همکاری را در جامعه سد شده و هویت ملی و منافع ملی در تحت شعاع این حرکت مافیایی ذایل میگردد. بر علاوه بعد از حمله امریکا و متحدینش در افغانستان دسمبر ۲۰۰۱ متأسفانه ارگانهای رهبری کننده کشور به آنهایی سپرده شد که در طول سالهای متمادی در زیر چتر و حمایت بیگانه در تحت اداره سازمانهای استخباراتی استخبارات خارجی مخصوصاً کشور پاکستان هر چه ظلم، ناروا و خانه خرابی بوده بر این کشور و مردمش تحمیل کرده اند. منافع این گروه های جهادی کاملاً طوری دیگر رقم خورده است آنها در طول سه دهه پسین منفعت خویش را در گریز از قانون، چور و چپاول دارایی عامه و زیر سیطره در آوردن ساحات تحت نفوذ جستجو و بدست آورده اند. ادارات استخباراتی به آنها آموخته است که چطور میتوان نفوذ و تأثیر حکومت مرکزی را در محلات تضعیف و از بین برد و خود در جایش قرار گرفت. آنها در وجود یک حکومت مقتدر هرگز منافع خویش را نمیبینند و یا بهتر است بگویم هنوز به این درک منافع ملی نرسیده اند. چگونه ممکن است آنها یک شبه از سیطره این سازمانهای استخباراتی خارجی برکنار و به مادر وطن وفادار شدند؟ و یا ممکن است این تفویض و حاتم بخشی ها امریکا و متحدینش در تباتی

با همین سازمانهای استخباراتی صورت پذیرفته باشد که این رجال رهبری هرچه از طریق اداره دولت مرکزی وارگانهای دولت در محلات اجرا میکنند مو به مو دساتیر این اجنبیان ضد اهداف ملی و منافع افغانی را به منصفه اجرا قرار میدهند. بیشترین اجراءات و عملکرد های این مدیران دستگاه حکومت بعد از اجلاس بن درست در جهت مخالف منافع ملی و استحکام حکومت مرکزی صورت پذیرفته است. همچنان بنابر حضور فعال نیرو های خارجی در دستگاه اداره دولت و مخصوصاً در سیاست کادری اداره دولت همه مردم را نسبت به کادر ها یا همین مدیران دستگاه حکومت بد بین و متردد ساخته و فضای بی اعتمادی را در کشور بصورت افقی و عمودی مسبب گردیده است. این ها عواملی بازدارنده ای اند که اتحاد مردم، وحدت ملی و ایجاد همسویی، همدلی و همکاری همه مردم را در راه علیای منافع ملی سد گردیده است. اگر اینها برای یک لحظه کوتاه به این می اندیشیدند که اوراق تاریخ کشور خود ما وسایر کشور ها مالمال است از مردم دوستان و وطندوستان حقیقی که تمام زنده گی شانرا وقف خوشبختی مردم و آبادی و شگوفایی سرزمین شان و بشریت کرده اند و صد ها سال است که نامشان از افتخارات جاودانه و فراملتی گردیده است. بیجا نخواهد بود تا در این جا شعری از زنده یاد داکتر قاسم رسا را به خوانش بگیریم:

خوشا آنانکه با عزت ز گیتی رفتند	بساط خویش بر چیدند و رفتند
ز کالا های این آشفته بازار	محبت را پسندیدند و رفتند
خوشا آنانکه در میزان وجدان	حساب خویش سنجیدند و رفتند
نگردیدند هرگز گرد باطل	حقیقت را پسندیدند و رفتند
خوشا آنانکه بر این عرصه خاک	چو خورشیدی درخشیدند و رفتند
خوشا آنانکه از پیمانان دوست	شراب عشق نوشیدند و رفتند
خوشا آنانکه با اخلاص و ایمان	حریم دوست بوسیدند و رفتند
خوشا آنانکه در راه عدالت	به خون خویش غلطیدند و رفتند
خوشا آنانکه بذر آدمیت	در این ویرانه پاشیدند و رفتند
چو نخل بارور در نخلستان	ثمر دادند و بخشیدند و رفتند
خوشا آنانکه پا در وادی عشق	نهادند و نلغزیدند و رفتند
خوشا آنانکه بار دوستی را	کشیدند و نرنجیدند و رفتند
رسا در راه خدمت باش کوشا	خوش آنانکه کوشیدند و رفتند



تجربه تاریخی رشد و تکامل انسان در روی زمین و تجارب تاریخی کشور ها مؤید این حقیقت است که توسعه، انکشاف، پیشرفت و رشد اجتماعی کشور ها تنها از طریق اراده جمعی همه مردم کشور بدور یک محور یعنی وطن واحد در وجود عناصر ملی فارغ از تمایلات قومی، مذهبی، سمتی، زبانی و ممکن است. چه باید کرد تا این اراده جمعی و این تفاهم ملی بدور این محور واحد ایجاد گردد؟

فرآیند توسعه و پیشرفت در اروپا بعد از ظهور رنسانس رونمایی کرد، که این تحولات فرهنگی رنسانس حدود سیصد سال یعنی تا سالهای ۱۴۰۰ میلادی طول کشید تا باور هایی برای آن ایجاد شد، و حدود بیش از ۵۰۰ سال دیگر یعنی تا سال ۱۹۵۰ بعد از جنگ دوم جهانی ضرورت بود تا این

توسعه در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نظامی که مبانی تیوریک آنرا رنسانس بنیان گذاشته بود جامعه عمل پیوسته.

در کشور ما در گام نخست برای اتحاد مردم در محور منافع ملی و برای توسعه و پیشرفت لازم است تا فرهنگ این ترقی و پیشرفت در جامعه نهادینه گردد، زیرا برای هر سیستمی لازمی است تا فرهنگ آن سیستم ایجاد گردد یا به بیان دیگر سیستم به باور مردم تبدیل گردد.

در حقیقت فرهنگ عبارت است از باور ها، اعتقادات گروهی و الگو های رفتاری مشترک مردم است که متکی بر پایه تجزیه و تحلیل علمی نیستند و حیثیت گارد محافظتی جامعه را داشته و وظیفه نگهداری و محافظت جامعه را در برابر ورود اجنبی بدوش میکشد. این گارد در هر نوع شرایط آماده است تا از ورود هر جنس و شنی غیر خودی در جامعه جلوگیری کرده و یا اگر کدام شنی اجنبی وارد شود در برابر آن مقاومت کند و از حریم فرهنگی اش دفاع کند که جوامع با فرهنگ های قوی تر چون مصر، هندوستان و چین توانستند بیشترین مقاومت ها را در برابر توسعه و مدرنیته تجربه کنند تا اینکه آنها توانستند بر اساس نظریات فوکو تساو یوکیشی ۱۸۳۵ - ۱۹۰۱ نظریه پرداز جاپانی که در کتاب مشهورش اش بنام (نظریه تمدن) که ترجمه فارسی آنرا چنگیز پهلوان نویسنده و مترجم ایرانی کرده است بیان داشته است با تدریق عصاره تمدن در کالبد جوامع خویش با حفظ تمام آن بخشهای فرهنگی خویش که با عقل محوری و انسان محوری مدرنیته در تضاد و مخالفت نبود راه توسعه در کشور هایشان را باز کنند. بسیاری نظریه پردازان کشور ما سنت های جامعه را یکسره در تضاد با توسعه و پیشرفت قلمداد میکنند که به باور من این کوتاه فکری خواهد بود تا همه سنت های جامعه را جاروب کرده به این ترتیب اصلیت خود را نیز با آن یکجا جاروب میکنیم. به نظر من همانطوریکه اساس توسعه و مدرنیته بر اصل خرد محوری، استدلال منطقی و انسان محوری استوار است در هر جامعه ای برای تحقق این اصول زرین توسعه و پیشرفت تنها همان بخشهای فرهنگی چون نابرابری های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، عقل زدایی، برتری خواهی، موهومات و خرافات که با انسان محوری و عقل محوری و مساوات در منافات است از مناسبات فرهنگی حذف گردد نه کل سنت ها و فرهنگ که با توسعه و پیشرفت مغایرت نداشته باشند. آنجاست که ما راه را برای تغییر در جامعه هموار میسازیم. آن بخشهای فرهنگی که با انسان محوری و باوری و علم محوری و علم باوری در تضاد نباشد لزوم ندارد تا تا در برابر معتقدین آن صف آراییی کرده و جامعه را دستخوش بحرانات درونی کرده و در کشوری آسیب پذیری چون افغانستان بدون یک تحلیل و ارزیابی منطقی از اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بی گذار به آب زدن تکرار تجارب سالهای هفتاد خواهد بود که تا امروز اثرات نا گوار آن را تجربه میکنیم و از طرفی بسیار با اهمیت است تا جامعه برای پذیرش بدیل هایی فرهنگی که جانشین بخشهای حذف شده فرهنگ میگردند با عطش و داوطلبانه آماده باشد نه اینکه با زور سرنیزه آنرا بر مردم تحمیل کرد.

برای اینکار اولین گام رشد سطح فرهنگ عمومی کشور الزامی میباشد، این اعتقاد جمعی به یک فرهنگ مشترک مهمترین عامل در ایجاد احساس هویت جمعی (collective identity) میباشد که این احساس در بین مردم کشور ما مهمترین اصل زمینه ساز هویت ملی هم بوده و رشد سطح فرهنگ عمومی کشور مستلزم کاوش علمی داشته های فرهنگی کشور و سطح بازتاب این داشته های فرهنگی در میان مردم و باور های حاکم در گوشه و کنار کشور میباشد. برای ترویج فرهنگ ملی در میان همه مردم با حفظ رسوم و آداب محلی شان اولاً باید با سواد گردند، تعمیم سواد عمومی متضمن سلامت کشور میباشد زیرا مردم با سواد قدرت تشخیص و تفکر سالم ترمیداشته باشند. آنچه در ترویج سطح فرهنگ عمومی از اهمیت ویژه برخوردار است همانا اطلاع رسانی عمومی برای آگاهی مردم از رویداد های ملی، منطقوی و بین المللی میباشد. هر آنچه بر سرنوشت مردم تأثیر گزار باشد باید به آگاهی عامه رسانیده شود. این موضوع باید قانونیت یابد. نباید در غیاب مردم در باره سرنوشت شان تصمیم اتخاذ گردد، ادارات دولتی، ارگانهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی با رعایت این اصل اهم اعتماد مردم را بدست می آورند. احزاب سیاسی، سازمانهای اجتماعی و اتحادیه های اصناف همه و همه در سربلوحه فعالیت های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی

و اقتصادی خویش بر حکم قانون اطلاع رسانی و آگاهی مردم را جا دهند نباید مردم را اغوا کرد و اجازه داده نشود تا اطلاعات دروغین، غلط، ناقص و تحریف شده به مردم ارائه گردد. به این ترتیب اعتماد عمومی ایجاد گردیده و مردم نه تنها در قبال احکام، دساتیر و فرامین دولت دیگر بدیده شک و تردید نمیگردند بلکه متعهدانه در تحقق آن سهم فعال میگیرند. اگر چه جهان امروز جهان ناعادلانه است و همین دست رسی به اطلاعات نیز ناعادلانه است و رسانه های جمعی و اصحاب رسانه های شنیداری و دیداری و نوشتاری در تحت سلطه سیاست، اقتصاد و منافع استراتژیک تمویل کننده گان و گرداننده گان هستند اما باز هم برای مردم دسترسی به اطلاعات و با خبری از اوضاع جهان منطقه و کشور شان ورشد آگاهی و با خبری از انکشافات تکنولوژیک امریست نهایت ضروری و برای تفکیک و تشخیص اطلاعات حقیقی از اطلاعات اغوا کننده و فریبنده ویا تمیز اطلاعات راست و دروغ و وظیفه دوامدار ارگانهای مسئول در اداره دولت، نهاد های جامعه مدنی، موسسات فرهنگی و همه مردم کشور میباشد.

در اینجا قابل ذکر پنداشته میشود که جامعه از سه لایه یا فضا متشکل میباشد، فضای نخستین فضای خصوصی یا حریم شخصی میباشد که مربوط شخص بوده و به هیچ کسی ارتباط ندارد و شخص در این فضای مربوط خویش از اختیارات تام برخوردار بوده، هر چه خواست میخورد، هر چه خواست میپوشد و کامل الاختیار عمل میکند تا جاییکه دیگران از آن متأثر نگردد، فضای دوم فضای دولتی است که به عملکرد جمع و یا همه مرتبط بوده که برای جلوگیری از هرج و مرج، تصادمات و تشخیص حدود بانیست بوسیله قوانین، لوایح و مقررات اداره گردد که این قوانین، لوایح و مقررات با رأی و نظر همگانی ویا رأی اکثریت مشروع گشته و حکم قانون را پیدا میکند، فضای سوم فضای عمومی است که در بین فضای خصوصی و فضای دولتی وجود دارد که شامل شاروالی ها یا شهرداری ها، انجمن های شهری، انجمن های علمی، اتحادیه های صنفی، سازمان های اجتماعی و احزاب سیاسی میباشد ولی از گذشته های خیلی دور در بسیاری از کشور ها و در بسا کشور ها تا همین اکنون به این فضا امکان وجود و تنفس داده نمیشود یعنی فضای دولتی از قصر و دفتر حاکم تا پشت دیوار خانه هرباشنده و حتی بعضاً تا درون خانه هر باشنده کشور حکومت میکرد و در بسا حالات تا همین اکنون حکومت میکند، که در پرتو سیستم های انسان محوری و خرد محوری توسعه و مدرنیته این فضای سومی برسمیت شناخته شد و اعلام وجود کرد، این فضا اصول زنده گی و فعالیت، قوانین، مقررات، لوایح و طرز العمل های خویش را خود طرح و ترتیب میکنند و حتی عالیترین مقامات قانونگذار و مجالس علیاً (مجلس سنا) و سفلا (شورای ملی) کشور هم صلاحیت ندارد تا برای این فضای سومی یا فضای عمومی قوانین طرح و تصویب کند، البته آنها میتوانند قوانین رابطه این فضا را با فضای دولتی تعیین و تشخیص کنند. برای عملی شدن و ایجاد چنین فضا ها در جامعه کار خستگی نا پذیر و تلاش مداوم و بی وقفه همه مردم کشور ضرورت است و تنها از این طریق میتوان بازسازی، نوسازی و ترقی و پیشرفت را به جامعه خویش به ارمغان آورد این مامول تنها از طریق اتحاد ملی، ترجیح منافع ملی، خرد ورزی، مثبت اندیشی و با محوریت انسان ممکن و میسر است. اگر ما این درک و توانمندی را پیدا کنیم که اولاً خود را بحیث یک ملت واحد افغان که دارای فرهنگ مشترک، سرزمین مشترک، تاریخ و خاطرات مشترک تاریخی، ارزش های مشترک تاریخی، دانشمندان، شعرا، فلاسفه و قهرمانان مشترک ملی هستیم از دل و جان بدانیم و متیقن باشیم که این ها همه مظهر تابان برای هویت ملی ما هستند و به هیچوجه نباید این جفای بزرگ را مرتکب شویم که همه این مباهات تاریخی خویش را در باطلاق قوم فرو بریم هر که در هر کجایی این وطن خدمتی کرده این به مفهوم خدمت به عموم وطن است، همه داشته هایی هر کجایی این وطن داشته هایی مشترک همه ای ما و وطن ماست. این وظیفه دولت و همه مردم است تا به این ارزش ها حرمت گذاشته و از طریق رسانه های نوشتاری، دیداری و گفتاری در معرفی بیشتر پخش و اشاعه این میراث های بزرگ مشترک تاریخی ما اقدامات عملی کنند. به پوهنتون ها و مراجع اکادمیک کشور وظیفه مشخص برای پژوهش و تحقیقات بیشتر در باره تاریخ، محدوده جغرافیایی، فرهنگ و آداب این خطه در سیر تاریخ، دانشمندان، فلاسفه، شعرا، قهرمانان ملی و آثار تاریخی همت گمارند. نباید در رویداد های تاریخی و ارزش های مشترک تاریخی

به احساسات وقهرمان سازی های تصنعی تاریخ نگاران و تبصره نگاران اجازه داده شود، تاریخ علم است و در آن به خیال پردازی و احساسات فردی جایی نیست به این سبب تمام فصول تاریخ کشور، رویداد های تاریخی، فرهنگ و آداب این مرز و بوم در مراجع اکادمیک مورد پژوهش علمی قرار گیرد و از این طریق در بین همه مردم کشور روحیه ایی ایجاد گردد که همه مردم یکسان به این داشته های فرهنگی - ملی - تاریخی خویش افتخار و مباهات کنند. نباید به افسانه های واهی و خیالی دشمنان مردم افغانستان اجازه داده شود تا مردم ما را چون مردمان داستان زاغ و کبوتر عزیز نسین نویسنده شهیر ترک به نزاع بکشانند. بیجا نخواهد بود تا فشرده ماجرای زاغ و کبوتر عزیز نسین را یاد آور گردم:

محمت نصرت با نام مستعار عزیز نسین نویسنده مترجم و طنزپرداز مشهور ترکی متولد ۲۰ دسامبر ۱۹۱۵ و فات ۶ جون ۱۹۹۵ در یکی از طنز های پر مفهومش دو دوستی را به تصویر میکشد که آندو بالای کوهی نشسته اند و پرنده ای از بالای سرشان عبور میکند. دوست اولی میگوید: آن پرنده زاغ بود، دوست دومی مدعی میگردد که آن پرنده کبوتر بود. این دو دوست هر کدام بر موقف شان در باره پرنده پریده تأکید مکرر دارند. تأکیدات و سختگیری شان بلاخره به نزاع میکشد و پای این مسئله به قریه کشانیده میشود و هر کدام در قریه طرفدارانی پیدا میکنند و کار این نزاع لفظی به جنگ میکشد و مردم قریه به دشمنان خونی یکدیگر تبدیل میشوند. این ماجرا ی خونین در این قریه نسل به نسل به میراث مانده و مردم یکطرف همچنان تأکید دارند که آنچه جد آنها دیده کاملاً درست و برحق زاغ بوده و آنطرف دیگر تأکید دارد که جد آنها از بینایی فوق العاده برخوردار بوده و آنچه را جد آنها دیده کبوتر بوده است و ایشان برحق اند و به این ترتیب سالهای فراوان یکدیگر را به خاک و خون میکشند.

به خیالات واهی عده مغرض و یا هم افسون شده گان افسانه های بیگانگان نباید اجازه داده شود تا احساسات پاک مردم را به بازی بگیرند و آنها را در نزاع و افتراق نگهداشته و خصم را کامیاب و در برآورده گشتن آرمان شان همکار گردند.

آنچه بسیار مایه امیدواری برای امروز و فردای کشور ما است همانا به جود آمدن نسل جوان درس خوانده و مسلکی ما هستند که بروایت تجربه از اعتقاد بزرگ به وحدت ملی، تأمین دیموکراسی و حکومت های قانون سالار و مردم سالار برخوردار اند و این نسل بنابر خصوصیت تحصیلی وزنده گی اش منافع خویش را در حاکمیت قانون میبینند که همین مسئله میتواند پایه ای محکم برای دستیابی به رفاه همگانی شده و همچنان تأمین حقوق شهروندی مردم را در جهت وحدت ملی رهنمون میگردد. بر اساس آمار هایی کمیسیون انتخابات حدود بیش از ۷۰ درصد رای دهنده گان آخرین انتخابات کشور را نسل جوان تشکیل میداد، بخش اعظم منسوبین ادارات دولتی و خصوصی کشور را جوانان تشکیل میدهند، بیش از ۸۰ درصد منسوبین و مشمولین پولیس، اردو و اداره امنیت ملی را جوانان تشکیل میدهند، تقریباً تمام رسانه های آزاد و وابسته کشور بوسیله جوانان اداره و رهبری میگردد. از یک نگاه اجمال بر مسئله جوانان در کشور چنین بر می آید که این قشر از سال ۲۰۰۱ بدینسو در اداره دولت و ادارات غیر دولتی نقش بزرگ اجراییویی داشته اند ولی متأسفانه در طراحی سیاست ها و باز بینی سیاست ها به آنها میدان داده نشده است یعنی که از این نیروی بالنده جوان و با امکان به حیث وسیله تحقق سیاست ها استفاده شده است یا بهتر بگویم سوء استفاده شده است. آنچه بیشتر مایه تأسف است که این نسل با وصف اکثریت بودن، خصلت های دیموکراتیک و خصوصیت های قانون پذیری اش طوری عرصه برایش تنگ شده تا بحیث نیروی فرعی بدون صلاحیت تصمیم گیرنده اجتماعی در تطبیق سیاست ها از آنها استفاده ابزاری صورت گیرد. متأسفانه در فضای آشفته معامله گران سیاسی و احزاب سیاسی انجویی که در زیر اداره انجو ها تشکیل گردیده اند تا کنون نتوانسته اند محوری را برای انسجام تعیین و انتخاب کنند. در حالیکه این قشر موثر ترین نیرو برای تشکل هویت ملی در کشور بوده و مطمئن ترین قشر با تجارب عبرت انگیز از فعالیت های نیرو های چپ و راست سه دهه اخیر و اقشار محافظه کار سنتی میباشند، آنها به خوبی دریافته اند که تنها با کارت منافع ملی کشور با داشتن هویت ملی بدون هر نوع تعصبات محلی، سمتی، زبانی، مذهبی، اندیشویی،

قومی، قبیلوی، خانوادگی و جنسیتی از طریق حاکمیت قانون میتوان به منزل مقصود همگانی رسید، تنها از این طریق میتوان اعتماد مردم را جلب کرد و آنها را بدور محور وطن ما افغانستان عزیز در زیر اداره حکومت که خود مردم آنها را انتخاب کرده باشند بسیج کرد که عناصر اساسی هویت ملی برای مردمان یک سرزمین همانا دفاع از تمامیت ارضی کشور در برابر تجاوز خارجی و تجزیه طلبان داخلی، دفاع از استقلال سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور در برابر مخلین خارجی و داخلی که قصد همکاری برای تأمین سلطه خارجی دارند، دفاع از تمام حقوق شهروندی و دفاع از حاکمیت ملی و ارزش های دیموکراتیک، حرمت گزاری و گرامیداشت تمام میراث های فرهنگی و روز های با ارزش ملی ما که بیانگر افتخارات بزرگ همه مردمان کشور ما باشد میباشد، که البته در زیر عنوان جوانان به تفصیل در این باره توضیح خواهم داد.

اشتراک زنان این نیم پیکر جامعه در همه امور کشور یکی دیگر از فکتور های اساسی نهادینه شدن هویت ملی محسوب میگردد، فقدان وجودی این نیم پیکر در فعل و انفعالات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خلای بزرگی اجتماعی است که همه امور کشور را به چالش کشیده است زیرا پروژه ملی را که بایست همه مردم کشور بدوش بکشند و آنها را تحقق ببخشند برای نیمی از مردم کشور گران آمده و به هیچوجه امکان عملی تحقق آن موجود نمیشود. بناً همه ادارات حکومت، سازمانها و تشکیلات جامعه مدنی، رسانه ها و مراجع اطلاع رسانی مشترکاً زنان افغان را از این وظیفه با اهمیت ملی اش آگاه ساخته و برای اشتراک در همه امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زمینه ساز گردند. داستان مری و ناهار که تحت نام قشر محافظه کار سنتی و یا مبلغین مذهبی در این راه با تعصب سنگ اندازی میکنند قطع گردد، بر حکم قانون اساسی کشور همه افراد جامعه حق اشتراک در همه امور کشور را دارند بناً آنها را بر محروم میدارند بر حکم قانون مجازات گردند.

پژوهش رویداد های تاریخی و تجارب تاریخی بایست دور از تعصبات سیاسی، مذهبی، فرهنگی صورت گیرد، نتایج این پژوهش ها بهترین سرمشق آینده برای همه طیف های جامعه باشد. لُبّه اقناعی این پژوهش های علمی بایست برای همه مردم کشور قانع کننده باشد که برای تکرار اشتباهات دیگر مجال باقی نگذارد.

ایجاد روحیه مشترک ملی بر پایه هویت ملی هیچگاه به مفهوم توقف زنده گی در گذشته تلقی نگردد زیرا افتخارات تاریخی و فرهنگی گذشته ما بمنظور ایجاد دلبستگی عمومی در میان همه مردم تکانه ای پرشوری برای ایجاد ملت واحد برای ساختن افغانستان آباد و مرفه برای امروز و فردا میباشد.

طوریکه در مباحث قبلی بیان کردیم راه برون رفت از این چالش و مخمصه همانا باسواد سازی همه مردم و بلند بردن سطح آگاهی مردم و اطلاع رسانی مستدام به مردم در باره تمام رویداد های ملی و بین المللی مخصوصاً آنچه به سرنوشت مردم ما تأثیر داشته باشد، تا مردم قدرت تشخیص و تفکیک بهتر پیدا کنند و درکی از منافع ملی داشته باشند.

شاید به ذهن خواننده گان این سطور خطور کند که همه آنها را که در پشت این تفرقه افگنی های مذهبی، قومی، زبانی، سمتی و سیاسی قرار دارند و آنها را که این کشور را به تاراج بردند و میبرند و همه آنها را که زنجیر غلامی بیگانه را به گردن آویختند متأسفانه همه و همه با سواد و تحصیل کرده بودند.... بلی همینطور است مراد ما از باسواد سازی، با سواد سازی مردمی است که متأسفانه در طول درازمنه تاریخ نا دانسته بدون تشخیص درست خوب و بد، بدون تفکیک منفعت خودی و بیگانه، بدون فهم درست و کامل از اعتقادات مذهبی و دینی اش و اراجیفی که بنام مذهب و دین بوی تلقین میگردد، بدون با خبری از حقایق موجود جامعه و جهان و آنچه بنام اوضاع کشور و جهان بوی از جانب مغرضین تداومی میشود، به حیث پایگاه مردمی و سپر آنها را مورد سو استفاده و بهره برداری قرار میگیرند که هدف شان کاملاً در تقابل و ضدیت با منافع ملی قرار داشته و در پی تخریب و برپادی وطن بوده و اجنبیانیکه آنها را به استخدام گرفته اند تمام اهداف استراتژیک شانرا در کشور ما و در منطقه پیاده میکنند. دقیقاً هدف از با سواد سازی مردم و بلند بردن سطح آگاهی و شعور اجتماعی فقط همین تشخیص و تفکیک و تفاوت هایی است که متأسفانه تا کنون بنابر نبود سواد و آگاهی همگانی

مردم تقریباً در تمام درازمنه تاریخ کشور ما مورد بهره برداری خلاف منافع خودش قرار گرفته است و حتی در مقاطع سرنوشت ساز تاریخ باعث تراژیدی های بزرگی ملی تا سرحد تهدید تمامیت ارضی کشور و تجزیه کشور گردیده است. مثالهای فراوان در این زمینه را تاریخ کشور ما در دل دارد، شاهان و حکمرایان مستبد به عوض اینکه برای مردمش از طریق ایجاد مشغله های ملی، زراعت، تجارت، صنعت، هنر و ادب آنها را مشغول آبادانی خانه خودشان گردانند بر عکس با لشکر هایی چندین صد هزاره از بهترین فرزندان این وطن به کشور هایی همسایه تاخته اند و خانه های آباد آنها را نیز خراب کرده اند و ملک شانرا ویران و به این ترتیب دشمنی های چندین قرنه همسایگان را به مردم و کشور شان کمایی کرده اند. چون مردم از حد اقل آگاهی برخوردار نبودند از جانهای شیرین شان در کشور های همسایه تپه ها ساخته شد و افراد که جان سالم بدر بردند با غنایم جنگی که از چور و چپاول دار و ندار مردمهای بیگانه که هیچنوع مشترکاتی با این جنگهای ویرانگر نداشتند برگشتند و چهار صباپی با این امتعه حرام زنده گی کردند. البته از دید همه ادیان و حکم انسانیت این غنایم حرام بوده و به آن دستبرد و سرقت میتوان نام گذاشت، آنعه دیگر بخاطر انتقام گیری از برادر برادر زاده، عمو و وعموزاده و هم کیشان، خودخواهی و جاه طلبی بدون در نظر داشت منافع کشور به دامن اجنبی پناه برده و در پیشاپیش سواره نظام اجنبی به وطن آبایی خود یورش برده و کشور و مردم اش را به خاک و خون کشانیده اند همه اینها در پشت مردم بیچاره و ناآگاه خویش سنگر گرفتند و صد ها هزار آنها قربانی این سیاست های ضد ملی گردیدند، آیا اگر مردم قدرت تشخیص و تفکیک خوب و بد را میداشتند از آنها سو استفاده میشد؟ یقیناً که نمیشد.

عده انگشت شمار حکمرایان ملی و نخبه گان که در مسند رهبری کشور قرار گرفتند و خواستند کشور را از این بدبختی بسوی ساحل سعادت رهنمون گردند و راه رفاه را برای مردم کشور گشودند، سود جویان جاه طلب و غلام بچگان مزدور بیگانه در همکاری تنگاتنگ کشور های متخاصم بنا بر نبود قدرت تشخیص در مردمان کشور از همین مردم ناآگاه استفاده سوء کرده و به وسیله قوت و قدرت همین مردم نا آگاه این حاکمان ملی گرا و ملی اندیش و سیستم سیاسی و دولتی شانرا از بیخ و بن کشیده و کشور را به خاک و خون کشیده و به فقرا سوق داده اند و در اولین صبحدم فردا ندامت ها کشیده اند (چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی؟). با تأسف فراوان در طول تاریخ مردم کشور ما بنابر همین بی سواد، ناتوانی فکری، نداشتن آگاهی از اوضاع کشور - منطقه و جهان و رهبران فاسد، نا توان و نوکر بیگانه ده ها مرتبه این پشیمانی ها را به تکرار و تکرار گرفته اند. که نتیجه هر بار این حرکات جاهلانه به قیمت صد ها هزار انسان این وطن و نابودی تمام هستی این کشور تمام شده است. به قول داکتر اکرم عثمان فقید نویسنده شهیر کشور ۱۹۳۷ - ۲۰۱۶ که در عنکبوت زده گی خویش چنین مینگارد:

"در دنیا تمام موجودات اعم از پرند و چرند، گوشت خوار و گیاه خوار در یک صفت و خصیصه باهم شریکند و آن اینکه در باد و باران، زیر سقف و آشیانی پناه بگیرند و نفسی ب راحت بر آورند. اما تا جائیکه من خبر دارم از آن شمار فقط دوتا زنده جان از دیگران فرق دارند یکی ما افغانها و دیگر عنکبوتها! شنیده ام که عنکبوتها بعد از روزها سعی و تلاش تار می تنند و سقف و در و دیواری برای شان آباد می کنند اما همینکه کار ساختمان آشیان شان به پایان رسید دست و استین بر میزنند و با هر چه دم دست شان بود آن خانه و لانه را خراب می کنند و باز این کار را از سر می گیرند .

آن دیگری که ما هستیم، به تقلید عنکبوتها با ماه ها مرارت و خواری خانه و پناهگاهی برای خود درست می کنیم و بعد از اتمام کار، با بیل و بلدوزر ساختمان نوآباد را بر سر خود منهدم می کنیم تا زیر سقف خود ساخته با صد خواری و خفت بمیریم.

ولی بین ما و عنکبوتها یک تفاوت کلی وجود دارد و آن اینکه آنها خانه خود را بر سر خویش ویران می کنند و کاری به کاری همسایه، کوچگی و خواهر و برادر خود ندارند، بالعکس ما با جنون مضاعف هم هست و بود خود و هم هست و بود هموطن خود را به باد فنا میدهیم، و در اصطلاح به این میگویند «Vandalism» جنگهای میان گروهی بین سالهای ۱۳۷۱ - ۱۳۷۴ نمونه بارز این ادعاست. کسانی که آن رویدادها را دیده و یا قصه هایش را شنیده اند بیاد دارند که در آن سالها گله

های گرگها از چند طرف هم یکدیگر را می‌دریند و هم مردم را - مردمی را که نه پای فرار داشتند و نه توان ماندن را. از فرط ناتوانی راه های زمین و آسمان بروی شان بسته شده بود. اسناد و شواهد زنده به اثبات رسانده اند که توانمندی هر هموطن ما از بد حادثه! متناسب به توان جیب و امکانات شان بود. ثروتمندترین آدمها به دور دست ترین و امن ترین جاها پناه بردند و کوچیدند و فقیرترین و مستاصل ترین آدمها در متن و بطن دوزخ کابل سوختند و زنده کباب شدند - این وضعیت را می توان « عنکبوت زدگی!» نامید - جنون و صرع ریشه داری که خبر از فطرت خبیث و خون آشام شماری از آدم نماهای معمم میدهد که با بی پروایی تمام، از روی نعل آن هزارها مسلمان ساده دل گذشتند و یکی از هولناکترین فجایع بشری را شکل دادند. اکنون که کشورهای زیادی کمر به آبادی افغانستان بسته اند باز هم همان خصیصه ویرانگری در تمام عرصه ها خدمات آنها را در کار بازسازی نقش بر آب می کند. اگر بنای یک شفاخانه را به اتمام میرسانند ما با استفاده از فرصت آن بنای شریف را آتش میزنیم.

همچنین اگر یکی از کشورهای مدرسان با صرف مبالغ هنگفتی میخواهد کوره راهی را تسطیح و پخته کند شباشب بر سر مهندسان و کارگران آن نهاد نازل می شویم، شماری از آن خدمتگذارها را سر میبریم و شماری را گروگان می گیریم تا از طرق مختلف آن اسرا را وجه المصلحه قرار میدهیم و در ازاء بازسازی آن بیچاره ها پولی به جیب بزنیم و خدمت آنها را با خیانت پاسخ بگوئیم. از این قبیل تعداد زیادی از مکتب و موسسهء مدنی و اجتماعی و انسان کاردان چون معلم و داکتر و مهندس و پرستار و نجار و گلکار قربانی بیماری « عنکبوت زدگی!» شدند و سرزمین ما را به تلی از خاکستر مبدل کردند.

باید از خود بپرسیم که چرا چنین؟

مگر ما کور و کر، حیوان درنده و غول بیابان هستیم که پیشرفت و ترقی و امن و آرامش، رفاه روحی و جسمی را دیده نداریم و خود تیشه به ریشه خویش میزنیم؟ پاسخ این سوال اینست که ما دنیا را در قطی نسوار! می بینیم در قطی کوچک مادهء تخدیر کنندهء که از عرض، طول، پهنا و گسترهء دیدگاه های ما میکاهد و اجازه نمیدهد که جهان پیرامون خود را با تمام وسعت آن ببینیم و تمامت دیدنی ها را در مقیاس واقعی آن باور کنیم. به این میگویند کوتاه نظری! بیماری ساری و مزمنی که گریبان همگان را گرفته است.

تا وقتی که پرامترهای ما نسبت به دنیا و عقبا، عدالت و ظلم، دموکراسی و ستمبارگی تغییر نکند ما کماکان در منجلاب کژاندیشی دست و پا خواهیم زد. باشد که هر چه زودتر خود را تغییر بدیم و با تغییر دادن! به روشن اندیشی برسیم!"

واقعاً که مرحوم داکتر اکرم عثمان بسیار بجا و نغز نوشته اند ما از یکطرف آبادی و آرامش خویش را دیده نداریم و قدرت اعمار هم در توان و وجود ما نیست. بدست خود خانه خود را ویران میکنیم چون نه خود ما و نه کشور ما پوتانسیل و ظرفیت اعمار مجدد را نداریم و هرگز هم نداشته ایم هرگز نداشته ایم بناً بایست برای اعمار مجدد خرابه های خویش و وطن و مردم خویش را در گرو بیگانه میگذاشتیم.

از تحلیل اوضاع کشور محبوب ما افغانستان در صده متآخر چنین استنباط میگردد که همه آزمندان بین المللی، کشور گشایان و آنهایکه منافع شانرا در کشور ما جستجو دارند همه و همه از بیسوادی، سطح پاهین آگاهی مردم ما از منافع ملی و تشخیص نا درست آنها از حاکمیت ملی سوء استفاده کرده و بدون در نظر داشت نورم های بین المللی قبول شده روابط بین الدول در تجهیز مادی و فکری مردم خود ما بر علیه حاکمیت ملی کشور ما مبادرت ورزیده و کشور ما را روز تا روز با وصف میثاق های بین المللی بطرف هرج و مرج، بی ثباتی و نا بودی سوق میدهند.

در جهان تجارب فراوان در این زمینه وجود دارد آنچه برای رشد آگاهی ملی، درک منافع ملی و اتحاد مردم بدور محور وطن ضرورت است همانا باسوادی مردم و فراگیری زیست باهمی، احترام متقابل به حقوق شهروندی و حرمت گزاری به همه داشته های ملی این سرزمین میباشد و آنچه مردم ما

نیازمند آن است همانا درک عمیق از وطن دوستی و مردم دوستی است، مردم بایبست از نعمت سواد بهره مند گردند تا در هر شرایطی خوب را از بد تفکیک کرده بتوانند، این همدلی و همزیستی مردم ما در زیر درفش رسمی کشور و اعتقاد راسخ به قوانین کشور و قانون پذیری اساسی ترین عامل در تثبیت هویت ملی مردمان بوده و راه را برای استحکام دولت - ملت باز میکند. همچنان مردم بایبست به این معتقد باشند که اقتصاد غارتگر که از طریق قاچاق مواد مخدر، استخراج و صدور غیر قانونی معادن، قطع و صدور غیر قانونی جنگلات به هیچوجه نمیتواند پایا و دایمی باشد، قاچاقبران و مافیای نمیتوانند تأثیر دایمی بر سیاست و اداره کشور داشته باشند. تاریخ کشور خود ما تجربه جهانی حاکی از آنست که بلاخره حکومت های مافیایی با یک حکومت دیموکرات استوار بر پایه منافع ملی تعویض میگردد. گرچه امریکاییان و متحدینش اداره قدرت کشور را به عده معدود افراد معتمد و وفادار خویش حاتم بخشی کرده اند ولی این به هیچوجه نمیتواند دیر پا و دایمی باشد. بلاخره جوانان و افراد که به آرمانهای مردم افغانستان وفادار باشند و در سرلوحه فعالیت های سیاسی و اجتماعی شان در عرصه ملی و بین المللی خدمت بوطن و مردم با در نظر داشت اصل منافع ملی درج باشد جای آنها را میگیرد. خوشبختانه شرایط مناسب ساختاری برای ایجاد دولت - ملت در کشور ایجاد گردیده است. آنچه برای ملت شدن و یا بدور محور وطن جمع شدن بسیار از اهمیت فراوان برخوردار است همانا قانون اساسی کشور میباشد. قانون اساسی و شیوه تحقق و تطبیق آن اساساً معرف مردمی بودن و غیر مردمی بودن حکومت میباشد. قانون اساسی ضمانت با اعتبار یک ملت است که معرف هویت، اصالت و عناصر درون دولت بوده و افکار ملی یک ملت را بیان میکند همچنان اهداف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و خصوصیات مختص ملی یک ملت را باز تاب میدهد که میتوان آنرا بنام میثاق وحدت ملت نیز یاد کرد. بر علاوه قانون اساسی کشور لوایح و قوانین مکمل قانون اساسی در عرصه های تامین امنیت، امور دفاعی، استفاده از خدمات اجتماعی و بیمه ها، تنظیم سیستم قانون گذاری و قضاً، صنایع و تولید داخلی، صادرات و واردات، فعالیت جامعه مدنی، اتحادیه های مسلکی و صنفی، روابط خارجی، معضلات سرحدی و آب، تعریف های دقیق از تروریسم، موجودیت قوت های خارجی در کشور و رابطه آن با همسایگان، مسایل سرحدی، دیموکراسی و سایر مسایل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میتواند معرف اصلی نظام و حاکمیت محسوب میگردد.

حمله و تجاوز اتحاد شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ کشور ما را در متن سیاست خارجی ایالات متحده امریکا و متحدین غربی اش قرار داد که باعث شد آنها مشترکاً سرمایه گذاری های بزرگی نظامی و لوژستیک و سیاسی را برای سیواتژ و ناکام سازی سیاست های اتحاد شوروی در جنوب آسیا در داخل افغانستان و در ماورای سرحدات کشور ما هزینه کرده که همه این سرمایه گذاری ها و فعل و انفعالات به نابدی کامل کشور ما انجامید. این سرمایه گذاری ها استراتژیست های پاکستانی را واداشت تا سیاست هایشان را در قبال افغانستان باز بینی کرده و از اوضاع ایجاد شده بهره بزرگی ببرند که قبلادر خواب هم نمیدیدند. پاکستان بحیث متحد استراتژیک ایالات متحده امریکا و غرب حمایت بی قید و شرط امریکا و غرب را بدست آورده و کمک های میلیاردی از سراسر جهان برایش سرازیر گردید، آنها توانستند با تبلیغات زهر آگین ضد افغانی، تحریک و شوراندن مردم بر علیه حکومت افغانستان با استفاده از این کمک های جهانی توانستند حدود بیش از سه میلیون افغان را به حیث مهاجر در آن کشور بکشانند و از آنها بطور ممتد در گروپ های چریکی و گروپ های مسلح مخالف دولتی استفاده میکرد همچنان بحیث نیروی ریزف برای فعالیت های تخریبی آنها را در اختیار داشت که تا امروز از این کتله بحیث مجاهد، طالب، داعش و نیرو های دولت پنهان در درون دولت در دسترس داشته و استفاده میکند، همچنان با سازماندهی و اداره تعلیم، تربیه و تجهیز نیرو های مخالف دولت افغانستان بنام مجاهد و اداره و سازماندهی تنظیم های سیاسی جهادیون در آن کشور را بدست گرفته و توانست به حیث بازیگر اصلی مسئله افغانستان عرض اندام کرده و بوسیله نفوذ سیاسی، نظامی، استخباراتی، اقتصادی با مهره های جهادی، طالبی و داعشی همچنان کلید حل مسایل افغانستان را در دست دارد. پاکستان تا قبل از سال ۱۹۷۹ اختلافش با افغانستان تنها مسئله خط دیورند بود ولی امروز دیگر اهداف بزرگی چون حکومت دست نشانده و یا حد اقل اداره سیاست

خارجی افغانستان زیر نظر مستقیم اسلام آباد را در سر میپروراند، همچنان سیاست های دسترسی مستقیم بی قید و شرط به بازار های آسیای میانه از طریق افغانستان و استفاده از منابع انرژی، برق، نفت و گاز آن منطقه، استفاده تجارتي افغانستان از بنادر کراچی و گوادر پاکستان بجای سایر بنادر بحری منطقه چون بندر عباس و بندر چاه بهار ایران، قطع کامل مناسبات افغانستان با هند و کشور رقیب پاکستان در منطقه و جهان و تبدیل افغانستان به بازار مصرفی تولیدات پاکستانی شامل اهداف پالیسی سازان پاکستان میباشد.

اما بعد از حمله امریکا به افغانستان و موجودیت قوت های مسلح ایالات متحده آمریکا و ناتو در کشور ما نقش پاکستان در کشور ما و منطقه به بازیگر فرعی تنزیل کرده و در بسا موارد سیاست های استراتژیک ایالات متحده امریکا در منطقه با منافع پاکستان در تقابل قرار میگیرد که این مسئله خشم پاکستان و استخبارات نظامی آنرا بر انگیزته و با تشدید فعالیت های تخریبی در وجود طالب و داعش، تشدید تفرقه های قومی، مذهبی، زبانی بی ثباتی و نا امنی را در کشور ما به پیش برده که متأسفانه بنابر نبود مدیران مجرب سیاسی و اداری در افغانستان و نا توانی دولت افغانستان برای برون رفت از این بحران ها کفاره همه این سیاست های تخریبی پاکستان را مردم ما میپردازد.

ایران یکی دیگر از بازیگران اصلی مسئله افغانستان بوده که بعد از حمله اتحاد شوروی در افغانستان میزبان حدود یکنیم میلیون مهاجر افغان بوده و بنا بر تعلق زبانی و مذهبی بیشتر از میان شیعیان افغانستان سرباز گیری کرده و همانند پاکستان گروه های مسلح شیعه را تربیه، تسلیح، تجهیز و سوق و اداره کرده و برای تخریب کاری و فعالیت های ضد مردمی و ضد حکومتی به کشور ما گسیل داشته و در تخریب و بربادی وطن ما سهم کمتر از پاکستان نداشته است.

امروز با آنکه ایالات متحده امریکا و ناتو منحنیت دشمنان ایران در افغانستان حضور دارند و با سیاست های دیکتات از حضور پر رنگ ایران در اداره سیاسی افغانستان و منطقه جلوگیری بعمل می آید که ایران با فرستادن نیرو های طرفدارش در درون دستگاه اداره کشور و تاسیسات فرهنگی ما هنوز هم نقش کلیدی خویش را در مسایل افغانستان حفظ کرده است. ایران که از موجودیت قوای امریکا در افغانستان شدیداً ناخشنود است از تمام ابزار دست داشته استفاده میکند تا سد راه تحقق پلانهای منطقی و استراتژیک امریکا در افغانستان گردد که این امر شدیداً در بی ثباتی افغانستان تأثیر گزار بوده و کشور ما را نا امن نگه میدارد، گرچه تا کنون شواهدی از مداخلات مسلحانه و تسلیح گروپ های خرابکار از جانب ایران موجود نیست ولی از تحلیل وضع چنین بر می آید که ایران نه تنها در مخالفت با موجودیت قوای امریکا در افغانستان دارد بلکه به حیث رقیب منطقی پاکستان از ازدیاد نقش پاکستان در افغانستان هم در هراس است، بناً جای شک باقی نماند که ایران نیز محتاطانه از همه وسایل و ذرایع برای تحقق اهدافش در افغانستان استفاده میکند.

هندوستان منحنیت یک قدرت منطقی بنابر همسایگی اش با افغانستان و اختلافات شدید و دشمنی اش با پاکستان در طول فراز و نشیب های سیاسی - نظامی در کشور ما نقش پررنگ داشته و به هیچ صورت با نفوذ پاکستان در افغانستان توافق نداشته و تمایل ندارد تا یک حکومت اسلامی رادیکال متعصب چون طالب و داعش در کشور ما مستقر گردد زیرا هندوستان هم در مسایل کشمیر قربانی تروریزم توسط اسلامگرا های رادیکال میباشد که در پاکستان تجهیز و تسلیح میگردند و پاکستان در زمان حکومت های مجاهدین و طالبان بعد از سال ۱۹۹۲ مخصوصاً بعد از به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶ گروپ های تروریستی کشمیری را در افغانستان تربیه، تسلیح و تجهیز کرده و به کشمیر گسیل میداشت.

در شرایط موجود هندوستان با استفاده از موجودیت امریکا و ناتو در گسترش مناسبات اش با افغانستان در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی سعی بلیغ دارد و تلاشهای دیپلوماتیکش برای کمرنگ ساختن نقش پاکستان در افغانستان بسیار محسوس است.

روسیه به حیث وارث اتحاد شوروی احتمالاً ریزف ها و عناصر تأثیر گزار خویش را برای ایفای نقش در مسایل افغانستان دارد ولی از سقوط طالبان تاکنون به جز چند سفر تشریفاتی مقامات دولتی افغانستان به آنکشور و دید و ادید های کاری در جریان جلسات دوره ای شانگهای کدام حرکت

محسوس در قضایای افغانستان نداشته است، ولی ترافیک و صدور مواد مخدر از طریق آسیای میانه به آنکشور و صدور و نفوذ بنیادگرایی اسلامی بوسیله گروه های افراطی طالب و داعش از طریق افغانستان به کشور های آسیای میانه همپیمان روسیه و موجودیت قوای نظامی ایالات متحده امریکا و ناتو را در سرحدات کشور های همپیمانش و نزدیک سرحدات جنوبی اش به هیچوجه برایش پذیرفتنی نبوده و بی ثباتی روز افزون افغانستان در موجودیت قوای نظامی امریکا شک و تردید های فراوان را برای سیاست گزاران روسی ببار آورده است و احتمالاً در فکر آرایش و باز آرای نیروهای تأثیر گزار طرفدارش در مسایل افغانستان میباشد.

جمهوریت های آسیای میانه چون تاجکستان، ازبکستان و ترکمنستان از بدو جدایی شان از اتحاد جماهیر شوروی تاکنون در قبال افغانستان سیاست های نه چندان فعال داشته اند و مناسبات دیپلماتیک، اقتصادی و فرهنگی شان مقطعی و بیشتر وابسته به واکنش ها و برخوردهای جانب افغانی بوده است ولی در موجودیت قوت های امریکا و ناتو در کشور ما مخصوصاً در شهر های همسرحد با این کشور ها پیوسته مراقب جابجایی ها و حرکت های استراتژیک این قوت ها بوده و در برخوردهای سیاسی و اقتصادی شان جانب احتیاط را در نظر دارند و نقش شان در حل مسایل افغانستان بیشتر وابسته به تأمین منافع شان از جانب دولت افغانستان میباشد. گرچه پروژه طالبان در گامهای نخستین بنابر عقد قرار داد پایپ لاین انتقال گاز ترکمنستان از جانب کمپنی های یونیکال و برایداس که تأمین امنیت پایپ لاین و انتقال مصئون گاز از طریق افغانستان به کشور پاکستان و بندر کراچی از جانب سازمان استخبارات نظامی پاکستان ISI به همین منظور ایجاد گردید که بعداً قدرت را از جمعیت اسلامی و شورای نظر آن به زور تصاحب کرد. همچنان کشور های متذکره با عقد قرارداد های انرژی برق امروز به بزرگترین تأمین کننده انرژی برق افغانستان تبدیل شده اند که اگر از جانب حکومت افغانستان روابط با همسایگان درست مدیریت نگردد در آینده میتواند در بسا مسایل سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی مشکل ساز باشد.

عربستان سعودی یکی دیگر از کشور هایی که در طول بیشتر از سه دهه اخیر در مسایل افغانستان ایفای نقش کرده و سهم کمکهای نقدی معادل کمک های امریکا به جهادیون افغانستان داشته است علاوه بر نفوذش در بین کشور های اسلامی استفاده کرده همه آنها را یکسان غرض تأسیس و گسترش حوزه های بنیادگرایی افراطی در پاکستان همکار و شریک خویش ساخت و به این ترتیب در رقابت با رشد سیطره ترکیه و ایران در میان کشور های اسلامی، خلیج و جنوب آسیا سرمایه گذاری هایی بزرگی را برای تحت نفوذ داشتن افغانستان بنابر موقعیت جیو پولیتیک اش انجام داد که بعد از حمله اتحاد شوروی در افغانستان عربستان سعودی طرح ایجاد مراکز تربیه و پرورش بنیادگرا های افراطی و احزاب افراطی را از میان مهاجرین افغان برای اولین بار با جنرال ضیاالحق حاکم نظامی پاکستان طرح کرد و از طریق کمکهای مالی مستقیم خود عربستان سعودی و سایر کشور های عربی خلیج هزاران مدرسه دینی تربیه افراط گرایی تحت اداره مستقیم سازمان استخبارات پاکستان زیر نظر احزاب اسلامی افراطی پاکستان چون جماعت اسلامی پاکستان تحت رهبری قاضی حسین احمد و جمعیت العلمای اسلام تحت رهبری مولانا فضل الرحمن و تأثیر پذیری مستقیم از افکار اخوان المسلمین و اندیشه های وهابیت و سلفی توسط استادان عربی و پاکستانی ایجاد گردید و عربستان سعودی از این طریق در مسایل افغانستان اعمال قدرت و نقش کرده و به این ترتیب حضور خویش را در منطقه فعال نگهداشته است.

امروز با توسعه روز افزون قدرت اقتصادی سیاسی و نظامی چین، تلاشهای ایران برای دسترسی به سلاح هستوی و ارتقای پوتانسیل نظامی و اقتصادی ایران، احیای مجدد قدرت و پوتانسیل بزرگ نظامی و اقتصادی روسیه، منابع سرشار انرژی در آسیای مرکزی، قفقاز، دریای خزر و خلیج فارس و رشد قدرت اقتصادی و هستوی شدن هندوستان کشور ما را بنابر موقعیت جیو پولیتیک، جیو استراتژیک، جیو اکونومیک و جغرافیای راهبردی آن در محراق سیاست های خارجی ایالات متحده امریکا، کشور های اروپایی، روسیه، چین، هندوستان، ترکیه، پاکستان، ایران و کشور های آسیای میانه قرار داده

است، اگر این درایت، خردمندی و فهم در دستگاه رهبری کشور ما وجود داشته باشد که چگونه از این موقعیت مهم در تامین امنیت سراسری، تحکیم پایه های حکومت مقتدر ملی، تربیه و تجهیز کادر مسلکی برای اداره کشور، حصول و تأمین منافع ملی کشور و آبادی و رفاه همگانی استفاده اعظمی کرده و دگرگونی های مثبت را در زنده گی مردم آورده و کشور را بسوی شگوفایی رهنمون گردند. به یقین که فرصت طلایی برای کشور ما ایجاد شده است و رهبران خردمند و بادرک سالم از منافع ملی میتوانند با در نظر داشت منافع متقابل کشور هاییکه مصمم اند از مجاری کشور ما منفعت ببرند منافع ملی کشور محبوب ما افغانستان را بصورت علمی و اندیشمندانه و در پرتو یک سیاست ملی و استراتژی طولانی مدت بوسیله کادر متخصص با تجربه فنی تأمین کنند.

از تحلیل اوضاع درون کشور و ارزیابی اوضاع بین المللی بر می آید که همه ظرفیت ها، پیش زمینه ها و شرایط برای بهره برداری سیاسی، اقتصادی، نظامی و راهبردی برای رهبری جمهوری اسلامی افغانستان هم در داخل کشور و هم در جو بین المللی ایجاد شده است و نیازمند تیم های با درایت و نخبگان ملی میباشد که از همه این اوضاع و ظرفیت ها برای حصول منافع ملی کشور، تحکیم پایه های یک حکومت ملی با ثبات و مقتدر، حل ریشه ایی معضلات سرحدی و آب مطابق به نورم های قبول شده بین المللی با همسایگان، نهادینه کردن دیموکراسی در تمام عرصه های زنده گی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و اداری البته با شیوه های اقناعی از طریق آگاه سازی مردم از مزایای دیموکراسی و زنده گی با همی با اخلاق عالی انسانی نباید چیزی را بزور بر مردم تحمیل کرد به قول کارل پوپر دانشمند و جامعه شناس اطریشی انگلیسی ۱۹۰۲ - ۱۹۹۴ "کسانی که میخواستند در زمین بهشت بسازند جهنم ساختند"، حکومت و ارگانهاییکه خود را موظف و مکلف تعمیم دیموکراسی در کشور تعریف میکنند باید این درک را داشته باشند که احترام به عقاید و نظریات مردم خود مشخصه تعیین کننده ای دیموکراسی میباشد، نباید تحت نام دیموکراسی و آزادی به عقاید مردم تاخت و به آنها توهین روا داشت، این پروژه بسیار منفعت بار دشمنان افغانستان است که در خارج از مرز های کشور ما طراحی شده و عملی میگردد تا افشار متدین و میانه روی که به روال عادی زنده گی در کشور مشغول اند و به ترویج روحیه اعتدال مذهبی و سنتی در میان اقشار مختلف کشور نقش بسزایی میتوانند ایفا کنند با این توهین ها و حقارت ها بطرف تشدد و بنیادگرایی رفته و بلاخره بدامان آنها ییکه در خارج از مرز هایمان بی صبرانه در انتظار شان هستند میافزند. بسیار علمی و عقلانی خواهد بود تا اولاً از طریق مراجع اکادمیک و تحقیقاتی البته در اینجا تأکید میکنم که از طریق مراجع پژوهشی افغانی جامعه با تفکیک خواسته های مدنی، فرهنگی و نظریاتی به ارزیابی گرفته شود تا از این طریق الویت های مدنی، فرهنگی، سیاسی و عقیدتی در کشور معین گردد و بدانیم که کدام پروژه و پروگرام سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، هنری و مذهبی چه تعداد طرفدار در کشور دارد که به پیمانه طرفدارانش در آن عرصه فرهنگی سرمایه گزاری های مادی و معنوی صورت گیرد و به آن سرو سامان اجرایی داده شود نه باید جامعه رازیر نام دیموکراسی به ابتذال کشید.

تحکیم حاکمیت قانون و رشد قانون پذیری در جامعه میان مردم و دستگاه اداره دولت از رکن بسیار با ارزش و اساسی حکومت داری خوب است، ایجاد سیستم نظارت بر قانون و مجازات متخلفین، تعریف مشخص، معین و شفاف از حضور قوای مسلح ایالات متحده امریکا و ناتو و وظایف و مدت استقرار این نیرو ها و مشروعیت آن از طریق یک اجماع ملی و یا ریفراندوم یا همه پرسی سرتاسری رایج شود تا شک و تردید های ایجاد شده هم در میان مردم خود ما و هم در میان همسایگان برطرف گردد، تعریف مشخص از تروریزم داده شود و وظایف دستگاه دفاعی، نظم عامه و سیستم قضایی و عدلی کشور در قبال این پدیده شوم تعیین گردد.

اساسی ترین و مهمترین تزلزل و شعار مخالفین مسلح چون طالبان و داعشیان و سایر مخالفین موجودیت قوای خارجی در کشور میباشد. طوریکه من قبلاً در زمینه توضیح دادم هم پاکستان و هم ایران بحیث دو همسایه افغانستان که نقشهای کلیدی و پویاتنسلی تأثیرگذار در امور کشور ما دارند از موجودیت قوای خارجی ناراض اند و بنابر ضعف رهبری و اداره کشور ما، درک نازل مردم ما از منافع ملی، موجودیت دولت پنهان مافیایی در درون دولت، افراد مسلح غیر قابل کنترل در محلات

توانسته اند حکومت هایی در درون حکومت تأسیس کنند که موثریت اش در میان مردم در مراکز و محلات بوضاحت دیده میشود. مردم از نبود امنیت، قانون شکنی ها، فساد در دستگاه اداره دولت، عدم توجه به خواسته های اساسی و ابتدایی مردم، بیکاری، فقر و ده ها ناتوانی و کم کاری دولت به ستوه آمده اند و گروه های مسلح خود سر که هیچنوع احساس مسولیت ملی در برابر وطن و منافع ملی ندارند جای کمبود دولت را در مرکز و محلات پر کرده اند و بدین ترتیب فضا برای فعالیت عناصر گماشته شده بیگانه باز و باز تر شده و مردم هم به هر اندازه ای که از سیطره قانون و قانونیت و حاکمیت دولتی بدور شده میروند به همان اندازه در تحت تأثیر اداره و تبلیغ دشمنان کشور و در زیر سیاست های افغان دشمن بیگانه کشور ما را به سوی هرج و مرج و برپادی و تباهی سوق میدهند. همانطوریکه قبلاً اشاره های مکرر در زمینه داشتیم مهمترین چالش های فراروی دولت در کشور ما نبود روحیه ای ملی، وطندوستی، بیسوادی، نبود فهم و آگاهی از منافع ملی، تعصبات فرقه گرایانه و کج اندیشانه، فقر فرهنگی و فساد در مقیاس کل کشور میباشد که این عوامل با اضافه مداخلات و تهدیدات خارجی در وجود طالبان و داعشیان و اندیشه های بنیاد گرانه افراطی سلفی در تحت اداره سازمانهای استخباراتی منطقوی و بین المللی باعث گشته که روند دولت سازی مدرن و یا دولت مقتدر به کندی پیش رفته و در بسا مقاطع و حالات سیر عقب گرایانه داشته باشد.

وظیفه بسیار با اهمیت دولت مداران و تیم های متعلق آن در ساختار اداره کشور اینست تا در گام نخست همه تلاش و خرد شانرا در جهت استحکام یک دولت مقتدر که ساختار های کاری آن در سراسر کشور تا دورترین قرآ و قصبات وجود داشته باشد که مردم وجود آنرا در کلیه مسایل حیات روزمره بخوبی احساس کنند و در یابند که دولت یگانه مرجع اعمال قدرت در کشور است و یگانه مرجع برآورده کردن خواسته ها و نیازمندی های آنان میباشد، معطوف دارند. گرچه این پروسه با دشواری های فراوان داخلی از قبیل موجودیت افراد مسلح بی بند و بار و وابسته به گروه های افراطی

مجاهدین دیروز و زور گویان قطاع الطریق امروز در محلات، کشت، تولید و قاچاق مواد مخدرگرچه قاچاق اموال و انسان از زمانه های بسیار طولانی شیوه زنده گی ساکنان ولایات سرحدی هم مرز با ایران و پاکستان میباشد که در این اواخر برای صدور مواد مخدر ولایات شمال و شمال غربی نیز به آن اضافه گردیده است اما در سه دهه اخیر کنترل شبکه های سیاسی و نظامی همه انواع قاچاق منجمله سلاح، مواد مخدر و انسان، ترانسپورت غیر قانونی در داخل کشور بوسیله دولت پنهان در درون دولت و در خارج کشور با استفاده از ضعف حکومت مرکزی در محلات و شاهراه ها و فساد گسترده در درون دستگاه اداره بوسیله سازمان استخبارات پاکستان در رأس و گروه هاییکه بنام طالب از جاتب این سازمان ایجاد میگردد اداره و رهبری میگردد و عواید ناشی از آن و عواید ناشی از استخراج غیر قانونی معادن و قطع جنگلات و صدور غیر قانونی چوب قسمت اعظم مخارج نظامی و اداری این فعالیت های تخریبکارانه را تأمین میکند و یک بخش بزرگی جنگ در ولایات بیشتر بخاطر حفظ موقعیت و منافع همین شبکه های قاچاق میباشد که استقرار منظم و نا منظم طالبان برطبق پلانهای استخبارات نظامی پاکستان در گوشه و کنار کشور و مخصوصاً در محلات در همین راستا عملی میگردد و همچنان استخبارات نظامی پاکستان مطمئن است که موفقیت ساختن یک دولت مقتدر و مدرن در افغانستان که منافع همه مردم را برآورده سازد هم از همین راه میگردد و موجودیت گروه های نو بنیاد داعش در بخشهایی از کشور و سایر نبود ها و کمبود هاییکه تا اینجا آنرا بر شمردیم مواجه است که برای برون رفت از همه این مشکلات و ناتوانی ها به تیم های متخصص کاری از بهترین نخبه گان و متخصصان امور اداره، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ، قضا و امور امنیتی و دفاعی بدون در نظر داشت سلیقه ها و مصلحت ها ضرورت اشد احساس میگردد. بیشترین شاخص ها و معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی در موسسات تحصیلی و اکادمیک به بحث گذاشته شود و از تیم های مجرب دانشگاهی دعوت بعمل آید تا با تمام ظرفیت مسایل مبرم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی،

امنیتی و اداری را موشگافانه به ارزیابی و تحقیق گرفته نتایج تحقیقات شانرا به ادارات مربوط ارسال دارند. این روند به یک سیستم دائماً فعال اداری - اکادمیک تبدیل گردد تا دیگر از دست اندازی و دست درازی افراد غیر متخصص در امور تخصصی جلوگیری بعمل آید. عرف معمول در کشور ما متأسفانه اینست که سی میلیون نفوس افغانستان در همه موارد کمبودی ها، نا توانی ها، نا امنی ها، معضلات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی فقط یک نفر را ملامت کرده و با انگشت آنرا نشان میدهند در حالیکه در کلیه موارد به نحوی از انحا همه مردم کشور یکسان مسولیت دارند، این مسله برای همه مردم با شفافیت و صراحت تفهیم گردد که ریشه های همه معضلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در بطن خود جامعه بارور گشته و از اثر کم کاری و ضعف مردم تکثر کرده و گسترش می یابد.

شفافیت عمل و گفتار مسولین در اداره کشور و طرح و تطبیق قوانین در کلیه امور زنده گی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی مسله با اهمیتی دیگر است که میتواند از یکطرف در جامعه اعتماد سازی صورت گرفته و باعث تحرک مردم در ایفای نقش شهروندی شان در کلیه امور کشور میگردد و از طرف دیگر دقیقاً جلوبلیغات و فعالیت مخالفین کشور را سد میگردد. اگر امور دولت با شفافیت به پیش برده شود مردم این تشخیص را پیدا میکنند که کجای کار می ننگد. برای اطلاع رسانی شفاف و غیر جانبدار از همه امور دولت داری و فعالیت ارگانهای اداره اجرایی، تقنینی و قضائی و دست اندر کاران و وسایل ارتباط جمعی کشور مسؤل اند. آنها مسئولیت تاریخی در قبال اطلاع رسانی و ارتقاء سطح آگاهی مردم دارند. آنها با مسئولیت پذیری حتی میتوانند فعالیت این مراجع را سمت و سو بدهند. همچنان در این مرحله نقش پولیس، ارتش، ارگانهای عدلی و قضایی بسیار برجسته میگردد. منسوبین این نیرو ها بایبست قانوناً از زیر چتر احزاب سیاسی، سازمانها و تعلقات تنظیمی، گروهی و شخصی خارج گردند. به هیچوجه نباید منسوبین ارگانهای حافظ منافع همه مردم

در گرو گروپ ها و احزابی که منافع یک طیف خاص را تأمین میکنند قرار داشته باشند، این مسله از اهمیت خاص برخوردار میباشد زیرا همین فعالیت های سیاسی احزاب و سازمانهای سیاسی در میان اردو، پولیس و ارگانهای تأمین نظم عامه، عدلی و قضایی باعث میگردد که از یکطرف مردم را نسبت به حافظین جان، مال و منافع شان بی اعتماد ساخته و هم خود شان را در میان خود شان بی اعتماد میسازد که وقوع سبوتاژ ها، کار شکنی ها، فساد و کودتا ها از همین جا ناشی میگردد. آنچه از همه مهمتر تلقی میگردد همانا آسیب پذیری منسوبین این ارگانهای که عضویت یک حزب یا سازمان سیاسی را کسب کرده اند از جانب سازمانهای استخبارات خارجی در زیر پوشش اندیشه های حزبی و سیاسی میباشد. کودتا های تاریخ معاصر کشور ما درست در همین راستا بوقوع پیوست که نتایج خونبار آن از چند نسل کشور قربانی گرفت. تجارب تلخ در کشور ما اتفاقاتی را به خاطر دارد که دولت در بسا موارد مجبور شده تا برای جلوگیری از کودتای یک جزو تام اردو یا پلیس اجباراً اردوی های حفاظتی و تشکیلات پولیسی ضد کودتا تشکیل داده است تا از این طریق از وقوع کودتا های دیگر جلوگیری کرده باشد که در نتیجه فضای بی اعتمادی در سراسر تشکیلات ارتش و پلیس و ارگانهای تأمین نظم، عدلی و قضایی ایجاد شده و این خود به ضعف اداره و پاهین آمدن درجه مسولیت در قبال تأمین امنیت در کشور منجر گردیده و در پهلوی آنکه روحیه میهندوستانه در میان این نیرو ها تضعیف گردیده بحران اعتماد در کشور عمیق و عمیق تر میگردد.

برای محار کردن بحران ها و ایجاد یک افغانستان با ثبات با دولتی مقتدر نیاز است که این دولت از یکطرف پایه های وسیع مردمی داشته باشد و از طرف دیگر از مشروعیت لازم برخوردار باشد. دولت قدرتمند مشروع در افغانستان ثبات را در کشور و منطقه تأمین میکند و این دولت قدرتمند و با ثبات نباید هیچ کشوری را در منطقه تهدید کند برعکس مداخلات کشور های همسایه چون پاکستان و ایران

در امور کشور ما و افزایش نا امنی و بی ثباتی نه تنها چالش هایی بزرگی را فرا روی دولت افغانستان قرار داده و امنیت را در این کشور تهدید میکند بلکه این مداخلات مسبب ادامه جنگ و نا امنی بوده و به این ترتیب بستر ساز ادامه حضور قوت های خارجی در افغانستان میگردند که این امر در دراز مدت به هیچوجه با منافع منطقه و افغانستان سازگار نیست و خاصاً کشور های ایران و پاکستان از این ناحیه بیشترین ضرر ها را خواهند تجربه کرد. دستگاه اجرایی دولت تمام سعی و تلاش بخرچ دهد تا کشور های بزرگ، اتحادیه اروپا، سازمان های بین المللی و اداره ملل متحد را به این باور برساند که تجاوز مستقیم و جنگ اعلام نا شده از جانب کشور پاکستان علیه کشور ما جریان دارد.

و اما مسئله خط دیورند

چنانچه در مباحث قبلی با اختصار در باره خط دیورند یا معضل اصلی اختلاف افغانستان – پاکستان سخن گفتم، چون این مسئله بحرانی در صده اخیر ریشه و عامل اصلی ادامه خشونت و جنگ در افغانستان بوده و آرامش را از مردم ما گرفته و بیشترین افتراقات و انقطایات جامعه ما بنا بر موجودیت همین تابوی دیورند از جانب پاکستان و کشور هاییکه برای تحقق استراتژی هاییشان نیازمند این سیاست تباه کن هستند، حمایت میگردد و از طرفی حکومت هادر افغانستان هم از روی دیدگاه شان با این مسئله مورد رد و حمایت بین المللی و منطقوی قرار گرفته اند، لازم است تا مکث بیشتر در زمینه صورت گرفته و خود مسئله و پیامد های آن در بعد ملی، منطقوی و جهانی به ارزیابی گرفته شود.

در این جا خالی از مفاد نخواهد بود تا با ارائه تاریخچه و پس منظر خط دیورند بر آگاهی خواننده گان افزوده تا آنها بتوانند دیدگاه روشنی در زمینه داشته باشند.

در کشمکش های فراوان در سیر تاریخ منطقه مناطق مورد منازعه آنطرف خط دیورند بین دولت های افغانستان و هندوستان بعد ها هند برطانوی بسیار دست بدست گشته و چنانچه در مباحث قبلی تذکار دادم حاکمیت گذرگاه های خیبر، بروخیل، چترال، کرم، گومل و بولان برای دولت های منطقه و استیلا گران خارجی از اهمیت فوق العاده برخوردار بوده است، انگلیسها در سال ۱۸۰۴ میلادی در ست بیست و پنج سال بعد از تجاوز و تسخیر دهلی از پیشروی روسها در آسیای میانه باخیر شده و عمیقاً از این بابت نگران بودند، به همین خاطر به کمک و تطمیع سرداران افغانی به افغانستان حمله کرده که طی قیام کابلیان آنها شکست مدهشی خورده که این رویداد بنام جنگ اول افغان و انگلیس ثبت تاریخ گردیده است. در سال ۱۸۷۶ روسها به سرعت بسوی آسیای میانه پیشروی کرده و خود را به کناره های دریای آمو رساندند، که این امر برای انگلیسها بسیار نگران کننده بود و باعث دومین

جنگ افغان و انگلیس گردید، البته این زمان اوج بازی بزرگ بود که مداخلات بیشترمانه انگلیسها در امور کشور ما و تبدیل کشور ما به میدان جنگ رقابت های تسخیر آسیای میانه و هندوستان از جانب امپراطوری های اروپایی را باعث گردید.

جنگهای اول و دوم افغان و انگلیس که بر طبق سیاست پیشروی ویا استراتژی های (Fotward policy) در کشور ما به پیش برده شد و نتایج تلخ این جنگها و ناکامی قوت های انگلیس در میدان های نبرد و رویا رویی در جلگه های نا شناخته افغانستان آنها را واداشت تا سیاست (Fotward policy) استراتژی یا سیاست پیشروی هند برطانوی را درقبال کشور ما بازنگری کنند و آنها مصمم گشتند تا سیاست یا استراتژی جدید (Back to the Indos) سیاست بازگشت بسوی سند را اتخاذ کرده و به این ترتیب از سرزمین پهناور هند دفاع کرده و بوسیله عمال نفوذی اش عمق استراتژیک خویش را برای جلوگیری از پیشروی روسیه تزاری تا دریای آمو یا حد اقل جنوب هندوکش تحت نفوذ داشته باشند و به حکم این استراتژی زیر نظر متخصصین سیاسی و نظامی انگلیس برای جلوگیری از حملات کشور گشایانه افغانها و جلوگیری از پیشروی روسیه تزاری ساحه سرحدی سه مرحله ای ایجاد گردید که هر کدام دارای موقعیت معین سیاسی یا جیوپولیتیک بودند و شامل سرحد اولی ایالت پشتونخواه امروزی، سرحد دوم شامل مناطق قبایلی یا اجنسی های امروزی چون باجور، مومند، خیبر، اورکزی، کورم، وزیرستان شمالی و جنوبی و سرحد سوم شامل کشور افغانستان میباشد که پاکستان بعد از تهاجم اتحاد شوروی به افغانستان و جلب حمایت بین المللی در راستای جلوگیری از نفوذ پیشروی روسها عین همین سیاست انگلیسی را دوباره تجدید کرده و اکنون نظامیان پاکستانی در تحت همین پالیسی دکترین نظامی خویش را تدوین کرده اند.

که بمنظور توضیح بیشتر رویداد های سالهای ۱۸۰۰ میلادی در افغانستان فشرده ای از نگارش های پژوهشگر تاریخ اعظم سیستانی را که طی مقالات متعددی از رویداد های تاریخی افغانستان در دوره های سلطنت شاهان متأخر افغانستان تا استرداد استقلال افغانستان و همچنان مقاله پشتونستان و زخم ناسور خط دیورند منتشره سایت افغان جرمن پورتال در این جا بیان میدارم:

''در سال ۱۸۳۲ میلادی، شاه شجاع به کمک انگلیسی ها و سیک ها بر قندهار حمله آورد و سرداران قندهاری از سردار دوست محمد خان استمداد نمودند. سردار دوست محمد خان به تدویر جرگه‌یی در کابل پرداخت و از برادرش- سردار سلطان محمد خان- حکمران پیشاور و برادرزاده اش- نواب محمد زمانخان- حاکم جلال‌آباد خواست تا در این جرگه شرکت جویند. اما برادر و برادرزاده امیر، شخصا در این جرگه شرکت نوزیدند و پسران خود را فرستادند. سردار دوست محمد خان تصمیم گرفت به کمک سرداران قندهاری بشتابد اما قبل از آن باید خود را از پشت سر خاطر جمع می نمود. بنا برین، ابتدا بر جلال‌آباد لشکر کشید و نواب محمد زمانخان را پس از یک نبرد سخت اسیر گرفت و به کابل فرستاد و به جای او برادر خود- سردار امیر محمد خان را مقرر و ننگرها را به کابل ملحق ساخت و سپس به عزم قندهار حرکت نمود. سردار سلطان محمد خان- حکمران پیشاور از این اقدامات و سوقیات سردار دوست محمد خان ترسید و خود را تحت الحمایه رنجیت سنگ حکمران مقتدر پنجاب قرار داد. از آن تاریخ به بعد پیشاور عملاً در کف سیک ها قرار گرفت و تصرف و الحاق مجدد آن به افغانستان مشکلات و دردهای فراوانی را به بار آورد. در سال ۱۸۳۶ میلادی امیر دوست محمدخان به آرزوی الحاق پیشاور به افغانستان، لقب «امیرالمومنین» بر خود گذاشت و بر ضد سیک ها به خاطر استرداد پیشاور از جنگ آنان اعلام جهاد داد و از تجار و سوداگران و مردم کابل به «دم و دم و قدم» استعانت خواست. فقط پنج لک روپیه از این اعانه به دست آمد که بسیار ناچیز بود. لذا به ضرب سکه پرداخت. «امیر دوست محمد به عزم جنگ و جهاد - کمر ببست و بزد سکه ناصرش حق باد» در جنگی که میان لشکریان افغان و قوای سیک در آن سوی دره خیبر رخ داد، بنا بر دسایس

جاسوسان سیک و تلاش‌های «هارلان» جاسوس امریکایی سیک‌ها، دسته‌یی از قوای افغانی به سرکردگی سردار سلطان محمدخان به طرفداری سیک‌ها از جنگ دست گرفتند و به صف دشمن بیوستند و پول و امتیاز به دست آوردند. دسته دیگر هم که خود را ناتوان می‌دید، از مقابله و مقاتله با دشمن سرباز زد و منهزما به کابل برگشتند.

در سال ۱۸۳۷ میلادی دوباره امیر دوست محمدخان بر ضد سیک‌ها اعلام جهاد کرد و پسران خود سردار افضل‌خان و سردار اکبر خان را همراه با برادرش سردار جبارخان و برادرزاده‌اش سردار شمس‌الدین‌خان در راس ۱۲ هزار نفر به جنگ سیک‌ها فرستاد. سیک‌ها با لشکر چندین برابر لشکر افغانی در محل جمروند جلو قشون افغانی را گرفتند و با حملات پیاپی خود تلفات سنگینی را بر قوای افغانی وارد آوردند. در روز دوازدهم جنگ اتفاقاً سپهسالار قوای سیک با سردار اکبرخان روبرو شد و در یک جنگ تن به تن سردار اکبرخان او را ضربه‌یی زد که از زمین بر زمین افتاد و دیگر از جا نجنبید. غریو در لشکریان دشمن افتاد و پشت به لشکر افغان دادند و منهزما خود را تا پیشاور رسانیدند. اکبر خان می‌خواست دشمن شکست خورده را تعاقب کند و پیشاور را تصرف نماید. اما نواب جبارخان برادر امیر دوست محمدخان که مردی سالمند و بی حرارت بود، مانع پیشروی قوای افغانی به سوی پیشاور شد و حمله بر پیشاور را موقوف به تصمیم و هدایت امیر دوست محمد خان نمود و بنابراین نامه‌یی به امیر نوشت و آن را به وسیله پیکی تند رو به کابل فرستاد و از تلفات جانی قوای افغانی و شکست دشمن تذکر داد و هدایت خواست. امیر دوست محمد خان که نیروی کمی آماده نبرد در کابل نداشت و می‌دانست که تدارک یک چنین نیرویی وقت زیادی در بر می‌گیرد و طبعاً تا آن زمان دشمن نیز امکانات دفاعی خود را اکمال خواهد نمود، لذا به قوای افغانی دستور بازگشت داد. ولی این بدان معنا نبود که امیر از فکر تصرف و الحاق مجدد پیشاور به کشور دست گرفته و منصرف شده باشد.

در سال ۱۸۳۷ میلادی برنس به نمایندگی گورنر جنرال هند بریتانیایی همراه با کاروان بزرگی وارد کابل شد و با امیر دوست محمدخان پیرامون ایجاد یک بازار تجارتي بزرگ در دیره غازیخان و اشتراک تجار کابلی و بخارایی در آن بازار سال یکبار، به گفتگو پرداخت، امیر دوست محمد خان که می‌دانست موضوع تجارت و بازار تجارتي محض حرف است و اصلاً مقصد انگلیس‌ها چیزهایی دیگری است، به سوالات برنس پاسخ‌های مناسب داد و به زودی معلوم شد که اهداف و نیات انگلیس از فرستادن برنس به دربارش چیز دیگری است.

برنس امیر را از نیات روس و ایران نسبت به هرات آگاه ساخت و از او خواست تا همراه با سرداران قندهاری در دفاع از هرات بپردازد. امیر هم که تا حدودی در سیاست انگلیس وارد بود، از برنس خواست تا به اولیای امور هند بگوید، که او حاضر است تا از هرات در برابر حمله ایران به دفاع بپردازد، به شرط آن که بر متحد خود، سیک‌ها، فشار آورند تا پیشاور را دوباره به افغانستان مسترد نمایند. برنس به این پیشنهاد امیر دوست محمدخان موافقت مقدماتی خود را ابراز داشت و ضمن نامه‌یی به ویسرای هند نوشت که دوستی با امیر افغان مواضع انگلیس را در این کشور مستحکم تر خواهد ساخت و بنا برین حکومت هند بریتانیایی بایستی این شرط امیر افغان را بپذیرد.

هنوز برنس در کابل بود که سفیر روس به نام ویتکورویچ به دربار امیر دوست محمدخان از طریق قندهار مواصلت ورزید. امیر افغان سفیر روس را بطور عادی پذیرفت و از مذاکرات جدی با او تا آمدن جواب انگلیس خودداری ورزید. مدتی بعد پیام انگلیس‌ها به برنس رسید که هرچه زودتر به هندوستان برگردد. تا این وقت امیر دوست محمدخان با سفیر روسیه مذاکرات خود را تمام کرده بود و یک کاپی مذاکرات را به برنس داد تا به اولیای امور خود آن را در میان گذارد.

هدف امیر دوست محمدخان از آگاه کردن انگلیس‌ها از نتایج مذاکرات خود با سفیر روسیه این بود تا انگلیس‌ها را به استرداد پیشاور از چنگ سیک‌ها و دوستی با خود تشویق کرده باشد. زیرا سفیر روسیه در ملاقات با امیر دوست محمدخان کمک دولتش را به امیر برای به دست آوردن مجدد سرزمین از دست رفته پیشاور وعده داده بود. ولی انگلیس‌ها که قصد داشتند سرحدات هند را در صورت امکان تا آمو و در غیر آن اقلا تا کوه‌های هندوکش وسعت دهند، این تقاضای امیر افغان را

چونان دست درازی به قلمرو هند بریتانیایی تلقی نموده و با عقد معاهده سه جانبه در لاهور در ۱۸۳۸ و پخش اعلامیه‌یی پر از دروغ و افترا نسبت به اعمال و نیات امیر دوست محمدخان، دست به لشکرکشی به افغانستان زدند و با بیرون راندن یک رهبر قانونی افغان، و جانشین ساختن یک شخص ضعیف‌النفس و فاقد جاهت ملی به نام شاه‌شجاع بر تخت کابل، افتضاح بزرگ تاریخی را به راه انداختند که سرانجام نه سرحدات هند را تا آمو کشانیدند و نه تا کوه‌های هندوکش، بلکه با تلفات فراوان جانی و خسارات هنگفت مالی، مجبور به عقب‌نشینی فزاینده از افغانستان شدند.

بدینسان، آرزوی الحاق مجدد پیشاور و مناطق قبایلی به افغانستان، نه تنها تاج و تخت کابل را از امیر دوست محمدخان گرفت و مدت چهار سال (۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲) او را، آواره کوه و بیابان و زندانی دیار بیگانگان نمود، بلکه جان فرزند عزیز او، وزیر اکبرخان، قهرمان ملی ما را هم از او گرفت.

زیرا یک سال پس از جنگ اول افغان و انگلیس، انگلیس‌ها سند را از دست امیران سند متصرف شدند (۱۸۴۳) و دو سال پس از تصرف سند، پیشاور را هم از چنگ زمامداران سیک به تصرف خود در آوردند (۱۸۴۵)، وزیر اکبرخان برای تصرف مجدد پیشاور از چنگ سیک‌ها در سال ۱۸۴۵ قوایی بدون اجازه پدر به پنجاب فرستاد که در جنگ گجرات شرکت ورزیدند. مگر موفق نشدند. بعداً به وزیر اکبرخان که در لغمان بر بستر مریضی افتاده بود، به دستور مخفی انگلیس به وسیله طبیب هندی که از کابل برای معالجه‌اش فرستاده شده بود، زهر خورنده شد. گویا او به جرم الحاق پیشاور به افغانستان توسط زهر ترور شد و از جهان در گذشت.

انگلیسی‌ها که با لشکرکشی و صرف مبالغ هنگفت و تحمل تلفات بزرگ انسانی در جنگ اول خود با افغان‌ها نتوانسته بودند سرحدات هند بریتانیایی را لااقل تا هندوکش توسعه ببخشند. پس از حمله

ایران بر هرات در سال ۱۸۵۷ و امضای معاهده پاریس با آن کشور دو ضربه مهلک و تاریخی بر پیکر افغانستان وارد کردند و بعد به عقب نشستند.

ضربه اولی، تشویق ایران به اعمال نفوذ در سیستان و تقسیم آن ناحیه با آب هیرمند بین دو کشور با حکمیت انگلیس در ۱۸۷۲ بود که تا ۱۹۷۲، برای یک صد سال مایه نزاع میان ایران و افغانستان واقع شد و این دو کشور همسایه و هم‌نژاد و هم‌زبان و هم‌کیش را از هم جدا ساخت و مانع رشد همکاری‌های اقتصادی و فرهنگی میان آنان گردید. سرانجام در ۱۹۷۲ با گذشتن قرار داد تقسیم آب رودخانه هلمند از پارلمان و صحنه‌گذاری شاه افغانستان و بعداً تانید پریزدنت داوود، این زخم ناسور گویا التیام یافته باشد؟

... و اما ضربه دومی که مهلک تر و خون چکان‌تر از ضربه اولی بود، جداکردن قسمت‌هایی چون: بلوچستان شامل سیبی، دارو و چاگی، کویته، چمن، پشین، کرم، وزیرستان، پاراچنار، سوات، باجور، بنیر، دیر، چپلاس، چترال، باشگل و غیره از پیکر افغانستان و پیوستن آن به هند بریتانیایی در ۱۸۷۹ بر طبق معاهده تحمیلی گندمک بود که بعداً در معاهده نوامبر ۱۸۹۳ م بین امیر عبدالرحمن‌خان و انگلیس به طور دائم از افغانستان جدا و توسط خط دیورند به هند بریتانیایی تعلق گرفت.

مجموع مناطق قبایل آن سوی خط دیورند، از کویته بلوچستان تا دیره جات و پیشاور واز بنو و وزیرستان تا خیبر و چترال، سرزمینی را در بر می‌گیرد که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و بطور خاص در ۱۹۴۷ بعد از به میان آمدن پاکستان از بطن نیم‌قاره هند به نام «پشتونستان» مورد ادعای افغانستان با پاکستان واقع گردید.

همچنان برای آگاهی بیشتر خواننده گان این سطور متن معاهده دیورند را با متون دری و انگلیسی آن در این جا می‌آورم تا شک و تردیدهای ایجاد شده میان مردم در باره این معاهده در خصوص صد

ساله بودن این معاهده و یا آنکه این معاهده تا کدام زمان قابلیت اجرایی داشته و سایر نظریه ها در این راستا برطرف گردد:

موافقتنامه (Agreement) دیورند یا کنوانسیون کابل (Kabul Convention)

میان امیر عبدالرحمان خان، جی، سی، اس - امیر افغانستان و بستگانش از یک سو و سر هنری مورتیمر دیورند، ک.سی، آی. آی، سی. اس. آی - سکرتر خارجی حکومت هند به نمایندگی از حکومت هند، از سوی دیگر به علت مطرح شدن [یک رشته] مسایل در رابطه با حد (frontier) افغانستان به طرف هند، و به علت این که هر دو، عالی جناب امیر و هم حکومت هند خواستار حل این مسایل با تفاهم دوستانه و تعیین حدود ساحه نفوذ خود برای این که در آینده هیچ اختلاف نظری در این زمینه میان دو حکومت متولف رخ ندهد، قرار زیر توافق نمودند:

- ۱ - Frontier یا حد شرقی و جنوبی قلمرو عالی جناب امیر از واخان تا مرز پارس خطی را که در نقشه پیوست موافقتنامه کشیده شده است، تعقیب خواهد نمود.
- ۲ - حکومت هند در سرزمین های واقع در عقب این خط به طرف افغانستان، هیچگاهی مداخله نخواهد نمود و عالی جناب امیر نیز در سرزمین های واقع در عقب این خط به طرف هند، هیچگاه مداخله نخواهند نمود.
- ۳ - حکومت بریتانیا توافق می نماید که به عالی جناب امیر، اسمار و وادی بالای آن را تا چنگ واکذار می نماید. از سوی دیگر، عالی جناب امیر توافق می نمایند که هیچ گاه در سوات، باجور و چترال به شمول وادی ارنوی یا باشگل مداخلت نخواهند کرد. حکومت بریتانیا همچنان توافق می نماید، چنانی که در نقشه مفصلی که از پیش به عالی جناب داده شده، نشان داده شده است، ملک برمل را به

والاشان عالی جناب واکذار نماید و عالی جناب از ادعای خود به بقیه سرزمین وزیر و داور دست می کشند. والاشان عالی جناب همچنان از ادعای خود به چاگی دست بردار می باشند.

- ۴ - خط frontier پس از این، تا جایی که عملی و مطلوب باشد، از سوی کمیسیونرهای (هیات های بلندپایه) مشترک بریتانیایی و افغانی با تفصیل پیاده و نشانه گذاری خواهد شد و هدف هیات ها این خواهد بود که با تفاهم یکدیگر به سرحدی (boundary) موافقت نمایند که با بالاترین دقت ممکن مطابق خط مرزی پیوست نقشه این موافقتنامه، با در نظر داشت حقوق محلی موجود روستاهای متصل به frontier باشد.

۵ - در رابطه به مسأله چمن، امیر از ادعای خود بر پاسگاه های جدید حکومت بریتانیا دست می کشند و به حکومت بریتانیا حق خود را که در آب سرگی تلی با خرید به دست آورده اند، به حکومت بریتانیا می سپارند. بر این بخش frontier خط بر گونه زیر کشیده خواهد شد:

از قله کوه سلسله خواجه عمران - در نزدیکی پشاکوتل که در قلمرو بریتانیا می باشد، خط به گونه بی می رود که مرغه چمن و چشمه شر اوبه را در افغانستان می گذارد و چشمه شر اوبه خط عدل میان قلعه چمن نو و تهانه افغانی مشهور در آنجا به نام لشکر دند می گذرد. سپس، خط حد عدل میان ایستگاه راه آهن و کوه بچه به میان بولدک می رود و به سوی جنوب گشته، شامل سلسله کوه خواجه عمران می شود و پاسگاه گواشه را در قلمرو بریتانیایی می گذارد و راهی را که به سوی شورواوک از جانب غرب و جنوب گواشه می رود، به افغانستان وا می گذارد. حکومت بریتانیا هیچ مداخلتی تا به فاصله نیم میل از این راه نخواهد نمود.

۶ - همه مواد این موافقتنامه که از سوی حکومت هند و عالی جناب امیر افغانستان توافق گردیده است، رهیافت کامل و دلخواه همه اختلاف نظرهای اصولی که در میان ایشان در باره این frontier است، می باشد و هر دو، حکومت هند و عالی جناب امیر بر نامه خود می گیرند که هر گونه اختلافات

در جزییات، مانند اختلافاتی که بر آن در آینده ماموران رسمی مقررہ برای نشانہ گذاری خط boundary خواهند داشت، با شیوہ دوستانہ حل خواهد شد تا برای آیندہ تا جای امکان ہمہ گونه اسباب سوء تفاهمات میان دو حکومت بر داشتہ شود.

۷- [بہ خاطر] رضایت کامل عالی جناب امیر در وفاداری بہ حکومت بریتانیا و آرزومندی ایشان کہ افغانستان را مستقل و نیرومند ببینند، حکومت ہند هیچ اعتراضی بر عالی جناب امیر در باب خریداری و وارد کردن مہمات جنگی [در خاک ہند] نخواہد کرد و این حکومت بہ ذمہ می گیرد کہ در زمینہ بہ وی تا اندازہ بی کمک ہم خواہد نمود. افزون بر این، برای نشان دادن روحیہ دوستانہ شان برای این کہ عالی جناب امیر وارد این گفتگوہا شدہ اند، حکومت ہند بہ ذمہ می گیرد کہ بر آن وجہ عطیہ سالانہ دوازده لک روپیہ کہ کنون بہ عالی جناب پرداخت می گردد، شش لک روپیہ افزود شود.

امضای اچ. م. دیورند
امضای امیر عبدالرحمان خان
کابل، ۱۲ ماہ نوامبر ۱۸۹۳

متن انگلیسی موافقتنامہ دیورند (کنوانسیون کابل)

The Durand Agreement or the Kabul Convention of 1893

Whereas certain questions have arisen regarding the frontier of Afghanistan on the side of India, and whereas both His Highness the Amir and the Government of India are desirous of settling these questions by friendly understanding, and of fixing the limit of their respective spheres of influence, so that for the future there may be no difference of opinion on the subject between the allied Governments, it is hereby agreed as follows:

1. The eastern and southern frontier of his Highness's dominions, from Wakhan to the Persian border, shall follow the line shown in the map attached to this agreement.

2. The Government of India will at no time exercise interference in the territories lying beyond this line on the side of Afghanistan, and His Highness the Amir will at no time exercise interference in the territories lying beyond this line on the side of India.

.3 The British Government thus agrees to His Highness the Amir retaining Asmar and the valley above it, as far as Chanak. His Highness agrees, on the other hand, that he will at no time exercise interference in Swat, Bajaur, or Chitral, including the Arnawai or Bashgal valley. The British Government also agrees to leave to His Highness the Birmal tract as shown in the detailed map already given to his Highness, who relinquishes his claim to the rest of the Waziri country and Dawar. His Highness also relinquishes his claim to Chageh.

.4 The frontier line will hereafter be laid down in detail and demarcated, wherever this may be practicable and desirable, by joint British and Afghan commissioners, whose object will be to arrive by mutual understanding at a boundary which shall adhere with the greatest possible exactness to the line shown in the map attached to this agreement, having due regard to the existing local rights of villages adjoining the frontier.

.5 With reference to the question of Chaman, the Amir withdraws his objection to the new British cantonment and concedes to the British Government the rights purchased by him in the Sirkai Tilerai water. At this part of the frontier the line will be drawn as follows :

From the crest of the Khwaja Amran range near the Psha Kotal, which remains in British territory, the line will run in such a direction as to leave

Murgha Chaman and the Sharobo spring to Afghanistan, and to pass half-way between the New Chaman Fort and the Afghan outpost known locally as Lashkar Dand. The line will then pass half-way between the railway station and the hill known as the Mian Baldak, and, turning south-wards, will rejoin the Khwaja Amran range, leaving the Gwasha Post in British territory, and the road to Shorawak to the west and south of Gwasha in Afghanistan. The British Government will not exercise any interference within half a mile of the road.

.6 The above articles of agreement are regarded by the Government of India and His Highness the Amir of Afghanistan as a full and satisfactory settlement of all the principal differences of opinion which have arisen between them in regard to the frontier; and both the Government of India and His Highness the Amir undertake that any differences of detail, such as those which will have to be considered hereafter by the officers appointed to demarcate the boundary line, shall be settled in a friendly spirit, so as to remove for the future as far as possible all causes of doubt and misunderstanding between the two Governments.

.7 Being fully satisfied of His Highness's goodwill to the British Government, and wishing to see Afghanistan independent and strong, the Government of India will raise no objection to the purchase and import by His Highness of

munitions of war, and they will themselves grant him some help in this respect. Further, in order to mark their sense of the friendly spirit in which His Highness the Amir has entered into these negotiations, the Government of India undertake to increase by the sum of six lakhs of rupees a year the subsidy of twelve lakhs now granted to His Highness.

*H. M. Durand,
Amir Abdur Rahman Khan.*

Kabul, November 12, 1893

عده از مردم افغانستان به این باور اند که موافقتنامه دیورند برای مدت صد سال اعتبار داشته و در سال ۱۹۹۳ تاریخ آن منقضی گشته و از اعتبار ساقط است. اما رویداد های تاریخی بعد از امضای این موافقتنامه بوضاحت میرساند که به نظر دولتمداران انگلیسی هند برطانوی این موافقتنامه تنها تا زمان حیات امیر عبدالرحمن خان اعتبار داشته و با وفات امیر مذکور این موافقتنامه نیز از اعتبار ساقط گردیده است. به همین منظور بعد از جلوس امیر حبیب الله خان پسر امیر عبدالرحمن خان لاردرکزن (Lord Curzon) از ایشان دعوت بعمل آورد تا از هندوستان بازدید کرده و در باره بسا مسایل مورد علاقه با مقامات هند برطانوی ملاقات و گفتگو کنند که مسئله بازنگری موافقتنامه های سرحدی در متن مسایل مورد علاقه انگلیس ها شامل بود. امیر حبیب الله خان مایل سفر به هندوستان نبود و به جواب لاردرکزن پیام فرستاد که نیازی به این سفر نمی بیند زیرا با همه تفاهماتی را که پدر مرحومش با انگلیس ها داشت احترام گذاشته و به آن پابند میباشد. ولی این پاسخ برای انگلیس ها قانع کننده نبوده و وایسرا به سفر امیر حبیب الله خان تأکید بیشتر کرده و به جانب افغانی خاطر نشان کرد که توافقات ایشان با شخص امیر عبدالرحمن خان بوده و تنها در طول حیات وی اعتبار داشت و اکنون امیر جدید باید این موافقتنامه ها را تجدید کند. و برای اینکه امیر حبیب الله خان را تحت فشار قرار داده تا این توافقات را مجدداً تأیید و امضاً کند ارسال مبلغ مقرر ۱/۸ میلیون روپیه هندی اجازه ترانزیت جنگ افزار به افغانستان از راه هندوستان که در موافقتنامه دیورند درج شده بود را قطع کرد. این هم به این منظور که توافق ارسال پول ترانزیت هم در در موافقتنامه دیورند درج بود که با وفات امیر عبدالرحمن خان فسخ شده است.

عده هم ادعا دارند که موافقتنامه دیورند با زور و فشار بر امیر عبدالرحمن خان تحمیل گردیده است و این معاهده تحمیلی است. در حالیکه امیر عبدالرحمن خان پس امضای موافقتنامه دیورند در حالیکه شخص هنری تیمور دیورند هم حضور داشت درباریانش را در یک مجلس بزرگ دعوت کرده ضمن

سخنرانی مفصل در باره توافقات انجام یافته برای حل و فصل مسایل سرحدی با انگلیسها چنین بیان داشت: "سایر ملل امور خویش را منظم کردند الا افغانستان. چهارده سال است که من مصروف اصلاحات ام. هر ملتی در مقابل دشمنان خود دوستانی دارد. مگر افغانستان. امروز ما نیز دوست لایق و شریک در سود و زیان خود یافتیم و لازم دیدم که حدود بین طرفین معین و اختلافات جزئی رفع گردد. من با دولت انگلیس سخن گفتم و حدود شمالی مملکت شما را بواسطه او با دولت روس تعیین نمودم، همچنین حد بندی مغرب مملکت شما را با دولت ایران نمودم و اندک اشتراک سرحدی که با دولت ختای (چین) داشتیم، به نامه و پیام معین گردید. ... ولی پس ازین ترک کینه کردیم ... دولت انگلیس هیچگاه از فاصل سرحد به این سو تخطی نخواهد کرد. من هم وثیقه یی به او دادم که از جانب دولت در برابر مستقلة افغانستان تجاوز متصرفانه به عمل نخواهد آمد ... سر هنری دیورند نیز ضمن تأکید سخنان امیر گفت که این سخنان سرپا حقیقت است که ما در سود و زیان هم شریکیم. اکنون که مسأله سرحد فصل شد، امیدواریم که روز به روز دوستی و دلگرمی زیادتر شود."

امیر حبیب الله خان با آنکه حاضر نشد تا به هندوستان سفر کند اما موافقه کرد تا وزیر دولت در امور خارجی بریتانیا در هندوستان آقای لویی دین (W.Dane Louis) را در کابل بمنظور گفتگوی حضورش بپذیرد و در نتیجه گفتگوهای دو طرف بلاخره بتاريخ ۲۱ مارچ سال ۱۹۰۵ موافقتنامه جدید را غرض تأیید تمام تعهدات قبلی ذکر شده در موافقتنامه دیورند را به شمول مبلغ ۱/۸ میلیون روپیه هندی حق ترانزیت و ارسال قرضه های قبلی تأیید گردید. امیر حبیب الله خان در این موافقتنامه که بنام موافقتنامه (دین - حبیب الله) مشهور است چنین تعهد سپرده است:

"من اعلیحضرت امیر حبیب الله بدین وسیله توافق مینمایم که در امور مهم اساسی و فرعی مندرج موافقتنامه خط دیورند در رابطه با امور داخلی و خارجی و سایر تفاهماتی که اعلیحضرت پدر مرحوم من با حکومت اعلی بریتانیا منعقد نموده و مطابق به آن عمل کرد، من هم مطابق به آن موافقتنامه

عمل نموده ام، عمل مینمایم و عمل خواهم کرد، و من در هیچ معامله یا پیمانی آنها را نقض نمی نمایم." یعنی اینکه این موافقتنامه تا زمان درگذشت امیر حبیب الله خان سال ۱۹۱۹ یعنی تا جنگ سوم افغان و انگلیس اعتبار داشت که بعد از جنگ سوم افغان و انگلیس یک هیئت عالی رتبه افغانستان تحت ریاست علی احمد خان به راولپندی رفته و بتاريخ ۸ اگست سال ۱۹۱۹ میلادی معاهده صلح را با نماینده گان دولت بریتانیا به امضا رسانیدند، که بر اساس این معاهده دولت بریتانیا استقلال افغانستان را برسمیت شناخت ولی انگلیسها در این معاهده افغانستان را متجاوز خواند و همچنان تمام موافقتنامه های طرف انگلیس را با امرای قبلی افغانستان به شمول پرداخت سالانه ۱/۸ میلیون روپیه هندی حق ترانزیت را فسخ اعلام کرد و در باره مشروعیت خط دیورند در ماده پنجم این معاهده چنین توافق کردند:

"دولت افغانستان سرحد هند و افغان را همانطوریکه توسط امیر مرحوم (حبیب الله خان) پذیرفته شده بود میپذیرد." به این ترتیب تعیین حدود سرحدات افغانستان با هند تذکر یافته در معاهده دیورند از قید زمان حکمروایی امرا و سلاطین افغانستان خارج و مشروعیت آن بوسیله حکومت دو کشور افغانستان و بریتانیا بطور دائمی تسجیل و تأیید گردید.

همچنان جانب انگلیسی طی این معاهده متعهد شدند که اگر دولت افغانستان با رفتار نیک خویش در برابر دولت برتاتیا در جریان شش ماه دوره امتحانی حسن نیت نشان دهد، دولت برتاتیا برای برقراری مناسبات سیاسی دوستانه هیئت مجددی را به افغانستان اعزام میدارند و همان بود که در جنوری ۱۹۲۱ هنری دابس (Henry R.C. Dobbs) نماینده فوق العاده بریتانیا به کابل آمد و معاهده جدیدی برای برپایی مناسبات سیاسی تجارتي میان دولتین انگلیس و افغانستان با امضای نماینده دولت انگلیس دابس و نماینده دولت افغانستان محمود طرزی بتاريخ ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ در

کابل به امضای رسید. گرچه این معاهده صلح راولپندی مورخ ۸ اگست ۱۹۱۹ را منسوخ اعلام کرد اما در باره سرحدات افغانستان معین شده در معاهده دیورند در ماده دوم این معاهده جدید چنین قید کردند:

" دو طرف مرز هند و افغان را همانطوریکه از سوی دولت افغانستان در ماده پنجم معاهده ۸ اگست ۱۹۱۹ منعقد راولپندی پذیرفته شده بود، متقابلاً میپذیرد "

قابل یاد آوری است که در ماده چهاردهم معاهده سیاسی - تجارتي ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ منعقد کابل همچنان به حکومت هردو کشور صلاحیت داد تا در صورت اعتراض به مفاد این معاهده طرفین میتوانند در ظرف سه سال طی یادداشت رسمی آنرا فسخ کنند. برای آگاهی بیشتر خواننده گان این سطور متن ماده چهاردهم را می آوریم:

" مواد این معاهده از تاریخ امضای آن نافذ گردیده، و از همان تاریخ تا سه سال دوام می نماید. هرگاه هیچ یک از دو طرف، دوازده ماه پیش از پایان سه سال متذکره، طرف دیگر را از تصمیم خود مبنی بر فسخ آن آگاه نسازد، معاهده مرعی الاجرا می باشد الی اختتام یک سال پس از همان تاریخی که یکی از دو طرف آنرا فسخ نموده باشد. "

شاه و طندوست، ترقی پسند و محصل استقلال افغانستان امان الله خان در زمان زمامداری اش هیچگاهی این معاهده را فسخ نکرد زیرا او و مشاوران و طندوستش بخوبی میدانستند که دشمنی با امپراطوری انگلیس عواقبی ناگواری را برای کشور و مردم ما ببار می آورد و از طرفی دیگر اداره مناطقی که در طول صدهای فراوان هست و بود کشور ما را بلعیده و هیچ سودی از آن نبرده ایم چه دردی ما را دوا خواهد کرد. در زمان حکومت محمد نادر خان طی یک یادداشت دیپلماتیک میان شاه ولی خان وزیر مختار حکومت افغانستان و آرتور هندرسن (Arthur Henderson) وزیر خارجه بریتانیا بتاريخ ۶ جولای ۱۹۳۰ که در ماده دوم آن چنین آمده بود: " در پاسخ به یادداشت شما من

نیز افتخار دارم تا رسماً ضبط نمایم که درک ما نیز همین است که این دو معاهده ۱۹۲۱ و معاهده جون ۱۹۲۳ دارای اعتبار تام بوده و کاملاً مرعی الاجرا اند. "

بعد از تجزیه کشور هند و ایجاد کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷ حکومت افغانستان از هند برطانوی خواست تا برای ایجنسی ها یک سال مهلت داده شود تا در باره سرنوشت شان در پیوستن و نیوستن شان به پاکستان تصمیم اتخاذ کنند، ولی حزب مسلم لیک طراح ایجاد پاکستان و انگلیس ها این خواست حکومت افغانستان را نپذیرفته و بسوی انتخابات و همه پرسی میان مردمان ایجنسی ها رفتند، که با وصف کار توضیحی و تشویقی حکومت افغانستان و تحریم قطعی بزرگترین و موثرترین سازمان سیاسی پشتون ها یعنی جمعیت خدایی خدمتگار تحت رهبری خان عبدالغفار خان و جمعیت رضاکاران زلمی پشتون پنجاو پنج درصد باشندگان ایجنسی ها به پیوستن به پاکستان رای دادند. مراد از بیان این سیر تاریخ، جدال ها، جنگ و گریز ها، تمهیدات، تعهدات و توافقات در قبال معضله سرحدات شرقی و جنوبی ما با پاکستان این است تا ذهن خواننده گان این سطور را در زمینه روشن ساخته تا بتوانند به دسایس و جنگ افروزی های بعدی در این باره را که کشور ما را تا پرتگاه امحا و نابودی کامل کشانیده و صد ها سال از کاروان مدنیت و پیشرفت بازمانده بصورت منطقی داوری کرده و منافع علیای ملی را تشخیص داده بتوانند.

از این زخم خون چکان و پیش زمینه های آن صد ها سال سپری شده که در سیر این حوادث صدها هزار انسان بیگناه ما کشته و قسمت اعظم هستی مادی و معنوی ما نابود گردیده است و دشمنی کشور همسایه ای را بجان خریدیم که از تأسیس اش هنوز چند دهه انگشت شمار نمیگذرد ولی با درایت و مدیریت موثری که داشته است توانسته جهان را به این اقناع برساند تا از موقفش در قبال ادعای

افغانستان مینی بر تردید بر خط دیورند در تمام محافل بین المللی و نشست های سازمان ملل متحد حمایت بیدریغ کرده و افغانستان پیوسته به انزوا کشیده شود. در سپتمبر سال ۱۹۴۷ عبدالحسین خان عزیز نماینده فوق العاده افغانستان در سازمان ملل متحد بر علیه عضویت پاکستان در سازمان ملل متحد رای داد ولی چون جو بین المللی خلاف ادعای افغانستان سیر داشت بنا در اکتوبر همان سال نامبرده رای منتفی خود را پس گرفت و به این ترتیب افغانستان با کشور نو تأسیس پاکستان به سطح سفارت روابط دیپلماتیک تأمین کرد. همچنان ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۴۷ در دوران جنگ سرد به منظور جلوگیری از نفوذ شوروی یا کمونیزم پیشنهاد تأسیس پیمان های بغداد، سیتو و سنتو را در ساحات حوزه نفوذش یعنی شرق میانه، خلیج فارس و بحر هند ارائه داد که در سال ۱۹۵۵ حین عضویت اش در سازمان سنتو Central Treaty Organization با وصف آنکه پارلمان افغانستان در سال ۱۹۴۹ بطور یکجانبه معاهده دیورند را ملغی اعلام کرده بود، خط دیورند را مرز بین المللی افغانستان با پاکستان اعلام کرد. همچنان با وصف پیشنهادات موکد و مکرر نماینده گان دولت افغانستان در کنفرانس های کشور های اسلامی منعقد شده شهر لاهور پاکستان ۱۹۴۷ و کنفرانس کشور های غیر متعهد یا عدم انسلاک منعقد الجزایر ۱۹۷۳ برای شامل ساختن "حق خود ارادیت خلق های پشتون و بلوچ" در اجندای این جلسات هیچگونه موفقیت را در موجودیت رهبران پر آوازه آنزمان چون جواهر لعل نهرو، جمال عبدالناصر، مارشال جوزف پروزیتیتو و احمد سوکارنوبدست نیاورد و تا کنون هیچ کشوری از موقف افغانستان در این زمینه حمایت نکرده است.

محمد داود خان هم در زمان صدارت اش ۱۹۵۳ - ۱۹۶۳ و هم در زمان ریاست جمهوری اش بحیث اولین رئیس جمهور جمهوری افغانستان ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸ در تحت افکار ناسیونالیستی بسیار مصمم بود تا حمایت هند و اتحاد شوروی را بدست آورده سازوبرگ نظامی و دفاعی کشورش را تحکیم بخشیده و پاکستان را تحت فشار مضاعف قرار دهد به این منظور اومسله را به لویه جرگه مطرح کرده و اجازه خریداری سلاح و مهمات نظامی را از هر کشوری که باشد بدست آورد چون ایالات

متحده امریکا و غرب حاضر نبودند برای دشمن پاکستان اسلحه بفروشند بنا او به اتحاد شوروی غرض خریداری تسلیحات نظامی و تحکیم سیستم دفاعی کشور مراجعه کرد و این مراجعه فرصت طلایی را برای تحقق استراتژی های روسها در منطقه فراهم کرد و در شرایط آزمای جو جهانی که اتحاد شوروی داعیه دار جنبشهای ضد استعماری رهایی بخش ملی بود، شعار رهایی خلقهای پشتون و بلوچ از تأثیرات استعمار بهترین گزینه برایشان محسوب میگردد و به همین ترتیب در ورای تحکیمات نظامی و دفاعی محمد داود خان روسها با اعزام متخصصین نظامی و تربیت کادر عسکری راه های نفوذش را در همه عرصه ها اعم از ملکی و نظامی باز و تأثیر گزار در سیاست های داخلی و خارجی افغانستان گردید که کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (۱۶ جولای ۱۹۷۳) و هم در کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ (۲۷ اپریل ۱۹۷۸) صریحاً این نقش را به بیان میگردد، که در آخرین تحلیل محمد داود خان این زمامدار وطن دوست و ترقی پسند به این حقیقت پی برد که شوروی ها برای رسیدن به اهداف شان در قبال حریف جهانی اش این سیاست ها و اقدامات تحریک آمیز را بر علیه پاکستان مدیریت میکنند در حالیکه آنها میتوانند بحیث فاتح بی مثال جنگ جهانی دوم در زمان تأسیس کشور پاکستان با استفاده از نفوذ و اعتبار بین المللی اش مسئله خط دیورند و مسئله پشتونستان و بلوچستان را به آسانی و بی درد سر حل و فصل کنند، که نکردند زیرا برای سیاست های بعدی شان به آن نیازمند بودند. همان بود که با میانجگری عربستان سعودی و ایران راه تفاهم و مذاکره را با پاکستان اتخاذ کرد و طی دید وادید ها با ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان توانستند اساس روابط حسن همجواری با یکدیگر را بنیاد گذارند، آنها به این نتیجه رسیدند که مبارزات و فعالیت های سیاسی پشتون ها و بلوچ های پاکستان یک مسئله داخلی پاکستان بوده و رهبران این جنبشها هرگز خواهان تجزیه پاکستان نبوده بلکه در رعایت قانون اساسی پاکستان خواهان امتیازات بیشتر سیاسی

در ساختار پاکستان میباشند. آنچه را که امروز رهبران پشتون ها به صراحت لجه اعتراف میکنند. به قول دکتور شیرزوی که در زمان سفر محمد داود خان به پاکستان سفیر افغانستان در اسلام آباد بود در مراسم یادبود از خاک سپاری مجدد محمد داود خان در سال ۲۰۰۹ در لندن بیان داشت، " در آنزمان ذوالفقار علی بوتو که داود خان را پدر خطاب کرد در اخیر سفر ضمن بیانیه در حضور تمام وزرای کابینه اش اظهار داشت که " پدرم (داود خان) هر فیصله یی که برای رفع اختلافات میان دو کشور بکنند من آن را قبول میکنیم و متیقم که او هرگز راضی نخواهد گردید که پسرش را در برابر ملتش کم بیاورد." که اگر سیاست گزاران بعدی این مامول را انکشاف و توسعه میدادند احتمالاً ما اکنون موقعیت کاملاً متفاوتی در منطقه و جهان میداشتیم ولی متأسفانه با اشغال افغانستان بوسیله اتحاد شوروی و طرح شعار های جهاد و مقاومت در برابر تجاوز روسها برای پاکستان فرصت های طلایی را فراهم ساخت تا با استفاده از کمکهای بین المللی خاصاً ایالات متحده امریکا، کشور های عربی و کشور های اروپای غربی استراتژی بسیار درازمدتی را برای حصول موقعیت عمق استراتژیک در افغانستان و ساحه مطمئن برای تمرینات نظامی و آماده سازی جهادیون کشمیر طرح و عملی کند که پروژه های آوردن مجاهدین افغان در صحنه سیاسی افغانستان و طالبان و مدیریت بحران افغانستان و دست بالایش در مسایل افغانی حکایت گردسترسی پاکستان به این استراتژی میباشد. گرچه بعد از ۱۱ سپتمبر ۲۰۱۱ و اشغال افغانستان از جانب ایالات متحده امریکا تا حدودی جابجایی مدیریت بحران را به نفع استراتژی های ایالات متحده امریکا تغییر داده است ولی سیاست گزاران و دولت مداران افغان نتوانستند از این فرصت ها برای نیل به منافع ملی کشور بهره جسته و یکبار برای همیشه این زخم خونین را جراحی قطعی میکردند و هزاران حیف که سیاست گزاران و دولت مداران ما در تحت فشار و سایه شوم سیاست های طرح شده در خارج از مرز های افغانستان با کتمان حقایق و نپذیرفتن خط دیورند بحیث مرز بین المللی و شناخته شده افغانستان - پاکستان و جلوگیری از یک گفتمان ملی در این زمینه مسئله را به یک تابو تبدیل کرده و مسئله خط دیورند را به

چنان یک ارزش بزرگ ملی تبدیل کرده اند که میلیون ها انسان این سرزمین را و تمام دارایی و هستی این کشور را قربان کرده ولی در باره آن حتی یک جمله هم بزبان نمی آورند. تا کنون بخاطر این تابوی شوم چندین بار تمامیت ارضی کشور ما در معرض تهدید مستقیم قرار گرفته و حتی سرحدات جدید خط کشی شده و پول جداگانه انتشار یافته است و منطقه را چنان بحرانی فراگرفته است که حتی در مدیریت آن قدرت های بزرگ هم اکنون ضعف نشان میدهند. صدور تروریزم از پاکستان و حاشیه های سرحدی افغانستان و پاکستان و مناطقی که افغانستان حاضر نیست آنرا سرحد رسمی بشناسد امروز به معضله بزرگ بین المللی تبدیل شده که افغانستان یکجا با پاکستان و قدرت های بزرگ جهان در این معضل سهم مساوی دارند، این مسئولیت بزرگ تاریخی است.

با ارائه معلومات که در بالا ذکر کردم ادعا هایی مبنی بر تحت فشار قرار داشتن امیر عبدالرحمن خان از جانب امپراطوری بریتانیا در زمان عقد این معاهده کاملاً منتفی گردیده زیرا همانطوریکه برای روسها سواحل شمال دریای آمو مناطق مطمئنی برای دفاع استراتژیک تشخیص گردیده بود برای انگلیسها هم گذرگاه های خیبر بروخیل، چترال، کرم، گومل و بولان استراتژیک ترین نقاط دفاعی تشخیص داده شده بود، همچنان امیر عبدالرحمن خان هم خواستار همان ساحه نفوذ بود که بتواند حاکمیتش را تأمین کند. او در میان پادشاهان افغانستان یکی از محدود رهبران افغانستان بود که حاکمیتش در سراسر قلمروش تأمین بود.

همچنان ادعا میگردد که خط استعماری بوده و قبایل پشتون را دو پارچه کرده است، در حالیکه این حقیقت ندارد، از یکطرف این خط بیشتر به عامل جیو پولیتیک متکی است تا عامل قومی و اتنیک و از طرف دیگر اگر این خط در هر کجایی غیر از ساحات مندرج در عهدنامه دیورند هم میگذشت حتماً واحد های قومی و نژادی را از هم جدا میساخت. نگاه اجمال و مطالعه خطوط سرحدی کشور های جهان این را بوضاحت میرساند که کمتر کشوری را در جهان میتوان سراغ کرد تا مردمان و باشند

گان سرحدی علایق مشترک نژادی، قومی و فرهنگی با هم نداشته باشند که بوسیله خطوط سرحدی از هم جدا شده اند. عده ممکن از روی بی اطلاعی در این زمینه وعده هم احتمالاً بنا بر دستور مغرضین اجنبی و عده هم از علاقه مفرط خواب یک افغانستان بزرگ که سرحدات شرقی و جنوبی اش اتک و بندر گوادر باشد را میبینند، اینکه خط دیورند را ما قبول نداریم چنین افاده را مستقیم و غیر مستقیم میرساند که کشور پاکستان تجزیه شده تمام ایالت هایش به جز پنجاب به افغانستان تعلق بگیرد، اگر با عقل سلیم بیاندیشید آیا چنین چیزی عملی و ممکن است؟ چطور امکان دارد ما به حیث یک کشور منزوی، ضعیف و بی دفاع که قدرت دولتی را در پایتخت کشور خویش تمثیل کرده نمیتوانیم سه ایالت و یک اداره فدرال قبایلی یک کشوری را که از قدرت بزرگ تهاجمی و دفاعی برخوردار بوده و به رغبت جامعه بین المللی صاحب سلاح اتمی میباشد غصب کنیم؟ چرا ما ورهبران و سیاسیون ما نمیتواند همه مردم را به این امر ملتفت سازند که عنوان کردن خط دیورند پیوسته برای ما و کشور ما حیثیت انتحار و خود کشی را داشته است؟

اما بنا بر اینکه موضوع خط دیورند به یک تابو غیر قابل بحث و گفتگو تبدیل شده هیچ رهبر، هیچ حزب سیاسی، هیچ مقام مسئول و کوتاه سخن هیچ افغانی بخود اجازه نمیدهد تا در این باره ابراز نظر کند و آخر الامر از مسئولین کشور بپرسند که تا کی کشور تان را در یک جنگ اعلام نشده با پاکستان قرار داده و مردم تانرا در زیر حملات خونبار جنگ اعلام نشده غرقه در خون نگهمیدارید؟ بر علاوه تحت این بهانه و نبود سرحدات کنترل شده افغانستان آماج تهدید مافیای بین المللی در عرصه های مواد مخدر (تحت عنوان جداگانه توضیح گردیده است)، سنگهای قیمتی، معادن، جنگلات - چوب و چهار تراش، مواشی، انرژی و مواد غذایی قرار گرفته و هر روز ثروت عظیمی از این کشور در زیر سایه جنگ و نا امنی بوسیله همین مافیایی ها از کشور خارج میگردد. چون مرز معین و رسمی وجود ندارد بنا مسئله اسکان کوچی ها که یکی از معضلات بسیار اهم سیاسی و اجتماعی کشور ما میباشد لاینحل باقیمانده و پاکستان مدیریت این موضوع را در دستان خویش محکم نگهداشته و بحیث یک

پروژه سیاسی، اجتماعی و استخباراتی هر از گاهی برای تشدید بحران های قومی از آن بهره برداری میکند.

سیاست کاران و پالیسی سازان ما باید به این بیاندیشند که یکی از عوامل اساسی باز دارنده وحدت ملی در کشور و نبود اراده واحد ملی در برابر تجاوز خارجی همانا نبود مرز معین و مشخصی با پاکستان میباشد، چرا به این مسئله بها داده نمیشود؟ اکنون بصورت قطع لازم است تا با اراده همه مردم افغانستان سیاسیون و دولت مداران ما با اراده و شهامت بزرگ ملی و سیاسی موضوع خط دیورند را در گام نخست به بحث مراجع اکادمیک و تحقیقاتی قرار داده و نتیجه گیری ها به بحث همگانی همه مردم گذاشته شود و در جریان این سلسله با حمایت مراجع بین المللی، اداره ملل متحد، سازمان کشور های اسلامی، سازمان اتحادیه همکاری های کشور های جنوب آسیا (سارک)، اتحادیه اروپا، اتحادیه همکاری های شانگهای و دول و کشور های مؤثر در مسایل منطقه، افغانستان و پاکستان از طرق دیپلماتیک این موضوع را با پاکستان در میان گذاشته و توپ را در میدان سیاسی و اجتماعی پاکستان انداخته و بوسیله یک تیم مجرب، کاردان، متخصص و با درایت سیاسی و اداره در چوکات وزارت خارجه و یا هم تحت نظر مستقیم رئیس جمهور کشور مدیریت گردد، از اینجا میتوان از یکطرف راه را برای یک صلح پایدار و تخفیف تشنج در منطقه هموار کرد و از طرف دیگر در موقعیت موجود وضعیت بین المللی در قبال افغانستان احتمال برآورده شدن هدف استراتژی یک افغانستان یعنی راه یافتن برای تجارت و تبادل اموال از طریق بحر هند نیز میسر خواهد گردید. ما از اسناد تاریخی در قبال خط دیورند میتوانیم این بهره برداری را داشته باشیم که در تمام معاهدات از دادن امتیاز راه ترانزیتی به بحر هند یا بندر کراچی تذکار یافته است، البته که این یک امتیاز است در درون ساحه حاکمیت ملی و تمامیت ارضی یک کشور دیگر و میتوان از طریق تفاهم، گفتگو، اعتماد

سازی و بهبود روابط دوکشور به جانب مقابل آنرا قبولاند. در این قسمت جادارد توضیح دهم که جهاد سازی، طالب سازی، القاعده سازی و داعش سازی ها و تفکر پان اسلامیزم استراتژیست ها و نظامیان پاکستانی بر علیه افغانستان اکنون تأثیرات برگشت هم پیدا کرده است زیرا این جهاد گران و سربازان مسلمان در داخل کشور خودشان پاکستان هم خواهان تأسیس سیستم طالبانی و امارات اسلامی بدون سرحد بوده که با سیاست های موجود پاکستان در تقابل قرار گرفته که تاکنون باعث بروز برخورد های مسلحانه در درون پاکستان گردیده است و اشاره هایی هم از پشتیبانی ارتش پاکستان را نیز در قبال خویش داشته است، که اراده دارم این موضوع را در مبحث جداگانه به بحث گرفته توضیح دهم. در غیر آن این سیاست منطقوی افغانستان و تابو سازی مسایل سرحدی با پاکستان که ریشه های اصلی بحران را در کشور و منطقه ما تشکیل میدهد باعث میگردد تا مانند گذشته از میان مردم ما قربانی گرفته و تمام هست و بود جامعه ما به تاراج برود و در دراز مدت ما را مجدداً منزوی ساخته و موجودیت حدود ارضی افغانستان هم تهدید گردد و پاکستان یکسره از همه رویداد ها و پیشامد های هفت دهه اخیر نفع برده و همه آن عناصری را که حکومت های افغانستان بالایشان سرمایه گذاری های بزرگی را انجام دادند با دادن امتیاز نام ایالت پشتونخواه تمام و کمال در دست خود و منافع پاکستان قرار دادند، نه اینکه این عناصر قبلاً در خط مقابل منافع پاکستان قرار داشتند. بایست هرچه زودتر ذهنیت تقدیس خط دیورند بوسیله اطلاع رسانی شفاف در این باره برای مردم و سیاستگذاران افغانستان، ایجاد کانون های بحث، تبادل افکار و گفتمان های سیاسی و اجتماعی در و رای منافع ملی کشور، زودده شود و مردم باید آگاه شوند که همه این مصیبت ها، بلا ها و آفات جنگ، برادر کشی، تاراج، مهاجرت و بی خانمانی، افتراق های ملی و مذهبی، اعتیاد و تولید مواد مخدر و فساد در کشور ما به همان مقداری که ریشه در نا فهمی ها، کج فهمی های مردم ما دارد به همان اندازه ریشه در سیاست های نادرستی که دوراندیشانه منافع ملی را در نظر نداشته و هم یک تعریفی دقیقی از منافع ملی در تمام شنون زنده گی و روابط بین الدول و همسایگان نداشتیم،

سیاست ها و پالیسی های ما بیشتر بر پایه منافع کشور های خارجی که در مقاطع معین تاریخی بنابر لزوم دید و ضرورت استراتژی هایشان خود را کشور دوست مامعرفی و قلمداد کردند طرح و تدوین گردیده است و همین هم باعث گردیده تا فضای بی اعتمادی منطقوی ایجاد شده و کشور های همسایه برای اطمینان تحکیم قدرت دفاعی شان وضع داخلی ما را بحرانی و بحرانی تر ساخته اند تا ما حمایت کننده گان بین المللی ما را در درون کشور در حالت تدافعی قرار داده و روز تا روز این عدم تعادل قدرت دفاعی کشور ما با همسایگان کشور های همسایه را در قبال افغانستان آزمند تر ساخته و سیاست های تحمیلی شان بالای ما تا سرحد عمق استراتژییک افزون و افزون تر میگردد. برای برون رفت از این منجلاب های سیاسی، اجتماعی و نظامی باید درک همه مردم ما خاصاً سیاست مداران، رهبران دولتی و احزاب سیاسی از منافع ملی معین گردد و منافع ملی ما تعریف مشخص یابد، راه سالم دولت – ملت با اقتدار از طریق اعتماد همگانی و سرتاسری در کران تا کران کشور تأمین گردد، دیگر تابو ها و تأثیرات آن از سیاست های رسمی کشور کاملاً زودده شود، نباید به این تابو های ذهنی گرانه چون خط دیورند و تابو های همسان اجازه داد که همه کشور به پیش قربانی شود ولی هنوز هم شکمش از خون افغان سیراب نگردد، دیگر ما نباید هنوز هم قربانی مرز بندی های بازی بزرگ امپراطوری های روس و انگلیس قرن نهم باشیم، هکذا امروز اتحاد شوروی منحیث حافظ و حمایت کننده (جنبش های رهایی بخش ملی) هم وجود ندارد و میراث دارش جمهوری فدراتیف روسیه بنابر استراتژی های سیاسی و دکتورین نظامی اش در مناسبات بین الدول دیگر این وظیفه را عهده دار نیست، بنا تا کی این زخم خونین را تخریش کرده و بهترین فرصت ها را از دست داده و سرنگونی خویش را مشاهده کنیم.

اگر حکومت افغانستان با درایت سیاسی و مدیریتی بتواند در قدم نخست جامعه بین المللی، شورای امنیت سازمان ملل متحد و سازمانهای با اعتبار جهانی را به این باور برساند که تشکل، تعلیم، تربیه، تجهیز، پناه دادن و کسب طالبان، القاعده و داعش در قلمرو پاکستان نه تنها امنیت را در افغانستان تهدید میکند بلکه امنیت منطقوی و جهانی را تهدید کرده و به مخاطره انداخته است و با افزایش نگرانی های کشورهای آسیای میانه، ایران، چین و جمهوری فدراتیف روسیه صلح و امنیت در منطقه تخریب شده و این امر بهانه ای بدست این کشور ها میدهد غرض مداخلات آشکار و پنهان شان در امور کشور ما که این امر صلح جهانی را به مخاطره می اندازد، و در گامهای بعدی با همان درایت در پرتو منافع ملی بتواند مسله سرحدات را با پاکستان همانطوریکه در بالا اشاره کردم این بهانه را از پاکستان سلب کند و روابط حسنه حسن همجواری را جایگزین آن گردانند، هر دو کشور به این باور برسند که دشمنی و رویارویی برای هر دو کشور خاطرات تلخی را برای مردمان شان میراث گذاشته که با تفاهم و روابط حسنه و برادرانه میتوان آنرا دگرگون کرد در این صورت دیگر دلیلی برای تجاوز و مداخله برای پاکستان باقی نمیماند همچنان هر دو کشور با ضمانت بین المللی متعهد گردند که فعالیت مخالفین مسلح و خشونت افروز یکدیگر را در قلمرو شان اجازه ندهند و متعهد گردند که در قلمرو شان هیچنوع فعالیت تخریبکارانه علیه یکدیگر را اجازه ندهند. در عوض با مدیریت سالم، منطقی و با درایت روابط با همسایگان منجمله پاکستان در پرتو منافع ملی میتوانیم راه ترانزیتی به بحر را هم برای رشد اقتصاد کشور ضمانت کنیم.

برای ایجاد دولتی که بتواند این پرابلم های عدیده را که در این نوشتار از آن ذکر بعمل آوردیم مهار کرده و بحرانی بزرگی را که کلید حل آن هم اکنون در دستان پاکستان و مخصوصاً سازمان استخبارات نظامی آن میباشد بصورت موفقیت آمیز مدیریت کند لازم است تا از طریق تیم های متخصص و مدبر اداره چی، جامعه شناس، سیاستمدار، حقوق دان، کارآگاهان نظامی - امنیتی - دفاعی - کشفی و مجاری دیپلوماتیک تمام تدابیر و امکانات را بخرچ داده تا این دولت مقتدر بتواند با تدبیر کلید این

بحران را بدست خود گیرد، اگر دست بیگانه و عمال داخلی اش از گوشه و کنار کشور و اهرم های اقتصادی کوتاه گردد به یقین به همان تناسب اقتدار دولت در محلات تأمین میگردد، نباید دولت به خلا قدرت در محلات تن دهد باید جاییکه از وجود دزدان، رهنان، طالبان، داعشیان و قاچاقبران تخلیه و پاکسازی میگردد سریعاً نیرو های دولتی و ارگانهای اداره دولت جابجا گردد. توسعه ارگانهای ادارات پاسخگو و کارآ دولت در محلات، ارگانهای تعمیر و تأمین دیموکراسی در سرتاسر کشور و بلند بردن نقش و اشتراک فعال مردم محل در این ارگانهای کلید حل بسیاری از معضلات و چالش ها در راه ملت و منافع ملی میباشد. اشتراک و فزونی نقش مردم در مسایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دولت و اداره کشور مشروعیت بیشتر دولت را در میان مردم تضمین میکند همچنان توزیع عادلانه قدرت و ثروت جامعه در میان همه مردم مشروعیت دولت را صحه گذاشته، اعتبار دولت را بیشتر ساخته و بحران اعتماد را در جامعه از بین میبرد. ماکس وبر دولت مدرن ملت را متشکل از ارگانهای سیاسی، اداری و امنیتی میداند که حق استفاده انحصاری از زور مشروع بر مردم را در سرزمین معین دارا میباشد. که با ایجاد ادارات قانون گزاری، تطبیق و تحقق قانون در محلات، برقراری نظم و امنیت در سراسر کشور، اداره قضایی سالم برای حل اختلافات مردم و انسجام امور برای اتحاد همه مردم این دولت ها را از دولت های خود کامه و مستبد متمایز میگرداند. باید متذکر شد که در هیچ کشوری در دنیا هویت ملی قبل از تأسیس دولت ملی بوجود نیامده است بناً اکنون دولت مردان افغانستان، جامعه مدنی، سازمانهای سیاسی و اجتماعی، اتحادیه های صنفی، جوانان، زنان، کشاورزان، اهل کسبه و در یک کلام همه مردم افغانستان در گام نخست دست بدست هم بدهند و از یک حکومت مقتدر که توان حکمروایی در سراسر کشور را داشته باشد حمایت کنند، یک حکومت مقتدر

میتواند امنیت را در سراسر کشور تأمین کند، در صورت تأمین امنیت در سراسر کشور ما همه به همه آزادی های خویش نایل میگردیم یا در بدترین حالت میتوانیم در یک فضای امن برای رسیدن به همه آزادی ها و اهداف اجتماعی، سیاسی و صنفی خویش از همه شیوه های مبارزه مسالمت آمیز استفاده کرده و خود را به منزل مقصود برسانیم و به این ترتیب چون ملت مترقی و سربلند از هویت بزرگ ملی برخوردار شویم.

در کشوری چون افغانستان که بحران های عمیق اجتماعی را پشت سر گذاشته لازم است تا دولت مداران ما با دقت بیشتر به اشتراک همه مردم در اداره کشور و توزیع عادلانه قدرت و ثروت کشور در میان ملت بصورت یکسان توجه داشته باشند. در غیر آن مثل همیشه دولت ها شکند و آسیب پذیر بوده و پروسه ملت شدن به درازا کشیده و با عدم اشتراک مردم در ساختار های اداره بی ثباتی، ملوک الطوائف و بی نظمی در کشور حکمفرما بوده و آب به آسیاب دشمن ریخته و کفاره آنرا مردم ما به قیمت جانهایشان میپردازند.

تجربه بما بوضاحت نشان داد که هیچ کشوری در جهان برای ما صلح و آرامش به ارمغان نمی آورد، بر عکس همه برای منافع خود و کشور هایشان تا کنون فقط جنگ، برادر کشی و ویرانی مادی و معنوی را به کشور ما به ارمغان آورده اند، یونانی ها، مغول ها، عرب ها، فارس ها، انگلیس ها، روس ها، پاکستانی ها، امریکایی ها و دیگران همه و همه با با ورود شان در کشور ما جنگ را با خود آورده اند همه شان تنها استراتژی های حمله به کشور ما برای دستیابی به منافع خودشان را داشته اند و هیچکدام شان در باره عواقب فاجعه بار این لشکرکشی ها حتی کمترین توجه را نکرده اند که بعد از هر حمله ویرانگر با چند دسته شدن مردم بومی در دفاع و مخالفت با سیطره بیگانه و نبود روحیه ملت واحد و منافع ملی کشور ما از لحاظ ساختار اداره و سرزمین دستخوش بحرانات عمیق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گردیده است که هر بار اعمار مجدد کشور و ساختار های آن برای مردم ما بسیار گران تر از مخارج و تباهی های جنگ تمام شده است.

در اینجا یک مکث کوتاه از راهبرد قدرت های بزرگ و شرکت های تسلیحاتی در بروز بحران ها و مدیریت این بحران ها هم خالی از مفاد نخواهد بود. این کاملاً واضح است که بحرانات بین المللی و منطقوی عمدتاً بوسیله قدرت های بزرگ البته در زمان جنگ سرد بیشتر بوسیله آیالات متحده امریکا و اتحاد شوروی و بعد از آن بیشتر در تحت استراتژی های آیالات متحده امریکا و همکاری و همگرایی اتحادیه اروپا، روسیه بوسیله کشور های زیر حوزه نفوذشان ایجاد میگردند و حق مدیریت این بحران ها را هم تقریباً همیشه برای خودشان محفوظ نگه میدارند. معمولاً بحران ها بوسیله نفوذی های این قدرت ها از طریق کودتا های نظامی، تظاهرات و آشوب های خونین خیابانی، به قول این قدرت ها "نا فرمانی ها"، تهیه اسناد جعلی از خطرات احتمالی منطقوی و بین المللی و جابجایی مهره های کلیدی در دولت ها که منجر به مشاجرات، اختلافات و زد و خورد ها میان رهبران گردیده و هر کدام برای تقویت موضع شان در زیر شعار های دروغین و اغواگرانه از میان مردم شان سرباز گیری کرده و و دامنه آشوب ها را تا خارج از مرز هایشان توسعه میبخشند و درست همینجاست که بنابر خود فروختگی، کوتاه نظری و درک نا کامل از اوضاع ملی و بین المللی و پیامد های مداخله خارجی، زمینه مداخله خارجی برای کشور شان را فراهم میگردانند که کنترل اوضاع از دست شان خارج شده و مدیریت بحران بدست آنها می افتد که روی این بحران سرمایه گذاری کرده بودند. اما آنچه برای کشور شامل حوزه بحران در بعد داخلی بسیار از اهمیت فراوان برخوردار است همانا واکنش اداره این کشور ها در قبال این بحران ها و دیدگاه هایشان برای برون رفت از این بحران میباشد اگر در افغانستان نه حکومت با طالب و نه سایر نیرو های سیاسی و شبه نظامی در میان خود و با دولت کنار نمی آیند، اگر در عراق حکومت با

مخالفین سنی و شیعه و کرد ها با همه توافق ندارند، اگر در سوریه حکومت با مخالفین سنی و سیاسی و کرد ها و همه در میان هم توافق نمی کنند و اگر اسرائیل با فلسطینی ها به موافقه نرسند، اگر در یمن حوثی ها با سایر هموطنان خودشان توافق ندارند، اگر در لیبیا همه مخالفین سرباز اجیر کرده اند و کشور شان را گرفتار آشوب بزرگ کرده اند و اگر عربستان سعودی با ایران بر سر یک اجماع منطقی توافق نمی کند و در هر کجایی دیگر این کره خاکی که نزاع و کشمکش جریان دارد معلومدار است که نظامهای این کشور ها نه بر پایه دولت - ملت استوار بوده بلکه بر پایه همین کشمکش ها و نزاع های ذات البینی در جدال دائمی بسر میبرند و بدین ترتیب فضای نظامی - امنیتی حاکم بوده همکاری و همگرایی در میان نخبگان و مردم مفقود می باشد که بدین ترتیب فرصت بسیار ارزشمند برای شرکت های تسلیحاتی ایجاد شده و باعث حضور قدرت های بزرگ برای رقابت با همدیگر بر سر توسعه جایگاه و نفوذ میگردد که کفاره مادی و معنوی همه این شاخ و شانه کشیدن ها و رقابت های این قدرت های بزرگ را مردمان مسکون حوزه بحران میپردازند. چون مدیریت این بحران و کلید حل مسایل مورد مناقشه و خود مهره های نفوذی بدست قدرت های بزرگ بیرونی می باشد بناً مسایل آنقدر بغرنج، پیچیده و ذوجوانب میگردد که راه حل آن غیر ممکن به نظر میرسد و در حقیقت همین است خواست اصلی بازیگران بازی بزرگ در حوزه های منافع حیاتی یا استراتژیک شان. به همین لحاظ تأکیدات مکرر من روی توافق ملی، اتحاد همه مردم، اشتراک همگانی بر پایه منافع ملی برای حمایت قاطع از حکومت می باشد، بایست تمام هویت های پراکنده قومی و قبیلوی و مذهبی زیر نام بزرگ هویت ملی افغان تمرکز و تجمع کرده و این سلاح مخرب که قدرت تخریب آن بزرگتر از بم هستوی می باشد از دست دشمن بگیرند تا یک حکومت مقتدر که توانایی اداره کل کشور و تأمین امنیت سراسری را پیدا کند و از طرف دیگر در معاملات بین المللی با مشروعیت بیشتر از موضع همه ملت توان چانه زنی را با قدرت های بزرگ و کشور های ذیدخل پیدا کند و مردم بتوانند در فضای امن خواسته هایشان را مطرح کنند و حکومت توانمندی اجرا و برآورده ساختن این خواسته ها را داشته باشد در غیر آن این به هیچوجه منصفانه نخواهد بود تا از کسی چیزی بخواهی که مطمئناً توان

پرداخت آنرا نداشته باشد و در سطح منطقه و جهان کشور هایی مختلف دنیا و همسایگان که گروه های از مردم ما را در زیر نام قوم، مذهب، اندیشه، منافع اقتصادی و سایر اختلافات در زیر سیطره خود دارند زیر نام نماینده این گروه ها کلید حل مسله را محکم بدست خویش نگهداشته و مانند یک پدیده منفعت بار استراتژیک از آن بهره میبرند و حکومت افغانستان در وجود زور گویان محلی و ساحات تحت نفوذ طالبان و داعشیان در مسایل ملی و بین المللی از موضع ضعیف و مشروعیت کمتر برخوردار می باشد و همین مسله باعث میگردد تا کشور های جهان در برخورد سیاسی، اقتصادی و نظامی در قبال افغانستان محتاطانه برخورد کرده و در بسا موارد از طریق انجوها با زور گویان محلی و قوماندانان رابطه های تأمین کرده اند.

مسئله با اهمیت دیگر برای کشور ما همانا دوران پسا داعش در عراق، سوریه و لیبیا می باشد، از قراین اخبار و تحلیل اوضاع کشور بر می آید که فعل و انفعالات و جابجایی ها زیر نام دولت خراسان داعش که بر اساس اسناد منتشر شده داعشیان خراسان آنها شامل مناطق افغانستان و پاکستان هند و گوشه هایی از چین می باشد طی سالهای ۲۰۱۴ تا کنون در افغانستان این را بوضاحت میرساند که پروژه بعدی گرداننده گان داعش بعد از عراق، سوریه و لیبیا احتمالاً افغانستان خواهد بود، به قول محترم حنیف اتمر مشاور امنیت ملی رئیس جمهور افغانستان در مجلس سنای افغانستان مورخ اکتوبر سال ۲۰۱۵ که نیرو های داعش از میان طالبان مخصوصاً طالبان پاکستانی سرباز گیری کرده و در حال گسترش به سمت کشور های آسیای مرکزی می باشند و همچنان غرض تأمین مالی گروپ هایش در صدد دسترسی به بازار مواد مخدر می باشند. گرچه عده از صاحب نظران به این عقیده اند که

طالبان به هیچوجه حاضر به دادن مواضع خویش به داعشیان نخواهند بود مگر انکشاف اوضاع کاملاً عکس موضوع را به اثبات میرساند، هم اکنون در ولایات شرقی افغانستان خاصاً ولایت ننگرهار و کنر قسمت اعظم مواضع قبلی طالبان در دسترس داعشیان میباشد و بسا فعالیت های تخریبی، دهشت افگنی و عملیات های انتحاری را بین سالهای ۲۰۱۵ تا کنون را در شهر کابل و ولایات افغانستان این گروه به عهده گرفته است. از آنجاییکه تهداب ساختاری گروه های داعش در پاکستان و افغانستان به قول اخبار خاور میانه مورخ ۱۴ جنوری ۲۰۱۵ از نیرو های طالب و رهبران آنها که در سالهای اخیر شدید ترین حملات تروریستی را علیه شیعیان پاکستان در ایالت های خیبر پشتونخواه و بلوچستان راه اندازی کرده بودند متشکل بوده این را میرساند که از یکطرف فعالیت های تروریستی و دهشت افگنانه سالهای اخیر در مساجد و تکایای شیعیان در شهر کابل و ولایات افغانستان کار همین گروه های داعشی میباشد و از طرف دیگر خطراتی را که این گروه ها برای کشور های همسایه افغانستان چون ایران، ازبکستان، ترکمنستان و تاجکستان میتواند در آینده ایجاد کند این کشور ها را به فعالیت های تدافعی و پیشگیرانه در ولایات سرحدی ما مجبور ساخته و بنا بر همسایگی و روابط عنعنوی شان با فدراتیف روسیه این کشور را در مسایل افغانستان فعال ساخته و یکبار دیگر بازی بزرگ در منطقه ما و خاصاً افغانستان به جولان خواهد آمد که برای کشور ما با این وضعیت شکنند و نا هنجاری که دارد بسیار گران تمام خواهد شد. اگر مردم ما، سیاستمداران، سیاست گزاران، حکومتیان، قوای مسلح کشور اعم از ارتش، پولیس و ارگانهای امنیتی و عدلی با روحیه عالی و طندوستی زیر شعار بزرگ منافع ملی دست بدست هم ندهند و جلو این دسایس بزرگ را نگیرند خطرات بزرگی ویرانگر و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور ما را تهدید میکند. عده از تحلیل گران به این باور اند که اگر قدرت های بزرگ تصمیمی اتخاذ کنند به هر نحوی و شیوه ای که باشد آنها را عملی میکنند. اما به باور من هر قدرتی در جهان محدودیت ها و مشکلات خویش را دارند و همه به این باور اند که هیچ مشکلی در جهان بوسیله قدرت نظامی و جنگ قابل حل نیست. جنگها بر عکس بی ثباتی ها را بیشتر ساخته و باعث بروز مشکلات عدیده جدید شده اند که این بی ثباتی های منطقی

بی ثباتی های بین المللی را باعث گشته است. بناً اگر مردم ما و حکومت ما بادرک کامل از منافع ملی گام بردارند یعنی مردم با درک از منافع علیای کشور کمر حکومت خویش را ببندند و حکومت هم با این درک بمفهوم واقعی آن در عرصه ملی و بین المللی گام بردارد، دستگاه دیپلوماسی کشور ما با این درک عالی بسیار به خوبی طرفدارانی بیشماری در عرصه بین المللی برایش دست و پا خواهد کرد تا کشور ما را در قبال این مصیبت ویا سایر تهدیدات یاری رسانده و همکار باشند. درک منافع ملی و تعریف مشخص از منافع ملی به همه مصیبت های ما نقطه پایان میگذارد. بسیاری از جامعه شناسان افغان ویا خارجی برای برانث طرف های درگیر مسایل افغانستان بیشتر معلول ها را بجای علل به مردم ارانه میکنند و تفسیر های ناجور از وضع کشور ما ارانه میکنند. در بیشترین تحلیل ها در عوض ذکر ملت افغان پیوسته از نام اقوام و درصد های خود ساخته ای شان هم مردم، هم سیاسیون و هم حکومتیان را سر درگم ساخته و همه تنها به این می اندیشند که علل همه در خارج از مرز های افغانستان نهفته است در حالیکه علل در داخل مرز های کشور ما ودر خود ما نهفته است. ما خود نگری نداریم، هیچکدام ما نه تنها مسئولیت ملی خویش را درک نمیکنیم بلکه به کمیودی ها، اشتباهات و گناهان خویش معترف نبوده برای هریک از ناتوانی و اشتباهات خویش ملامت جستجو میکنیم و همه کسر و قصور ها را به گردن حکومت می اندازیم و حکومت هم با نهایت بی مسئولیتی همه این تقصیرات را به گردن خارج و پلان های خارجی ها می افگند و بدین ترتیب فرهنگ منحط بی مسئولیتی روز تا روز وسیع تر شده تا اینکه حالا دیگر تروریستان بین المللی و قاتلین معلوم الحال مردم هم در تحت شعاع همین فرهنگ منحط دعوی رهبری و اداره کشور را دارند

و عده هم رهبری میکنند. در حالیکه همه مسایل بر میگردد به مردم خود ما، خانه ما را توسط خود ما خراب میکنند، ما افغانان هستیم که بالای ما نام های مجاهد، ملحد، طالب و غیره را گذاشته و وسیله کشتار و ویرانی را بدست ما داده و ما را به کشتار و ویرانی در میان خود ما مشغول ساخته اند و خود شان به فکر آرام در غارت کشور ما و حصول اهداف شان در کشور ما و منطقه مصروف اند. اگر مردم زیر نام بزرگ هویت ملی درک منطقی از منافع ملی داشته باشند و حکومت شان را در برابر هر نوع تجاوز خارجی حمایت کنند و خود فریب بیگانه را نخورند و حکومت هم با دستگاه طویل و عریض خویش و بادرک عمیق از منافع علیای ملی روابط خویش را با همسایگان بهبود بخشیده ثبات، صلح و آرامش در کشور را تأمین کرده و به این ترتیب پاکستان و ایران را به حیث همسایه های ما این باور برسازند که افغانستان و مردم آن نه تنها هیچ تهدیدی علیه آنکشور ها نبوده بلکه در یک نظام امن منطقی با در نظر داشت منافع ملی منافع استراتژیکی و کوتاه مدت آنها را هم تأمین میکند. قناعت دادن استراتژیست های کشور های همسایه، ایجاد یک اجماع منطقی و حمایت بین المللی برای ثبات منطقه و افغانستان کار یک حکومت متخصص ملی با دستگاه دیپلوماتیک که اولاً خود مجهز با فهم منافع ملی آراسته باشد و راه های برون رفت هر بحران را با در نظر داشت منافع ملی افغانستان و کشور های همسایه و منطقه ارائه داده بتواند میباشد. این کار شدنی است تجارب تاریخی و بحرانات معاصر در جهان نمونه های فراوان ارائه میکند که تنها ملت هایی توانسته اند از این بحران ها سرفراز و موفق بدر آیند که درک سالم از منافع ملی شان داشته و بر پایه منافع ملی بدور حکومت مقتدر و وحدت ملی تجمع کرده و نظام پسا بحران را عالمانه اداره و رهبری کرده اند و بر عکس هستند همین اکنون مثال های فراوان از کشور های چون عراق، لیبیا، سوریه، یمن، سومالی، ایتوپیا، سودان، کامرون، گینی، نایجریا، کینیا، اریتریا، جیبوتی، چاد و سایر کشور ها که در آنجا مردم شان درکی از منافع ملی نداشته و پابند به یک هویت ملی و دیدگاه وطن شمول نبوده اند در نتیجه جنگها به بحرانات عمیق تر و عمیق تر سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی دچار شده اند که

هر کدام تا حال صدمات خونباری را بر مردم شان همراه با تجزیه های متواتر بر کشور شان تحمیل کرده اند.

بنآین کوتاهی از ماست که مردم ما بنابر عدم درک از منافع ملی غلامی بیگانه را ترجیح داده علیه وطن خود قرار میگیرند و حکومت ها و حکومت داران ما همچنان بنابر نداشتن فهم از منافع ملی تنها جیب خود را اداره و حکومت میکنند و توان مدیریت بحران و اداره کشور را ندارند. مشکلات، کمبودی ها و ناتوانی های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و مدیریتی عدیده ای در کشور ما وجود دارد و تنها وقتی ما برای رفع این مشکلات و کمبودی ها چاره جویی کرده میتوانیم که در گام نخست بصورت علمی و جامعه شناسانه این مشکلات را تشخیص و تعریف کرده بتوانیم. معمولاً تفاوت های بین داشته ها - امکانات - ظرفیت ها و نیازمندی ها - خواسته ها - آرزو های مردم بیانگر مشکلات میباشد، مشکل از جایی بروز میکند که خواسته، آرزو و نیازمندی وجود داشته باشد ولی همه این ها برآورده نگردد که البته این مسئله در همه امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، اداره و رهبری و نظامی یکسان صدق میکند و جامعه را زیانمند میسازد. که موسسات پژوهشی، تحصیلات عالی و ارگانهای ذیربط حکومت بانیست عوامل وجودی این مشکلات را بصورت علمی و جامعه شناسانه تجزیه و تحلیل کرده و بعد از تشخیص تعریف معین برای این مشکل ارائه کرده و در همکاری و همیاری با موسسات مربوط و اداره حکومت روش ها و ظرفیت های رفع این مشکلات را بنمایانند تا از یکطرف مشکل برای مردم شفاف باشد و هم راه های حل و برون رفت آن به مردم واضح بوده تا آنها بدانند که قصور از موجودیت مشکل در کی و از کجا است؟ و قصور ادامه و عدم رفع مشکل در کجاست؟ در گزارشدهی شفاف حکومت طرف اعتماد مردم قرار گرفته و مردم سهم فعال تر

در ساختار های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تأمین نظم عامه گرفته و حکومت را در همه عرصه ها همکار میگردند. سرتاسری شدن این پدیده مشروعیت حکومت را افزایش داده و پایه های یک حکومت مقتدر را در محلات و از کران تا کران کشور استحکام میبخشد. در کنار کم آگاهی مردم از منافع ملی و ضعف حکومت در عدم اداره و مدیریت در عرصه ملی و بین المللی هستند چالش های فراوانی دیگری که هر کدام در جای خودش تأثیر بسیار ژرف در عقب مانی جامعه ما داشته که قابل تأمل بیشتر بوده و ایجاب آنرا دارد تا کمی ژرفتر آنرا به بحث بگیریم. موضوع مشارکت همه اقشار و طیف های جامعه به حیث یک کتله واحد ملت افغان در تمام عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تأمین امنیت مهمترین مسئله فرا روی مردم ما میباشد.

جوانان

جوانان این نیروی بالنده، متفکر، پیشرو و آینده ساز جامعه ما که بر اساس آمار های ادارات دولتی حدود بیش از شصت و پنج درصد باشند گان کل کشور را احتوا میکنند و در تمام ساحه ها و سکتور های آموزشی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی حضور پر رنگ داشته و تلاش و پیکار بی امان این قشر آینده ساز مایه ای امیدواری بزرگی برای امروز و فردای جامعه ما میباشد. قابل تصریح می پندارم که رشد اجتماعی انسانها به تدریج صورت گرفته و در ایام جوانی به دوره کمال میرسد، اینکه جوان چگونه رشد کرده است؟ تا کدام حدود پهلو های خوب و زشت در کرکتر و عملکرد خویش دارد مستقیماً متأثر است از اینکه این جوان در چه شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی رشد و نمو کرده و در چگونه یک خانواده ای متولد و رشد کرده است زیرا محیط ماحول در ساخت فکری انسانها و شخصیت شان نقش ارزنده ای را بازی میکند که نسل جوان امروز ما هم خود در اوضاع نا بسامان جنگ و اختناق رشد و پرورش یافته و هم پرورش یافته والدین میباشد که چهار دهه جنگ، برادر کشی، افتراق، انقطابات شدید اجتماعی سیاسی، بحران اعتماد اجتماعی، مهاجرت، جابجایی های اجباری، نبود امکانات و دسترسی به آموزش و پرورش - صحت همگانی - تحصیلات ابتدایی متوسط و عالی و ده ها کمبودی دیگر را پشت سر گذاشته و این وضعیت کماکان ادامه دارد. بناً در میان این قشر آنگاه جوانانیکه با وصف آن اوضاع نا بسامان و رقت باری که از شمه ای کوچک آن در بالا

ذکر بعمل آوردم توانستند با اتمام تحصیلات عالی، دانشگاهی و تخصصی خود را برای خدمت بوطن در پرتو منافع ملی آماده ساخته اند واقعاً قهرمانان حقیقی اند و نامهایشان با خط زرین در تاریخ کشور حک گردد. درک، قدر و ارزش حقیقی این جوانان امریست ملی که ارگانهای مسئول اداره دولت و گزینش کادر های متخصص با تمام امکانات، ذرایع و توانمندی این نسل را مانند گوهر گرانبها که مستلزم مراقبت همیشگی بوده با دلسوزی مراقبت کرده و از فرار این مغز ها جلوگیری بعمل آورند. اما مشکلات و چالشهای بزرگی اجتماعی و سیاسی موجود و برخورد غیر مسئولانه ادارات ذیربط در قبال جوانان که فراروی این قشر بالنده قرار دارد مانع آن میگردد تا از این قشر با تمام ظرفیت در تمام عرصه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی به نفع صلح، تأمین امنیت سراسری، رفاه همگانی، ترقی و تعالی و رشد کشور استفاده گردد. آنچه حلقه مفقود و گم گشته در میان این قشر محسوس است در گام نخست همانا سرگشته گی و نبود یک تفکر افغانستان شمول هویت ملی و درک مشترک از منافع ملی میباشد که این قشر در طول دو دهه اخیر نتوانسته تا از یک تشکل سراسری ملی بدون وابستگی به اندیشه های وارداتی شرق و غرب و افراطی برخوردار گردند. اکنون جوانان ما با آنکه اکثریت جامعه را تشکیل میدهند اما چون نیروی متشکل نیستند و در برابر نا برابری ها، حق تلفی ها، نارسایی ها، کاستی ها و سایر ضعف های اجتماعی نه خود میتواند از خود دفاع کند و نه نیرویی سالمی را در ساختار سیاسی کشور سراغ دارند که به آن متکی باشند. همچنان پروژه ها و ساختار های مردمی موجود کشور هیچ جذابیتی برای جوانان ندارند، آنها تنها به حیث ماشین اجرایی در نظر گرفته شده اند آنها در بسا موارد بصورت تصادفی و غیر قانونمند، در هیچ پروژه و ساختاری خواسته ها و نیازمندی های قشر جوان تعریف نگردیده است، این مسله از لحاظ جامعه شناسی بوضاحت میرساند که ساختار سیاسی موجود کشور برای قشر جوان قابل اعتماد نبوده و این قشر بنابر ملحوظات سنت، افراطیت، وابستگی مضاعف جو سیاسی کشور بوسیله احزاب و تنظیم های جهادی و سیاسی وابسته به ایدیالوژی های غیر افغانی و تا حدودی مغایر منافع ملی نتوانسته اند و یا در ساختار زور گویی سیاسی اجازه نیافته اند تشکل ملی خود را با اندیشه های تابناک منافع ملی که به یقین خواست هر جوان کشور ما میباشد ایجاد کنند.

امروز خوشبختانه اکثریت جوانان ما از نعمت سواد برخوردار بوده گر چه تا هنوز هم 75% از فارغان صنوف دوازدهم توان شمولیت به پوهنتون ها و موسسات تحصیلات عالی کشور را ندارند اما داشتن همین حد اقل سواد هم روزنه امیدی است برای ایجاد یک جنبش بسیار بزرگ و تأثیر گزار سیاسی افغانستان شمول جوانان برای نقش آفرینی غیر وابسته آنها در حیات سیاسی جامعه، مدیریت تخصصی کشور بر پایه منافع ملی، نهادینه کردن حکومت قانون و ارتقای ارزشهای دیموکراتیک، مبارزه با همه انواع نابرابری های اجتماعی و اقتصادی و از بین بردن فساد و زور گویی در کشور. جوانان قشر بسیار بادرک اند و تناقض های این دنیا را میتوانند بسیار بخوبی ببینند، آنها بنابر خصوصیت طبعی رشد انسان آرزومند فراگیری دانش و حرفه هستند، آنها عمیقاً عدالت پسند و شجاع اند اگر در پرورش شان غفلت صورت نگیرد آنها بهترین و پیر حرارت ترین مدیران آینده کشور میگردند.

اکنون دقیقاً زمان آن رسیده که این نیروی بالنده به عنوان بزرگترین نیروی انسانی کشور و سرمایه بزرگ ملی بر اساس اصول و هنجار های دیموکراتیک در پرتو قانون اساسی کشور تشکل و یا جنبش سراسری جوانان را راه اندازی کرده و اداره کشور و جامعه استوار بر ارزش های دموکراتیک، حاکمیت قانون، جامعه ای عاری از تبعیض، شایسته سالاری، جامعه مدنی کارا، نهادینه شدن فرهنگ دموکراسی را در دستان متخصص و فنی خویش گیرند. آن جامعه و کشوری از رفاه و ترقی برخوردار میگردد تا که از همه ظرفیت ها و نیروی انسانی خویش در همه عرصه های اقتصاد، اداره، صنعت و سیاست به بهترین شکل ممکن استفاده کند که جوانان در کشور ما بزرگترین نیروی انسانی

محسوب می‌گردد. بناً اگر از این نیروی بزرگ به شکل مناسب و با برنامه ریزی علمی استفاده بعمل آید کشور ما به مدارج عالی توسعه، ترقی و پیشرفت خواهد رسید در غیر آن نه تنها کدام ترقی و پیشرفتی نصیب ما نخواهد گردید بلکه جامعه در وجود سیل بیکاران، منحرفین اخلاقی و معتادان به هرج و مرج رفته و امنیت ملی به خطر مواجه می‌گردد. یعنی اینکه مشارکت جوانان در اداره کشور مستقیماً متناسب است با توسعه ملی و پیشرفت که مستلزم ترویج زیر ساخت های فکری در سطح کل کشور میباشد تا تمام قدمه های تصمیم گیرنده همه عرصه های سیاست، اقتصاد و اداره کشور به این آگاهی برسند که به همه مردم بویژه قشر جوان فرصت مشارکت را بدهند و به این ترتیب به تصامیم شان مشروعیت بیشتر ببخشند نا گفته نماند که قشر جوان کشور به عنوان منبع انرژی و موتور حرکت پیشرفت و توسعه کشور میباشد، نبود آنها در سیسم اداره و تصمیم گیری سیستم را لنگان کرده و تصامیم را ناقص می‌گرداند به هر اندازه ای که جوانان در سیستم اداره، اقتصاد، سیاست و امور دفاعی مشارکت (مشارکت در تصمیم گیری و سیستم اجرایی) بیشتر داشته باشند به همان اندازه احساس هویت و تعلقیت ملی شان افزایش می یابد. اساساً مشارکت در کلیت مسئله یکی از حقوق اساسی شهروندی میباشد ولی مشارکت این رویا را به حقیقت مبدل می‌گرداند در اینجا جا دارد کمی در باره مشارکت هم توضیح ارائه گردد.

مشارکت یا بزبان انگلیسی آنرا "Participation" می‌گویند به مفهوم استفاده از منابع شخصی یا فردی در یک عمل جمعی البته بصورت آگاهانه و داوطلبانه میباشد. اقتصاد دانان و جامعه شناسان متفق الرأی به این نظر اند که مشارکت عملی داوطلبانه و آگاهانه اتباع کشور در همه امور عمومی، ارگانهای اداره کشور، اجراییوی، اداری، سیاسی، موسسات و کارخانه های تولید و باز تولید، جریان انتخابات هم انتخاب شونده و هم انتخاب کننده، سازمانهای اجتماعی، مذهبی، انجمن ها و موسسات فرهنگی، جنبش ها و سازمانهای سیاسی که حیات اجتماعی را تحت تأثیر قرار میدهد و بطور موعجز میتوان گفت که مشارکت اساساً تشریک مساعی داوطلبانه مردم برای بهتر شدن زنده گی میباشد که بنیاد آن بر اصل برابری استوار بوده و رویای اندیشه های شهروندی در تعمیم مشارکت صورت عملی به خود می‌گیرد. مشارکت انواع مختلف داشته چون مشارکت سیاسی، مشارکت اقتصادی، مشارکت

اجتماعی و مشارکت فرهنگی و.... ولی از آنجاییکه مشارکت در تمام عرصه های حیات یک کشور به هم پیوسته میباشد، در بحث اساسی از مشارکت استفاده میکنیم ولی متخصصین امور اداره، جامعه شناسان و اقتصاددانان هر بخش مشارکت را بصورت جداگانه در نظر میداشته باشند چون مشارکت اقتصادی یعنی سهمگیری و شرکت آگاهانه فعالانه و داوطلبانه مردم در نظام تولید و شیوه آن، وسایل مادی، سیاست اقتصادی و توسعه آن، مشارکت سیاسی یعنی اشتراک آگاهانه و داوطلبانه مردم برای تأثیر گذاری عمیق روی تصمیمگیری های سیاسی حکومت میباشد که بزبان دیگر آنرا مردم سالاری نیز مینامند. هانتینگتون آنرا چنین تعریف میکند " فعالیت شهروندان خصوصی به منظور تأثیر نهادن بر فرایند تصمیمگیری سیاسی دولت. " ، تنها از طریق مشارکت است که میتوان حاکمیت سیاسی را بصورت مسالمت آمیز دست بدست کرد، تنها از طریق مشارکت سیاسی مردم میتوان از وقوع کودتا ها جلوگیری کرد، این مشارکت سیاسی مردم در اداره و تصمیم گیری است که به حکومت مشروعیت میبخشد و از طریق مشارکت سیاسی رهبران مورد اعتماد مردم برگزیده میشود و مشارکت اجتماعی از سهمگیری آگاهانه، فعال و هدفمند مردم در روابط عمومی و بین گروهی چون اتحادیه ها، انجمن ها، باشگاه ها، سازمانهای مذهبی و صنفی و غیره تشکلات دولتی و غیر دولتی که به منظور جلب همکاری بیشتر مردم به رویداد های معین اجتماعی تأسیس گردیده باشد حکایت دارد و همچنان مشارکت فرهنگی سهمگیری فعال و داوطلبانه مردم را در وفاق فرهنگی و اجتماعی مخصوصاً در جوامع با خصوصیات مختلف اتنیکی ارتقای سطح فرهنگ عمومی در میان همه مردم میباشد. مشارکت در حالیکه بهترین وسیله و ابزار در راه توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در کشور

میباشد از طرف دیگر اشتراک فعالانه مردم در رویداد های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یکی از اهداف زرین انسانی برای تشکل مردم بدرو یک ملت به هم پیوسته برای قطع جنگ و برادر کشی بوده که ما را به سرمنزل مقصود دولت ملت رهنمون میگردد. در هر آنجاییکه شهروندان فعال دارند آنجا جنگ نیست، آنجا برادر کشی نیست، آنجا بی رحمی نیست، آنجا وحشت نیست، آنجا فقر نیست، آنجا بی عدالتی نیست، آنجا ترقی است، آنجا پیشرفت است، آنجا رفاه است، آنجا برادری است، آنجا برابری است، آنجا مساوات است، آنجا مردم خود حافظین منافع کشور شان اند، آنجا مردم خود متخلفین را به پنجه قانون میسپارند، آنجا مردم خود حکومت را در تطبیق قانون همکاری میکنند و..... این است مفهوم اصلی مشارکت مردم در همه امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور. اما به نظر من بهتر خواهد بود موضوع مشارکت جوانان در اداره و مراجع تصمیم گیرنده کشور (بعد از یک تحلیل و ارزیابی کاملاً علمی بوسیله مراجع پژوهشی) قانونیت پیدا کند و در پرتو قانون آنها باینست خود را مسئول احساس کنند. نقش خانواده در پرورش جوانان و آماده سازی شان برای کار فردای کشور نیز از اهمیت فوق العاده برخوردار میباشد، موسسات مراقبت خانه و خانواده و وسایل اطلاعات همگانی خاصاً تلویزیون برنامه های مشخص تربیتی و روان شناختی برای تربیه سالم جوانان در نخستین مدرسه زنده گی یعنی خانواده تنظیم کرده و به والدین بیاموزند که اساساً مشارکت فردای فرزند شان در اداره کشور از همین جا از همین کانون خانواده آغاز میگردد. او در همین جا به شخصیت و هویت اصلی خویش میرسد، خانواده باید تمام تلاشش را انجام دهد تا فرزندانش سالم مطابق مقتضیات زمان تربیه کرده و از این طریق جامعه را سالم نگهدارند. بر اساس نظریات جامعه شناسان و روانشناسان برای انسانها سنین ۱۳ تا ۱۸ سالگی دوران بسیار با ارزشی برای یافتن ویا کسب هویت میباشد، جوانی بهار زنده گی انسانهاست در این آوان است که تمام استعداد های انسان فوران میکند که درک و بکار گیری درست و برنامه ریزی معقول و با مفهوم این دوران تمام زنده گی انسان را ضمانت میکند، در اینجا با تأسف باید اذعان داشت که در فرهنگ کشور ما توجه لازم و ارزشمند به شخصیت و نظریات جوانان و نو جوانان صورت نمیگیرد، اولاً اینکه در کشور ما چه در محیط منزل ویا در حیات اجتماعی در هیچ موردی از جوان و نو جوان نظر مطالبه نمیگردد و همچنان شخصیت

جوان و نو جوان روزانه بار بار تحت عنوان " تو هنوز کوچک هستی، دهننت بوی شیر میدهد، عقل ات خام است، تو حق نداری، این کار طفلان نیست، بلستی، شصتی، نو چندک" تحقیر میگردد در حالیکه جوانان و نو جوانان مانند بزرگ سالان بصورت طبیعی آرزومند حرمت گذاری و ارزش دادن به نظریات شان را هم در محیط کوچک خانه و هم در اجتماع دارند و همین حرمت گذاری و تکریم شخصیت باعث رشد تفکر سالم جوان گشته و ایشان را در حیات سیاسی، اجتماعی و مسلکی به عنصر فعال و مبتکر ببار می آورد، سعی بر آن می دارد تا بیشتر شخصیت خویش را شایسته احترام و نظریات اش را قابل قبول جامعه و رقتارش را خدمت گزار صادق گرداند. یعنی اینکه اگر جوانان ما در دوران جوانی و نو جوانی هم از طریق خانواده و والدین و هم از طریق مدرسه و مکتب بتواند هویت سالم افغانی کسب کنند و تصویری روشن از خود و جامعه پیدا کنند و با یک برنامه ریزی سالم از تمام خطرات و آسیب های اجتماعی که آنان را تهدید میکند مصنون و در امان نگهدارند جوانان میتواند با تمام شور و علاقمندی فراوان و اعتماد به نفس بیشتر به فردای مطمئن بنگرند در غیر آن او به یک فرد نا مطمئن، بدون اعتماد به نفس، متزلزل و متردد تبدیل شده که هر آن در برابر سوء استفاده های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آسیب پذیر میباشد، همچنان موضوع مشارکت جوانان به حیث یک سیستم در پروگرام درسی مکاتب و موسسات تحصیلات تخصصی و عالی گنجائیده شود. جوانان باید از مدرسه و در جریان تحصیل به این مامول آشنا گردند. اگر جوانان هم در حمایت قانون بوده و هم حمایت بزرگسالان کشور را با خود داشته باشند مایحصل مشارکت شان در اداره، ترقی و پیشرفت به مراتب بلند رفته و بلند بردن نقش جوانان در نهاد های دیموکراتیک منجمله ساختار های

انتخاباتی و روند انتخابات بسیار به خوبی میتواند این سیستم و روند را از گزند دست اندازی های زورمندانان و غاصبان بدور ساخته و در دراز مدت به یک روند واقعاً دیموکراتیک برگرداند. همچنان مشارکت جوانان در اداره و اقتصاد کشور این قشر را به کسب اندوخته ها و تجارب بیشتر و امیداری آنها درک میکنند که بدون فراگیری دانش مسلکی مشارکت در تصمیم گیری امریست نا ممکن. از مشارکت جوانان در اداره کشور- اقتصاد و امنیت به این نتیجه میرسیم که بلند بردن نقش جوانان خود یک روند منطقی بازتاب هویت ملی در میان قشری که اکثریت جامعه را تشکیل میدهند بوده و این مشارکت کشور را به تدریج بسوی دیموکراتیزه شدن و در نهایت به منزل دولت - ملت رهنمون میگردد.

زنان

مسئله زنان و مشارکت این قشر در اجتماع، سیاست، اقتصاد و اداره بخشی دیگری از آسیب بزرگ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه ما میباشد که باعث نا توانی، عقب مانده گی و در مانده گی کشور ما افغانستان گردیده است که بدون رفع این آسیب بزرگ اجتماعی رسیدن ما به منزل مقصود ملت یک پارچه و راه یابی به شاهراه ترقی و پیشرفت میسر و ممکن نیست. تجربه کشور های توسعه یافته به وضاحت این را میرساند که میزان شرکت زنان در اجتماع، اقتصاد، اداره و سیاست مستقیماً متناسب است با درجه رشد و توسعه یافتگی آن کشورها. همچنان توسعه پایدار به مثابه فرآیندی که مردم یک کشور برای دستیابی به یک زنده گی مرفه به آن نیازمند اند بدون استفاده موعثر از همه ظرفیت ها و امکانات و مشارکت همه مردم که زنان بخش قابل توجه پنجاه درصدی این ظرفیت را تشکیل میدهند، در این روند امریست غیر محتمل. زیرا برای بشر پیوسته امکانات محدود بوده و نیازمندی های جامعه نامحدود بوده است، این افزایش نامحدود نیازمندی ها سیاست گذاران و متخصصین اداره و اقتصاد را به این نقطه عطف میرساند که درسیاستگذاری هایشان اشتراک همه اقشار بویژه قشر زن را در اداره و اقتصاد بصورت موثر در نظر داشته باشند. زنان نیمی از باشندگان کشور ما را احتوا میکنند اما بنا برنگرش نا برابر جامعه ما در قبال این قشر، موجودیت فرهنگ مرد سالاری، موجودیت خشونت علیه زن، منفعل بودن این قشر در برابر

انواع تبعیضات و نابرابری ها و عدم مشارکت فعال در همه امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اداره، سوء استفاده ایزاری از عده نماینده گان زن در ساختار بروکراتیک، ارگانهای رهبری، پروسه های انتخاباتی و جامعه مدنی کشور و جا زدن آن به عنوان مشارکت عمومی زنان در جامعه و تقسیم فطری امور منزل و کار خانه و فرزند داری برای زنان و امور کار های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و اداره امور کشور برای مردان باعث آن شده تا این قشر در کشور از شرکت در همه تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بدور نگهداشته شده و جایگاه اش در ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه همچنان خالی نگهداشته شود. در افغانستان زیر نفوذ فرهنگ مردسالار جامعه، سوء استفاده از ابزار مذهب، بی باوری، عدم اعتماد به نفس و منفعل بودن خود زنان برای مشارکت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زنان در همه عرصه های زنده گی اعم از سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نقش بسیار اندک داشته و در جامعه منحیث فرد کامل تلقی نمیگردد بیشتر این تلقیات بر میگردد به خود زنان ایشان اند که مردان فردای مردسالار جامعه را در دامان خویش پرورش میدهند، زنان کشور ما خود در مشارکت فعال شان در اجتماع بی باور اند، خودشان احساس نا توانی و بی انگیزه گی میکنند، آنها سیاست و کار اجتماعی را خارج از توان و ظرفیت خویش میدانند و به تأثیر گذاری خویش در جامعه و سیاست باورمند نیستند، در بسیاری از حالات آنها حتی برای انتخاب همسر خود را نا توان میپندارند، در سطح خانواده بیشتر از مردان خانواده زنان بالای دختران شان تأکید به رعایت سنت ها و عادات بازدارنده از تحصیل، مخصوصاً تحصیلات عالی، مشارکت و برابری دارند آنها هستند که دختران شان یا زنان فردای کشور را با افکار نا سالم گذشته باز تولید میکنند. بناً اگر مسئله مشارکت زنان را بصورت قانونمند در برنامه ریزی های آینده ساز کشور در نظر بگیریم، توجه نخست باید به فرهنگ حاکم در کشور مبذول گردد، در ساختار فرهنگی کشور ما که عبارت از مجموعه ای عادات، عقاید، باور ها، هنر ها، آداب، اخلاق و حقوق متداول در میان مردمان ما میباشد، این باور حاکم است که زن ضعیف است، این باور باور خود زن است بایست این باور از ریشه دگرگون گردد، زنان کشور ما باید اولاً خود اعتماد به نفس پیدا کنند. رفتارهای نمایشی و حرکات سمبولیک درد زن

جامعه ما را دوا نمیکند، بلکه برعکس پروسه بیداری و آگاهی زن را بیشتر به مشکل مواجهه میسازد. برویت قوانین کشور بویژه قانون اساسی و قانون منع خشونت علیه زن راه های قانونی برای مشارکت زن در فعالیت های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اداره کشور هموار گردیده است اما این به هیچوجه کافی نیست زیرا از یکطرف در شرایط نا امن امروز کشور ما که دولت حتی در پایتخت توان تطبیق قانون را ندارد و در سراسر کشور ملوک الطوائف با اندیشه های سنتی و تفکر زن ستیز حاکم است این قانون اساسی و یا قوانین در این راستا چه دردی را دوا میکند، از طرف دیگر در جاییکه حتی قدرت دولتی با همین قانون حامی حقوق زنان حکمرانی داشته باشد نمیتواند بزور وارد حریم خانواده ایبکه در آن فرهنگ و تفکر تبعیض علیه زن و مشارکت او در اجتماع حاکم است، گردد. بناً با آنکه قوانین نقش ارزنده ای را در این راستا دارند اما زنان کشور ما به آگاهی از نقش خویش در تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیازمند اند، نخست باور های حاکم در ذهن خود زن تغییر یابد، زنان باید به موثریت مشارکت شان در جامعه باورمند گردند، آنها هم پسران و هم دختران شان را با باور های نو برای مشارکت عموم مردم بدون تبعیض جنسیتی و سایر نابرابری های اجتماعی تربیت کرده و به جامعه بسپارند. به قول جواهر لعل نهرو " برای بیدار شدن مردم این زنان است که باید بیدار شوند، وقتی دختری حرکت میکند خانواده به جنبش درمی آید پس از آن روستا، شهر و ملت نیز تکان خواهند خورد. اگر وال Aggrawal

این راه یک شبه نیست زحمات و قربانی های بیشماری را مطالبه دارد، تکانه های بیشماری در کشور ما وجود داشته و دارد که بیداری و آگاهی زنان را در پسوند خویش نهفته داشت ولی زنان کشور ما بنا بر نبود سیستم اداره کننده و رهبری کننده نتوانست از آن بهره جویی موثر کند، حادثه

فرخنده شهید در شهر کابل و حوادث بیشمار سنگسارها، خودسوزیها و خودکشیها در سرتاسر کشور موثرترین محملهای بیدارکننده محسوب میگردند تا ارگانههای مدافع برابری حقوق زنان، رسانهها و ادارات فرهنگی در افغانستان با بهرهجویی موثر از آن در بیداری این قشر بسیار با اهمیت و محوری جامعه و مشارکت اش در اجتماع، سیاست و اقتصاد استفاده میکرد. ما به هیچ پیشرفتی نایل نخواهیم گشت که عنصر ضد پیشرفت در تفکر محوریترین قشر جامعه یعنی زنان حاکم باشد. تا زمانی که خود زنان به این باور و آگاهی نرسند که آنها مانند مردان انسان کامل توانمند بوده و در جامعه نقش مهمتر و بیشتر از مرد را دارا میباشند، فرودست و فرادستی در جامعه در کار نیست و اگر زن خودش برای احراز جای و مقامش در تکاپو نگردد، این خودش است که سند محکومیت و فرودستی اش را با وصف مقام شامخ اش در جامعه تسجیل میکند و اگر زنان جامعه ما بیدار نگردند این جامعه قرنهای دیگر با این مشکلات که دارد تقلاً خواهد کرد. زیرا همین زنان اند که پرورش دهندهگان اعضای فردای این جامعه اند. آنها از یکطرف مادران ویا تربیت دهندهگان فرزندان فردا را در خود پرورش میدهند و از طرف دیگر جوانان و پدران فرزندان فردا را به عهده دارند. ببینید در این دایره مستمر حیات زنان نقش تعیینکننده را دارند که بر علاوه اشتراک خودش در اداره، سیاست، اقتصاد و جامعه از اهمیت فوق العاده برخوردار میباشد بحیث زن و مادر فردا و فردای ما به بیداری و آگاهی ایشان وابسته میباشد. یعنی حقا که جواهر لعل نهروبه اهمیت مستمر این عیب اجتماعی پی برده و این قشر را آغازگر بیداری ملت دانسته است. همانطوریکه در شروع این مبحث متذکر شدم مشارکت همه اقشار در پیشرفت و توسعه اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیک امریست نهایت ضروری ولی زنان کشور ما که نیمی از ظرفیت و امکانات کشور را احتوا میکنند از شبکه این مشارکت کاملاً به دور اند. برای رسیدن به این هدف و الا در گامهای نخستین به شیوههای علمی و قانونمند اجتماعی این قشر از نعمت سواد بهره مند گردد، در کتب درسی سواد آموزی و سیستم تدریسی مکاتب و مدارس ضررهای ناشی از عدم مشارکت زنان در تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تربیتی بصورت فهما گنجانیده شود، ادارات مربوط شئون اسلامی و مدارس دینی آیات

مبارکه قرآن مجید را که از انسان برغم موجود یکسان بدون تفکیک برتر و ابتر یا فرادست و فرو دست به کرات یادآوری کرده است و آیاتی که در باره قدسیت زنان و مادران یادآور شده است طی درسنامهها و مواد توضیحی و خطبههای نمازهای جمعه و سایر خطابههای دینی به همه مبلغین مذهبی و امامان مساجد بحیث وظیفه انسانی و دینی داده شود، سازمانها و ارگانههای حمایت از حقوق زنان به شیوهها و ذرایع موثر و ممکن زنان را به این باور برسانند که بدون مشارکت آنها در تحولات اجتماعی هیچگاه خانواده خوشبخت نمیداشته باشد، یعنی خوشبختی خانواده و جامعه مستقیماً به او رابطه دارد، نباید در زیر فشار کشورها و موسسات آنها که از طرف تمویلکنندهگان شان میلیونها دالر را به این منظور دریافت میکنند تنها به اشتراک زنان به حیث سوژههای نمادین، سمبولیک و نمایشی در ساختار اداره بسنده کرد، نباید اجازه داده شود تا از زنان تنها در پر کردن صندوقهای رای آنها برای کامیابی همان جنگ سالاری که زن را در محکمه صحرایی در ملای عام دره زده و سنگسار میکند سوء استفاده گردد، چنانچه این نکته از جانب همه جامعه شناسان کاملاً پذیرفتنی است که زنان تنها با داشتن حق رای صاحب تمام حقوق شهروندی کامل سیاسی نمیگردند. بسیار ضروری است تا هویت، شخصیت و طرز فکر نمایندهگان زن در ارگانههای انتخابی و انتصابی کشور با هویت، شخصیت و طرز فکر رای دهندهگان زن یکسان گردد انوقت است که ما میتوانیم از یک مشارکت قانونمند اجتماعی و نهادینه شده بحث کنیم، آنگاه است که زنان میتوانند در تمام مشارکتها اعم از مشارکت سیاسی یعنی شرکت ارادی و آگاهانه، دایمی ویا دوره ای در پرتو قوانین برای انتخاب شدن ویا انتخاب کردن مقامات رهبری کننده دولت قوه های مقننه، قضاییه و اجراییه ویا ادارات انتخابی دیگر، مشارکت اجتماعی یعنی شرکت آگاهانه و داوطلبانه در بسط و توسعه مسئولیت

پذیری، خرد ورزی برای انکشاف جامعه که باعث ثبات و توازن جامعه میگردد و مشارکت اقتصادی یعنی شرکت آگاهانه و داوطلبانه مردم در پروسه تولید و توزیع مناسب و عادلانه، مصرف اشیای تولیدی، سرمایه گذاری، صرفه جویی و پس انداز، استفاده موثر از همه منابع بویژه منابع کمیاب و بصورت کل مشارکت اقتصادی به مفهوم اشتراک آگاهانه و داوطلبانه مردم در همه امور مربوط به معیشت و اقتصاد میباشد برخوردار گردند. ادارات تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی و اطلاعات و فرهنگ در راستای با سواد سازی، آگاهی و دانش تخصصی و مسلکی زنان تدابیر جامعه شناسانه ای را به اجرا در آورند. جلب زنان در پروسه تولید صنعتی و تکنولوژیک و در عین زمان تدابیر آگاه سازی یکی از راه های دیگریست که به بیداری و مشارکت زن در اجتماع کمک میکند. تأسیس باشگاه های مهد کودک، شیرخوارگاه ها، ادارات خصوصی نظافت و توسعه شبکه های غذای آماده و قابل دسترس برای عموم در سراسر کشور یکی دیگر از راه های رهایی زن از سیطره این مفکوره حاکم که او تنها فرد بی بدیل فرزند داری و نظافت خانه و خانواده است، میباشد.

استقلال فکری زن جامعه ما از سیطره فرهنگ حاکم موجود همچنان وابسته است به معیشت اقتصادی زن که از جانب مرد تأمین میگردد و زنان جامعه ما بنابر وضعیت موجود تنها امید شان به مرد نفقه ده است، اگر اصل مشارکت در جامعه تأمین گردد و همه اتباع به ماهیت این اصل پی ببرند، زنان کشور ما در سیستم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بحیث عناصر داوطلب، آگاه و هدفمند جا داشته باشند و خود را توانمند، مستعد، معاش بگیر و مستقل احساس کنند، آنگاهست که این فرهنگ جایش را به مشارکت یکسان همه اعضای جامعه میدهد و زن در ساختار جامعه جایش را بحیث انسان کامل الحقوق احراز میکند و رفاه و معیشت سراسری از این مشارکت حاصل میگردد. مشارکت زنان در حوزه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور از یکطرف حقوق شهروندی و دیموکراسی را در تمام ساختار های حیات کشور نهادینه و تکمیل کرده و از طرف دیگر متضمن پیشرفت و اعتلای جامعه بوده و باعث رفاه عمومی و بلند رفتن سطح درآمد خانواده ها میگردد.

اعتیاد، تولید و ترافیک موادمخدر

بحران اعتیاد، تولید و ترافیک مواد مخدر در کنار بحران های هسته ای، بحران ازدیاد جمعیت و بحران محیط زیست چهارمین بحران جهانی است که نه تنها برای کشور ما بلکه برای تمام کشور های جهان به یک آفت بزرگ تبدیل شده و این فاجعه بزرگ بشریت را تهدید به نابودی میکند و لبه تیز آن متوجه نسل جوان یعنی نیروی فعال و سازنده گان اهم جامعه میباشد.

در باره استفاده از مواد مخدر گفته میشود که به اندازه عمر بشر در روی زمین قدامت داشته در مومیایی های سومری ها ۳۸۰۰ سال قبل از میلاد هم آثاری از روغن خاشخاش دیده شده است، ولی در باره کشت آن کدام تاریخ خاصی و یا در کدام منطقه مشخص جغرافیایی اسنادی در آرشیف های بین المللی وجود ندارد، به این مفهوم که کشت و استفاده مواد مخدر پدیده جدید عصر ما نه بلکه پیشینه ای طولانی در تاریخ دارد. در سال ۱۸۳۰ انگلیس ها که خریدار بسیار بزرگ چای چینی بودند و بنابر اینکه کالای بدیل برای معاوضه چای چینی نداشتند مجبور بودند از ذخایر بانکی نقره خویش قیمت چای را بپردازند که این امر به کسر ذخایر نقره بریتانیا بیانجامید، نیروهای استعماری انگلیسی در هندوستان کالونی انگلیس دهقانان هندی را به کشت تریاک تشویق و مجبور ساختند که

صدور تریاک به چین منحصراً کالای بدیل چای باعث آن گردید که بسیاری از چینیان معتاد گردند و بخش اعظم نیروی فعال کار و دهقانان چینیایی به نیروی عاقل و باطل جامعه تبدیل گردیده و آفت اعتیاد همچنان ادامه داشت تا اینکه حکومت چین واردات تریاک را ممنوع قرار داده و ذخایر تریاک انگلیسی ضبط و حریق گردید تا اینکه انگلیسها در جولای ۱۸۴۰ به این کشور حمله کرده و جنگ خونین و خانمانسوزی برای چینیان که عواقب آن تباہ کنی را هم در قبال داشت در گرفت که در تاریخ به جنگ تریاک معروف است. هدف از یادآوری تاریخ در این باره همانا جلب توجه خواننده گان میباشد به مسله با اهمیت که کشور گشایان و استراتژیست های آنها از همه ذرایع و وسایل برای برآورده شدن اهداف شان استفاده میکنند. چنانچه در سال ۱۹۷۹ زمانیکه ساندینیستهای انقلابی در نیکاراگوا حکومت را در دست گرفتند، سازمان سیا CIA کنترا ها مخالفین حکومت ساندینست ها را به توسعه و گسترش مزارع درخت کوکا تشویق کرده و همچنان تولید و قاچاق کوکائین را مستقیماً زیر نظر داشتند تا از عواید حاصله این مواد مخدر که به شمول ایالات متحده امریکا به تمام دنیا قاچاق میشد سلاح و تجهیزات نظامی برای کنترا ها تهیه کرده و آنها را بر علیه ساندینست ها تعلیم، تربیه و تجهیز میکردند، که رونالد ریگان رئیس جمهور وقت امریکا به این عملیات سری CIA صحنه گذاشته بود.

بعد از کودتای ثور سال ۱۹۷۸ و مداخلات اتحاد جماهیر شوروی وقت در امور افغانستان و سیاست های استیلانه گرانه شان در منطقه، ایالات متحده امریکا یکجا با متحدین غربی و عربی اش به یاری همه جانبه متحد منطقوی شان پاکستان پلانهای بزرگ و استراتژییک را در قبال دولت نو تشکیل افغانستان رویدست گرفتند که مهمترین بخش آنرا تشکیل سازمانها و احزاب سیاسی زیر القاب تنظیم

های جهادی در خاک پاکستان و ایجاد گروههای چریکی مسلح در قرآ و قریه جات افغانستان که البته تربیه، تعلیم، تجهیز و سوق و اداره این گروه ها بوسیله اداره استخبارات نظامی پاکستان ISI که بودجه آن از جانب ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی، عده از کشور های اروپای غربی و کشور های عربی هم پیمان امریکا تمویل میگردد، تشکیل میداد. در جریان این مداخلات اداره استخبارات مرکزی امریکا CIA به همکاری اداره استخبارات نظامی پاکستان پلان مخرب و تباہ کن کشت تریاک را به قوماندانان جهادی ساحات هم مرز افغانستان با پاکستان و ایران مطرح و به منصفه اجرا گذاشت. با تطبیق این پروگرام از یکطرف عواید بدست آمده مصارف نظامی و ملکی احزاب و گروه های چریکی را که سهم ایالات متحده امریکا بود تأمین میکرد و از طرف دیگر با ترویج اعتیاد در بین جوانان مهاجر افغان در کمپ های مهاجرین پاکستان و ایران، که علاقه به شرکت در فعالیت گروههای چریکی و به قول خودشان جهاد را نداشتند، آنها را به عناصر بی اراده، عاقل و ناتوان تبدیل کردند و به این ترتیب از یکطرف کشت، تولید، قاچاق مواد مخدر و اعتیاد را به یک بحران بسیار بزرگ با ابعاد وسیع جهانی برای کشور ما تبدیل کردند و از طرف دیگر ابعاد جنگ را که از همین مسیر تغذیه میگردد وسیع تر ساخته و روز تا روز ساحات کشت تریاک وسیع تر و وسیعتر میگردد. آنها در همانزمان این را بخوبی میدانستند که با جهانی ساختن شبکه قاچاق مواد مخدر افغانستان به همکاری CIA با انبوه مشکلات که دامنگیر افغانستان میگردد، دولت این کشور در این نزدیکی ها هرگز قادر به حل این بحران نخواهد بود و آنها از این تجارت همچنان سود خواهند برد. موجودیت عریض و طویل قوای ناتوان و ده ها هزار نیروی مسلح ایالات متحده امریکا تحت پروگرام مبارزه علیه تروریسم و مواد مخدر از سال ۲۰۰۱ بدین سو در افغانستان خاصاً درست در همان کناره های سرحد افغانستان با پاکستان و ایران یعنی همان محلاتی که در جریان سالهای ۱۹۸۰ بعد از نظر CIA و ISI برای کشت تریاک در نظر گرفته شده بود این نظریه را ثابت میسازد که تا هم اکنون این پروگرام

زیر نظر آنها همچنان ادامه دارد. بر اساس گزارش اداره مبارزه با جرایم و مواد مخدر سازمان ملل متحد (UNODC) در سال ۲۰۰۰ در حدود ۸۰۰۰ هکتار زمین در ساحات جنوبی افغانستان مخصوصاً ولایات هلمند، ارزگان و نیمروز کشت تریاک صورت میگرفت که حدود ۸۰۰ تن تریاک تولید خالص داشت اما بعد از ورود قوای خارجی در افغانستان و آنهم مستقر شدن شان در ولایات جنوبی هلمند، ارزگان و نیمروز در سال ۲۰۰۲ تولید تریاک به ۲۱۰۰ تن، در سال ۲۰۰۳ این تولید به ۳۶۰۰ تن، در سال ۲۰۰۶ تولیدات تریاک به ۶۱۰۰ تن، در سال ۲۰۰۷ به ۸۲۰۰ تن و در سال ۲۰۱۷ این رقم به ۹۰۰۰ تن افزایش یافت، بر اساس گزارش همان سازمان عواید ناشی از صدور و قاچاق تریاک بین سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ به ۷۰ میلیارد دالر رسیده است که از آنجمله ۲۰۰ میلیون دالر آن یعنی سالانه ۲۰ میلیون دالر به مخالفین مسلح دولت افغانستان غرض پیشبرد فعالیت های تخریبی و تروریستی آنها در داخل افغانستان به آنها داده شده است. با تأسف فراوان باید گفت که امروز ارگانهای مبارزه با مواد مخدر افغانستان رقم ۳,۵ میلیون نفر هموطنان ما را که به نحوی از مواد مخدر استفاده میکنند راجستر کرده است که وضعیت ۱/۵ میلیون نفر آنها بسیار نگران کننده توصیف گردیده است، فیصدی درشت این آمار را جوانان بین سنین ۱۶ تا ۴۰ سال تشکیل میدهند. آخرین آمار منتشره اداره مبارزه با جرایم و مواد مخدر ملل متحد و ارگانهای مبارزه با مواد مخدر افغانستان از سالهای ۲۰۱۷ - ۲۰۱۶ حکایت از کشت کوکنار در حدود ۳۲۸ هزار هکتار زمین دارد که این رقم چهار برابر بیشتر از زمین است که در افغانستان در سال ۲۰۰۱ کوکنار کشت میشد، بر اساس آمار منتشره اداره مربوط ملل متحد (UNODC) و وزارت مبارزه با مواد مخدر افغانستان در سال ۲۰۰۱ حدود کمتر از ۸۰۰۰ هکتار زمین در افغانستان کوکنار کشت میشد، هم اکنون از برکت موجودیت و حمایت قوت های مسلح خارجی افغانستان در رأس هلال طلایی کشور های مولد مواد مخدر در جهان چون پاکستان، ترکیه، لبنان و سایر کشور های تولید کننده مواد مخدر بزرگترین تولید کنند و صادر کننده مواد مخدر در جهان میباشد. در حالیکه مقامات ایالات متحده امریکا و شرکای

غربی شان تا هنوز هم ادعا دارند که ادامه موجودیت قوت هایشان در افغانستان بر علاوه مبارزه با طالبان برای جلوگیری از تبدیل شدن افغانستان به دولت مواد مخدر (نارکو ستیت) است. به هر حال مواد مخدر یک بلا و مصیبت جهانی بوده که نه تنها امنیت ملی و بین المللی را تهدید میکند بلکه سلامت فکری، جسمی و اخلاقی همه انسانهای روی زمین را تهدید میکند. بر اساس آمار های ارائه شده از جانب اداره مربوط سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۵ بیش از ۲۵۰ میلیون نفر در جهان مواد مخدر استفاده کرده و بیش از ۵ میلیون نفر در جهان با اعتیاد دست و پنجه نرم میکنند، به قول خانم مارسیدن سفیر بریتانیا در کابل " ۹۵٪ هیروئینی که در بریتانیا به فروش میرسد تولید شده در افغانستان است." ببینید کی این مسئله را عنوان میکنند؟ نماینده سیاسی کشوری که حدود بیش از دو صد سال در متن سیاست های افغانستان بگونه مستقیم و غیر مستقیم حضور داشته و در این دو دهه اخیر نیروهای مسلح و ساز و برگ جنگی اش در افغانستان و بویژه در همان ولایاتی که حدود ۸۵٪ هیروئین تولید شده را کشت و پیرویس میکند حضور مستقیم داشته اند. ببینید چطور از زیر بار مسئولیت طفره میروند و به جهانیان نقش قربانی را بازی میکنند، در حالیکه طراح و عملی کننده این توطئه خودشان اند. تریاک، شیره و سوخته تریاک، هروئین، کودئین، مورفین، کوکائین، چرس یا حشیش و ماری جوانا مشهور ترین و شایع ترین مواد مخدر در جهان میباشد، تریاک از غوزه گیاه خشخاش که در افغانستان بنام بوته کوکنار شهرت دارد بدست آمده و منبع اصلی هروئین، مورفین و کودئین هم همین تریاک میباشد. کوکائین از برگهای درخت کوکا بدست می آید که این درخت تنها در کشور های امریکای جنوبی نمو ورشد میکند و چرس یا حشیش نوع دیگری از مواد مخدر بوده که از سرشاخه گیاه شاهدانه یا بوته چرس بدست می آید، همچنان ماری جوانا از برگ های گیاه شاهدانه یا بته

چرس بدست می آید و سایر انواع تابلیت های مواد مخدر و تابلیت های شادی بخش چون اکستاسی ویا ال - اس - دی همه و همه از همین منبع تریاک تولید میگردند.

نقش دولت ها و سازمانهای استخبارات شان در استفاده از کشت، تولید وقاچاق مواد مخدر برای پیشبرد اهداف تاکتیکی و استراتژیکی نظامی و سیاسی شان در گوشه و کنار جهان خاصاً در کشور هاییکه با معضلات و بحران های درونی و منطقوی درگیر اند در گسترش این آفت یک معضل بزرگ جهانی را ایجاد کرده است و این جنگهای مخفی تریاک روزانه هزاران قربانی از میان مردم به ویژه جوانان گرفته و حکومتهای مافیایی را در این کشور ها به قدرت رسانیده و دنیا را با این فساد تهدید میکنند. هم اکنون کارتلهای افغانستان، مدلین و کالی بوگوتا در کلمبیا و تریاد های چینایی و هنگ کانگی که تقریباً تمام دنیا را زیر پوشش فعالیت های جنایتکارانه وقاچاق مواد مخدر خویش دارند. که تمام این فعالیت ها در راستای منافع کشور های بزرگ و مخفیانه زیر پوشش و نظر سازمانهای استخباراتی آنها فعال اند. هم اکنون این باند ها و کارتلها تبهکار بر علاوه مواد مخدر به تجارت اسلحه هم مصروف بوده و از زیر ساخت های مدرن عصر حاضر چون کمپیوتر، ماهواره یا ستلایت، تجهیزات الکترونیک برای ارتباطات وسیع بین المللی، سلاح های مدرن و همه وسایل حمل و نقل مجهز میباشند. فروش مواد مخدر بوسیله فروشنده های ناشناس و بی هویت از طریق دارک نت (Darknet) و با پرداخت دیجیتالی بیت کاین (Bit coin) فرصت جدیدی است که به قاچاقچیان مواد مخدر داده شده تا مردم را با دست باز تر به این آفت مبتلا سازند. فروش مواد مخدر از طریق دارک نت بین سالهای ۲۰۱۳ - ۲۰۱۶ افزایش ۵۰٪ داشته است و این پروسه به شدت دارد توسعه می یابد.

امروزه در جهان بین همه انواع فعالیت های جنایتکارانه، دهشت افگنی، تروریسم، بنیاد گرایی اسلامی در اشکال مختلف آن، فحشاء، ناهنجاری های اخلاقی و فرهنگی، خشونت و مواد مخدر رابطه مستقیم وجود دارد حتا در تهاجم و نفوذ فرهنگی، انحطاط اخلاقی و سایر انحرافات اخلاقی در جوامع

مواد مخدر نقش بسیار بزرگی را ایفا میکند. یعنی همه این آفت های سازمان یافته چون جهاد و جهادیزم، طالب و طالبانیزم، داعش یا دولت اسلامی، کشت وقاچاق مواد مخدر، قاچاق انسان در گوشه و کنار دنیا، قاچاق سنگهای قیمتی و معادن کشور ها، بروز و تشدید جنگهای ذات البینی میان مردمان کشور ها تحت عناوین و محمل های مختلف فرهنگی، مذهبی، قومی، زبانی، تشدید اختلافات کشور ها خاصاً همسایگان وده ها اعمال جنایتکارانه همه و همه یا مستقیماً از جانب قدرت های بزرگ ویا تحت نظر و حمایت مالی آنها در راستای منافع و استراتژی های آنان در کشور ها ودر میان مردمانی به منصفه اجرا در می آید و به ثمر مینشیند که باشندگان آن سرزمین ها درکی از منافع ملی نداشته و باور به هویت ملی و اتحاد مردم در دفاع از منافع عموم وجود نداشته باشد که در نتیجه حکومت های ضعیف، دست نشانده، فاسد، مافیایی، برآورده ساز و تعمیل کننده منافع اجنبیان و در نقطه مقابل منافع ملی و منطقویی عرض اندام میکند. یعنی باز هم بر میگردیم به همان سوال اساسی و تعیین کننده، کدام مردمان در برابر این بلا ها، دهشت و وحشت بیشتر آسیب پذیر و شکننده و نا توان میباشند؟ فقط آنها ییکه منافع همگانی مردمان وکشور شان را درک نکرده، در میان خویش اتحاد نداشته به وحدت ملی معتقد نبوده اند، در پی منافع شخصی بصورت مستقیم و غیر مستقیم نوکر زرخرد بیگانه میشوند ودر کشور شان به عناوین مختلف آتش جنگ، برادر کشی، تولید مواد مخدر، اعتیاد، آدم ربایی، قتل، غارت، فساد، بی عدالتی و بی اعتمادی و بی باوری را می افزونند. در گام نخست ضروری است تا مردم کشور به این آگاهی برسند که وحدت ملی در جهت دستیابی به منافع ملی از پیش شرط های اساسی حل همه معضلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میباشد، متعاقباً چالش های ملی و بین المللی فراروی مبارزه فیصله کن با کشت و تولید وقاچاق مواد مخدر در کشور ما از جانب تیم

های متخصصین امور اداره محلات، قانون‌گذاری، زراعت و آبیاری، اقتصاد، امور امنیتی، تجارت و امور بانکها شناسایی و راه‌های برون‌رفت عملی تعیین و قوانین سخت‌گیرانه‌تر با استفاده از تجارب کشور هاییکه در این زمینه به موفقیت‌هایی نایل آمده‌اند اتخاذ گردد، در گام نخست آن‌ده از اراکین دولتی یا اعضای حکومت پنهان (که در مباحث قبلی از آن نام بردیم) که در کشت، تولید و صدور مواد مخدر مسقیم و یا غیر مستقیم دست دارند به پنجه قانون سپرده شده و دست و تأثیر شان از این آفت کوتاه گردد، نقش رسانه‌ها در افشای کانالهای پرورس و ترافیک مواد مخدر و پیوند های بین المللی شان از اهمیت فراوان برخوردار می‌باشد، همچنان بیدار سازی مردم و رسانیدن آگاهی به آنها یک وظیفه مشترک ارگانهای تعلیم و تربیه، اطلاعات و فرهنگ، ادارات ارگانهای محلی در همکاری مستقیم ادارات یونیسف UNICIF، بهداشت جهانی WHO و اداره مبارزه با جرایم و مواد مخدر UNODCP ملل متحد می‌باشد تا مردم نه تنها از مضرات مواد مخدر در وجود انسانها آگاهی حاصل کنند بلکه آنها از عواقب تراژیدی این آفت بزرگ در جامعه و اداره کشور نیز با خبر گردند، مردم باور و اعتقاد پیدا کنند که رهایی از پدیده شوم مواد مخدر و اعتیاد مستقیماً بستگی به آزادی و خوش بختی آنها دارد، مزارع کوکنار با استفاده از کشت جایگزین به دهقانان از بین برده شود، برای مبارزه قاطع بر ضد کشت، تولید و صدور مواد مخدر به انسانهای معتقد و با ایمان در راه منافع ملی، متخصص، وطن دوست، پاک طینت و فدا کار در چوکات اداره مبارزه با مواد مخدر پولیس ضرورت است، این اداره زیر نظر مستقیم رئیس جمهور و یا یکی از معاونینش اداره گردد.

فقر فرهنگی و خرافات

فقر فرهنگی و ندانستن مردم از فرهنگ کشور خود شان و اعتقادات و باور های خرافی یکی دیگر از چالش های فراوی کشور ما می‌باشد که یقیناً در پروسه ملت شدن و آگاهی از منافع ملی نقش بارز و بسیار با اهمیتی دارد. این بی خبری مردم از فرهنگ بومی خود شان را فقر فرهنگی می‌توان گفت و این امر باعث می‌گردد تا هجوم فرهنگی در کشور صورت گرفته و مردم ما را از خود بیگانه سازد و همه ارزش های مادی و معنوی خودی یا بومی بی ارزش گردند و مردم با فرهنگ خود بیگانه گردند همانست که جایش را یا خلایش را فرهنگ بیگانه پر کرده و بر شئونات جامعه تأثیر گزار گردد. این مسئله نه تنها زیانهای مادی را بر جامعه ما وارد میکند بلکه مردم را نه تنها با فرهنگ خود شان بیگانه می‌سازد بلکه با وطن و زادگاه شان نیز بیگانه می‌سازد و از احساس شان برای هویت واحد و یک ملت واحد جلو گیری بعمل می‌آید. برای جلوگیری از هجوم فرهنگی بیگانه لازم است تا همه داشته های فرهنگی کشور ما و داشته های تاریخی این مرز و بوم از طریق کتب درسی مکاتب، کورسهای آموزش سواد و موسسات تحصیلات عالی، بروشور های تبلیغاتی، رادیو، تلویزیون، جزایر، مجلات، منبر مساجد و تکایا و بوسیله مبلغین در قطعات و جزو تاهای ارتش، پولیس و ارگانهای امنیتی، قضایی و عدلی به آگاهی عموم ملت رسانیده شود تا آنها فرهنگ خودی و بیگانه را تشخیص داده بتوانند، به مردم توضیح گردد که

بیگانگی از فرهنگ خود و چسبیدن به فرهنگ بیگانه چه مصیبت هایی را به خودشان و جامعه باعث می‌گردد.

در اینجا قابل یاددهانی میدانم که خرافات و پدیده های موهوم غیر عقلانی تحت نام عقاید مذهبی مشکل دیگریست که تا کنون در کشور ما متأسفانه ذهنیت های مردم ما را در گرو گرفته که از یکطرف فضای منطق و استدلال و بحث های مستدل را در میان مردم محدود میسازد و از طرف دیگر از اشتراک فعال مردم در رویداد های سیاسی، اجتماعی، عقیدتی و فرهنگی جلوگیری بعمل آورده مردم ما را اعم از زن و مرد، پیر و جوان عاطل و باطل ساخته و همه را به این معتقد گشتانده که به هر چه داری یا برایت میرسد شکر کن و از تلاش برای بهبود زنده گی و آینده ای بهتر صرف نظر کن که این امر در تمام ابعاد جامعه اعم از اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نظامی باعث عقب مانی عمومی می‌گردد.

خرافات چیست؟

یک کمی در این باره توضیح ارائه کنم تا این معضل بصورت درست و منطقی برای همگان قابل درک باشد. خرافات پاره ای از باور ها و اعتقادات مردم است که هیچکدام پایه ای علمی و منطقی نداشته و فهم بشر تا کنون آنرا به اثبات نرسانیده است ولی تأثیرات بسیار ناگوار در زنده گی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه و افراد آن وارد میکند. خرافات از زمانه های بسیار دور در زنده گی انسانها وجود داشته تا حدی که انسانهای اولیه تمام فعل و انفعالات غیر عادی زنده گی مثل سیلاب، آب خیزی، زلزله، آتشفشان، خشکسالی، بیماری های خطرناک و قحطی را از جانب قدرت های نامریی مرموز میدانستند و برای رفع و جلوگیری آن پیوسته محتاج رمال، تعویذ نویس و جادوگر بوده اند و فهم شان این بود که تنها بوسیله رمل، تعویذ و جادو میتوان جلوگیری آفت ها و بلا ها شد. اساساً تا کنون علما و دانشمندان علوم اجتماعی و تجربی کدام تعریف معین از خرافات ارائه نکرده اند اما همه برویت خرافات و پدیده های موهوم موجود در اجتماع در وجود مصادیقش و پیامد های اجتماعی آن آنرا به مردم توضیح کرده و با ذکر مثال های اجتماعی آنرا به معرفی میگیرند، شناسایی خرافات بسیار ساده هم نیست زیرا هیچ آزمایشگاه و لابراتواری برای تشخیص خرافات و تفکیک آن

از دیگر باور ها، سنت ها و اعتقادات مردم در دسترس بشر نمی باشد و همچنان خرافات و پدیده های موهوم کدام مرز معین با سایر باور ها، سنت ها و اعتقادات مردم ندارد تا آنرا از عقاید مردم جدا کرده مرز بندی کنیم.

با استنباطات جامعه شناسانه و روان شناختی خرافات را چنین میتوان دسته بندی کرد:

خرافات آرماتی، عقیدتی یا جهانبینی مانند باور به خدایان، ارواح خبیث و جادو که به جادوی سیاه و سفید منقسم گردیده است.

خرافات در شیوه و روش زنده گی چون فال بینی، چشم زدن، کف بینی، بد شانسی، خوش شانسی، سفر، عروسی، تولد، رفع نحس ها و غیره موهومات.

خرافات در باره مسایل ماورآ طبیعت مانند پیشگویی در باره خشکسالی، قحطی، امراض، فاجعه و مرگ.

خرافات در باره اعداد، ارقام، رنگ ها، روز ها و زمان یعنی روز ها و اعداد نحس و سعد، اشیای سعد و نحس، رنگ های سعد و نحس و صد های دیگر که هیچکدام پایه و اساس منطقی و عقلانی نداشته و مردم را از جد و جهد، استنباط آگاهانه از مسایل بدور ساخته و به موهومات باورمند میسازد.

رشد و شیوع خرافات در کشور های مختلف فرود و فراز های مختلف را تجربه کرده است. گاهی با اعتقادات مذهبی مردم عجین شده و به جهان بینی مسلط تبدیل شده و اگر کسی به آن مخالفت کرده خطرات مرگ را بجان خریده است، مثال فرخنده شهید در شهر کابل نمونه مستند و بارز از این خرافه پرستی میباشد، پژوهش های جامعه شناسی بما نشان میدهد که خرافات و عقاید خرافی بیشتر در

مواقعی شیوع پیدا میکند که جامعه با خطرات جنگ، بی‌نظمی‌های اجتماعی، اضطراب‌های اجتماعی ناشی از خشکسالی، قحطی، شیوع امراض مزمن و خطرناک و پدیده‌های مهلک که انسانها تفوق بر آنها در توان خویش نبینند روبرو باشد. بطور کل باور و اعتقاد به خرافات در یک اجتماع زمانی بیشتر میگردد که جای عقل، خرد و استدلال منطقی را جهل، نادانی، بیسوادی و عدم اعتماد به آینده بگیرد و مردم احساس کنند که در مانده شده‌اند. همان است که به خرافات پناه برده جای استدلال و منطق را موهومات، تعویض، دنبل، جادو، سحر، رویا پردازی، بخت باز کردن، طالع بینی، رمل اندازی، کف بینی، احضار اشباح، افسون و اعداد و روزها و رنگ‌های خوشبختی و نحس و صد ها موهومات ناشایست دیگر که پیامد ها و نتایج بسیار زیانبار را در جامعه باعث میگردد و مردم را از رسیدن به درک حقیقت و طرق و شیوه‌های عقلانی تفکر باز میدارد، روحیه مبارزه و تلاش برای زنده گی بهتر و تلاش برای حل منطقی پرابلم‌ها را مردود ساخته مردم را تن پرور و منفعل بیار می‌آورد. بدترین ویژه گی خرافات اینست که بسیار سهل و به بسیار آسانی در میان مردم جا گرفته و به بسیار مشکل از جامعه زدوده میشود. روان شناسان به این نظر اند که مردمان متعصب، اقشار بیسواد و نادان اجتماع در برابر خرافات بیشتر آسیب پذیر تر اند و جوامع با سواد و بدون تعصبات کمتر آسیب پذیر اند یعنی جاییکه عقل و تفکر علمی حاکم است جایی برای خرافات باقی نمی‌ماند. از لحاظ فردی هم خرافات انسان را به بی‌اراده گی و بی‌نقش بودن در سرنوشتش تلقین میکند تا او را از فعالیت اجتماعی برای بهبود زنده گی اش مانع میگردد. ولی در جوامع بویژه جوامع عقب نگهداشته شده و آشوب زده هستند فراوان گروه‌هایی فرصت طلب که از بیسوادی، خوش باوری و وضعیت ناهنجار روحی مردم سوء استفاده کرده و به ترویج خرافات میپردازند و بیشتر افراد مضطرب، آنانیکه اعتماد به نفس ندارند، آنانیکه به دین و آیین خویش ایمان راسخ ندارند، افراد احساسی در معرض سوء استفاده بیشتر این گروه‌ها قرار گرفته و بدین ترتیب خرافات در جامعه شیوع پیدا میکند. همچنان پژوهش‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناختی میرساند که بطور اوسط زنان بیشتر از مردان باور‌های خرافی دارند و به شیوع خرافات در جامعه نقش دارند، وسایل ارتباط جمعی بویژه تلویزیون و اینترنت هم نقش بسزایی در ترویج خرافات در جامعه دارند که امروزه تقریباً روان اکثریت آنها بویژه به این وسایل دسترسی دارند در گروه این وسایل اطلاعات جمعی خاصاً تلویزیون و اینترنت میباشد. ارگانه‌های اداره دولت در امور فرهنگی، مذهبی، موسسات تحصیلات عالی و متولیان دینی با این پدیده شوم به مبارزه بی‌امان برخاسته و واقع بینی و واقع گرایی را در میان مردم ترویج کنند، مردم بایست ریشه‌یابی مستدل و منطقی از قضایا و طرح‌ها داشته باشند و موهومات و خرافات قانوناً قدغن گردد. وسایل اطلاعات همگانی بویژه تلویزیون با نشر برنامه‌های مشخص این پدیده‌ها را با تمام ابعاد خطرناک اجتماعی آن به مردم روشن سازد تا مردم نه تنها به آن اعتقاد نداشته باشند بلکه این خرافات مایه نفرت همگانی گردد، الگوی فرخنده به مثابه لکه ننگ خرافات پرستی در کشور بحيث بهترین تکانه تبلیغاتی و آگاهی مردم برای زدودن این پدیده شوم بازتاب سراسری پیدا کرده و حکومت برای جلوگیری از تکرار چنین حوادث برای خشکاندن ریشه‌ها و عوامل این پدیده‌ها نا میمون تدابیر مشخص اتخاذ کند. نویسندگان و نهاد‌های آموزشی و تربیتی با نشر آثار علمی برای رد خرافات در تربیت اولاد وطن از طریق سیستم آموزشی و همچنان لازم است تا ریشه‌های اصلی خرافات که همان جهل و نادانی است بوسیله با سواد سازی عمومی مردم و پخش و اشاعه حقایق مستدل در جامعه از بین برده شود و در گامهای بعدی بوسیله ارگانه‌های فرهنگی و مذهبی و ادارات پژوهشی علمی ریشه‌ها و عوامل بروز خرافات ریشه‌یابی شده و راه‌های برون رفت از آن معین گردد. یعنی تدابیر سراسری غرض نجات جامعه از این بلای مهلک اجتماعی در همکاری تنگاتنگ تمام ارگانه‌های ذیربط اتخاذ و عملی گردد.

معضل بیکاری و اشتغال

بیکاری در کشور ما یکی از معضلات بسیار خطرناکی دیگریست که هم امنیت عمومی کشور هم اقتصاد و هم روابط اجتماعی شدیداً از آن متأثر می‌باشد. با وصف آنکه کدام احصاییه معتبر در زمینه وجود ندارد با آنهم اکنون ادارات احصاییه رقم ۸۰۰ هزار بیکار را از مجموع افراد واجد شرایط کار در کشور را ارائه می‌دهند که رقم ۲۳٪ بیکاری را از مجموع افراد واجد شرایط کار که بر اساس آمارهای منتشره دولت افغانستان ده میلیون تخمین زده شده است نشان می‌دهد که همچنان سالانه حدود ۵۰۰ هزار نفر از صنف ۱۲ مکاتب و موسسات تحصیلات

عالی فارغ شده و به رقم بیکاران افزوده میشوند در حالیکه اداره کار و امور اجتماعی در سال ۱۳۹۵ (۲۰۱۶) از خالی بودن حدود ۲۵ هزار محل کار در ادارات دولتی حکایت دارد. اما اداره ملل متحد و بانک جهانی رقم بیکاران در افغانستان را سه میلیون نفر گزارش می‌دهند که در هر دو رقم ارائه شده زنان شامل نیستند، اگر زنان در امور اجتماعی و اقتصاد جامعه فعال گردند این آمار دو برابر افزایش پیدا میکند. که به گزارش ادارات حکومت افغانستان و اداره مهاجرت سازمان ملل متحد بازگشت مهاجرین از کشورهای پاکستان و ایران به افغانستان پیوسته به این معضل موثر بوده است. دولت این معضله را به دو فکتور اساسی برگشت مهاجرین از کشورهای پاکستان و ایران و از بین رفتن محلات کار در ساحات تحت نفوذ طالبان ارتباط داده و از زیر بار مسئولیت شانه خالی میکند، در حالیکه در اثر جنگهای فرسایشی چهار دهه اخیر بر اساس آمار منتشره اداره ملل متحد بین ۸۵ تا ۹۲٪ هستی کشور به شمول چراگاه ها، زمین های زراعتی، سیستم آبیاری سنتی و مدرن کاملاً تخریب شده که برای اعمار مجدد این همه خرابه ها نه تنها تمام

افراد مستعد نفوس افغانستان به کار گماشته میشد بلکه دو برابر آن به نیروی کار نیازمند میبودیم، اما با تأسف بنابر عدم مدیریت سالم اقتصادی، فهم کاملاً وارونه و نا درست از سیستم اقتصاد بازار از دولت گرفته تا سرمایه دار و صاحبان فابریکه ها و مردم همه و همه به بیراهه رفتند. اداره دولت و ارگانهای امور اقتصاد در عرصه مکلفیت و مسئولیت شان بر طبق مواد قانون اساسی کشور مبنی بر تأمین کار و معیشت برای مردم کاملاً منفعل شده و در این عرصه خلای مسئولیت ایجاد گردید.

. بر اساس آمار داده شده بانک جهانی و اداره اقتصاد افغانستان در سال ۲۰۱۵ در نتیجه همین بیکاری، پاهین بودن سطح درآمد ها، مدیریت نا سالم امور اقتصادی کشور، نبود سیستم منظم آبرسانی و آبیاری برای زار عین، تفاوت فاحش زنده گی شهری و روستایی و بزرگتر شدن روزتا روز فاصله میان اقشاردار و نادار ۳۶ % مردم ما در زیر خط فقر زنده گی میکنند، اداره ملل متحد این اصطلاح را به کسانی اطلاق میکند که عواید روزانه کمتر از یک دالرباشد. دلایل بیکاری هرچه باشد دولت مکلفیت دارد تا در تفاهم با سرمایه داران ملی، صاحبان کارخانه های تولیدی، مالکین صنایع کوچک و ظرفیت، مدیران امور اقتصاد و زراعت کشور، مسئولین اتحادیه های پیشه وران و سایر اصناف محلات کار ایجاد و نرخ بیکاری را در کشور کاهش دهند زیرا این معضل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بوده و مستقیماً امنیت عمومی کشور را تهدید میکند. یقیناً افراد بیکار یک جامعه در شرایطی که روحیه وطندوستی و منافع ملی هم بلند بسیار آسیب پذیر بوده و برای هر کاری در اذای دریافت پول آماده میباشند آنهم در وضعیت موجود که همسایگان و سایر متجاوزین و دشمنان کشور ما که چون گرگان طماع برای تخریب کشور ما در کمین نشسته و برای تحقق اهداف شان از هر نوع امکان بهره برداری میکنند. همچنان موجودیت نرخ بالای بیکاری در میان جوانان و قشر تحصیل یافته

و متخصص آنهم در کشوری که در گوشه و کنار آن جنگ بیداد میکند، حتی رئیس جمهور از رفت و آمد هلیکوپتر های نا شناس در گوشه و کنار کشور شکوه کرده و خود را چون فرد نا توان و بیچاره جلوه میدهد، مافیایی ها و جنگ سالاران مردم وهست و بود شانرا می چاپند، دستگاه تبلیغات سازمانهای استخبارات خارجی در گوش مردم آینده تاریک را زمزمه میکنند، جوانان دیپلوم بدست در بدر دنبال کار میگردند به فرار مغز ها و تخلیه کشور از افراد متخصص منجر میگردد. این جریان هم یکی از اهداف استیلا گران میباشد، که از یکطرف میلیارد ها دالر ثروت در تربیه و تحصیل و تخصص فرزندان این کشور صرف گرددواز طرف دیگر قشر آگاه جامعه که از تحصیل فارغ و اکنون زمان مناسب برای آبادانی کشور، تفکر سالم و احساس مسئولیت نسبت به وطن پیدا کرده است را از کشور مجبور به فرار گردانند. زیرا افراد آگاه و روشنفکر جامعه همیشه خار چشم استیلا گران بوده و میباشند، این پروسه در کشور ما تا کنون چندین بار به تکرار گرفته شده است، تأثیرات روانی بیکاری از همه مهمتر جامعه را تهدید میکند، زیرا افرادی که توانمندی کار را دارند و از آنها کار گرفته نمیشود و بیچاره شدن یک فرد توانمند که نتواند مسئولیت های اجتماعی، پدری و فرزندیش را به جامعه و خانواده انجام دهد از یکطرف اعتماد به نفس خویش را ازدست داده و در زیر فشار روانی به فرد عصبی و مریض تبدیل میگردد و در چنین حالت اختلال روانی برای هر عمل خرابکارانه مساعد میگردد، گذشته از همه این پیامد های منفی بیکاری عبارت از ضیاع بی بازگشت منابع بسیار پر ارزش کار میباشد که اگر هر ساعت قیمت کاریک فرد را ضرب یک واحد پولی کنیم و این را ضرب در تعداد روز ها و سالهایی که یک فرد تحصیل یافته و یا سایر بیکاران بیکار میماند و ضرب در تعداد مجموع حقیقی بیکاران که در کشور وجود دارند کنیم ببینید چه یک رقم درشتی از منابع موجود کشور خویش را رایگان ازدست میدهم در پهلوی آن اگر این افراد بیکار، متخصصین و تحصیل یافتگان مصروف کار تولید و اعمار در کشور میبودند، ارزش حقیقی ثمره کار آنها که عبارت از تولید

نا خالص ملی می باشد هم به آن افزود گردد، آنگاه است که به مفهوم واقعی بیکاری پی خواهید برد که چه درون مایه و ارزش بزرگ ملی را ما داریم از دست می دهیم و همچنان اگر این بیکاران در صف مخالفین و دشمنان کشور قرار گیرند و در اثر فعالیت خرابکارانه و دهشت افگنانه به اقتصاد ملی ضربه وارد کنند حاصل جمع این عدد هم در حاصل ضرب عدد بالا افزود می گردد. کوتاه سخن بیکاری در کشور ما به معنی حقیقی خانه خرابی می باشد. به این سبب خواستم این مسئله با اهمیت را هم با شما دوستداران افغانستان عزیز در میان گذاشته و مکثی در این باب کنیم.

در مباحث اقتصاد بیکاری را عدم استفاده کامل از نیروی کار تعریف میکنند و بیکار را کسی که دارای توانمندی کار بوده و در جستجوی کار هم باشد ولی کار پیدا کرده نتواند معرفی میکند. بیکاری انواع مختلف مانند بیکاری موسمی، ساختاری، ادواری، اصطکاکی و بیکاری مخفی داشته که در اوضاع کشور ما بیکاری های ساختاری و مخفی از خطرناکترین نوع بیکاری می باشند. بیکاری ساختاری به بیکاری گفته میشود که در اثر عدم تقاضا به تولیدات موسسات صنعتی و زراعتی موسسه تعطیل گردد و افراد شاغل آن بیکار گردند، در کشور ما متأسفانه بنابر عدم موجودیت حمایت قانونی از صنایع مصرفی ملی نوپا و ورود سیل آسای صنایع مصرفی از خارج کشور بویژه کشور های همسایه چون ایران و پاکستان صنایع داخلی نمیتوانند در برابر این غول های تولیدی رقابت کنند این امر باعث می گردد که فابریکه ها و موسسات صنعتی ما به رکود مواجه شده و کارگران و کارمندان به سیل بیکاران کشور بیافزایند و بیکاری مخفی به بیکاری اطلاق می گردد که عده کثیری از افراد واجد شرایط کار جامعه در کاری مصروف باشند که با عده بسیار کمتری از شاغلین کار میتوان آنرا انجام داد، این نوع بیکاری که در ظاهر امر نیروی فعال را به کار گماشته اند و ادارات اقتصادی آنان را از دست بیکاران حذف کرده اند در حالیکه حاصل تولید شان صفر می باشد. این نوع بیکاری خطرناک در

افغانستان در ساحات زراعت، اصناف و سکتور دولتی وجود دارد. عده کثیری از مردم در سکتور زراعت خود را شاغل قلمداد میکنند در حالیکه هیچ حاصلی از تولید زراعتی ندارند، همچنان در سکتور های مختلف اصناف در شهر ها هزاران و ده ها هزار نفر در صنف هایی از بازار مشغول اند که برای امتعه خویش متقاضی ندارند و در سکتور دولتی عده بیشماری از منسوبین به کاری مصروف اند که تعدادی به مراتب کمتری از شاغلین میتوانند آنرا انجام دهند یعنی بازده کار صد نفر معادل بازده کار ده نفر می باشد که البته موضوع بحث ما کنکاش حرفوی سکتور اقتصاد نبوده بلکه نمایاندن گوشه های خطرناک و مخرب امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی کشور بوده تا از پیامد های مخرب آنها که تا کنون ما را به سیاه چال بدبختی های بسیار ریشه دار انداخته و آفت های بیشماری را دامنگیر مان کرده است پی برده و چاره ای بجوییم تا از این مصیبت خود و مردم خویش را نجات داده و در شاهراه امنیت و رفاه رهنمون گردیم.

تجربه نشان داده است که یکی از بهترین راهکار برای رفع بیکاری در کشور هاییکه اقتصاد متکی به کشاورزی دارند همانا سرمایه گذاری های بزرگ برای گسترش شبکه آبیاری و میکانیزه ساختن زراعت، توزیع تخم های بذری، سرمایه گذاری در بخش باغداری به شیوه های مدرن، اعمار سرد خانه ها با ظرفیت های بزرگ، ایجاد سیستم بسته بندی مناسب برای صدور و رقابت با مارکیت میوه منطقه و جهان می باشد، از آنجاییکه افغانستان از دیر زمانی کشور متکی به اقتصاد زراعتی بوده و بخش بزرگی از مردم ما در این سکتور شاغل بودند و مالداری شاهرگ اقتصادی کشور محسوب میشود. چون در اثر جنگها و خشکسالی های ممتد زمین های زراعتی قسماً و یا کاملاً از بین رفته و سیستم آبیاری ماهم و ازگون شد بنا همه شاغلین این سکتور به شهر ها پناه آورده و به سیل بیکاران افزودند. چون دولت توجه لازم به احیا، تقویت و گسترش سکتور کشاورزی، آبیاری و دامداری نکرده است که با اضافه ضریب رشد نفوس تعدد بیکاران در کشور از همین ناحیه رو به

افزایش است. بناً همانطوریکه گفته آمدیم همه مردم خاصاً کشاورزان و دامداران و باشندگان قرا و قصبات با فشار مضاعف بالای دولت توجه فراوان آنها را به رشد و توسعه کشاورزی و دامداری مبدول داشته و سرمایه های فراوان در این سکتور مهم اقتصادی کشور برای احیای مجدد تأسیسات زیر بنایی زراعت، سیستم آبرسانی مدرن، توسعه و انکشاف دامداری یا مالداری، توسعه و ایجاد چراگاه های بزرگ و سیستم تهیه و تولید علوفه و خوراک حیوانات در موسم سرما و زمان خشکسالی ها، توسعه ماشینری زراعتی، تربیه کادر فنی و متخصص برای زراعت و مالداری جذب و تشویق گردد. برای سرمایه گزاران در سکتور زراعت، ماشینری زراعتی، آبرسانی زراعتی و دامداری امتیازات قانونی داده شود و این سکتور برای سرمایه گزاری جذاب شده تا سرمایه گزاران به سرمایه گزاری در این سکتور تشویق گردند.

یک مسئله با اهمیت دیگر در عرصه صنعت تولید تغییر استراتژی کشور های بزرگ صنعتی در باره تولید صنعتی میباشد. از تحلیل وضع در کشور های صنعتی پیشرفته بر می آید که این کشور ها هم اکنون بیشتر بفکر تولید تکنالوژی، ایده های تولیدی و فروش تکنالوژی میباشد تا تولیدات صنعتی و این تولیدات صنعتی و یا فابریکات آهسته آهسته به کشور های که نیروی کار ارزان دارند منتقل میگردد. این تغییر برای کشور ما فرصت طلایی است، سرمایه گزاران ما در تحت حمایت دولت میتوانند چنین انتقالات صنعتی را به کشور خویش منتقل سازند و هزاران و ده ها هزار محلات جدید کار ایجاد کنند، که البته پیش شرط اساسی این کار ایجاد سیستم تربیه کادر فنی و مسلکی در سطوح مختلف تحصیلی را میکند تا بصورت سیستماتیک و دوامدار کادر مسلکی برای این تولید صنعتی وجود داشته باشد.

همچنان ایجاد و توسعه صنعت و تربیه کادر فنی و مسلکی برای این مامول هم برای رفع بیکاری بسیار با اهمیت میباشد زیرا صنعت محور اصلی اقتصاد کشور ها بوده و این سکتور میتواند بیشترین افراد جامعه را در خود مشغول گرداند. همچنان رعایت استندرد های قبول شده بین المللی در زیرکنترول اداره استندرد کشور در همه عرصه های تولیدی، استخراج، صادرات و واردات میتواند کیفیت تولید را بالا برده و رقابت با امتعه تولید خارجی را به نفع صنایع ملی تغیر داده و در رشد و توسعه صنایع و فابریکات اثر گذار باشد. دولت مسئولیت دارد تا از یکطرف سیستم اقتصادی کشور را پلانیزه کرده و برای فابریکات و موسسات تولید صنعتی شرایط کار مساعد، انرژی، سیستم آبرسانی و کاتالیزاسیون و امنیت را تأمین کند، به این ترتیب میشود که سرمایه گزار و اصناف تحت حمایت دولت به آرامش خاطر از محفوظ بودن سرمایه هایشان اطمینان داشته باشند و برای اینکار مجبور نباشند به دامن گروپ های مسلح غیر قانونی دست دراز کنند و همه از کنترول دولت خارج گردد، که در افغانستان متأسفانه بنابر عدم موجودیت حس وطندوستی و منابع ملی، دید نادرست دولت از سیستم بازار و نقش ضد ملی خارجی ها مخصوصاً پاکستان و ایران بزرگترین فابریکه ها و موسسات تولیدی کشور چون فابریکه های نساجی و پیشمینه بافی کابل، هرات، قندهار، بلخ، پلخمری، گلپهار، و فابریکه های سمنت غوری و جبل السراج، فابریکه های استخراج و تولید ذغال سنگ کرکر، آتش پشته، دره صوف و سبزک فابریکه قند بغلان و صد ها فابریکه و موسسه تولیدی دیگر که ده ها هزار کارگر را در خود مصروف داشته بودند به عناوین مختلف راکد و غیر فعال گردیدند که بزرگترین ضربه مهلک بر پیکر اقتصاد کشور ما مترادف با خیانت ملی محسوب میگردد. بر اساس گزارش اتاق های تجارت و صنایع کشور در افغانستان بصورت مجموعی ۱۵ هزار فابریکه و موسسه تولیدی وجود دارد که بنابر عدم توجه دولت و عواملی که در بالا از آن ذکر بعمل آوردیم هم اکنون صرف حدود چهار هزار این فابریکه ها و موسسات تولیدی فعال میباشد در سالهای

۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ در حدود ۱۲۰۰ فابریکه از فعالیت بازمانده و در خطر انقراض قرار دارند که کارگران و کارمندان این موسسات به سیل بیکاران کشور افزوده اند. برای انکشاف صنایع و جذب نیروی کار و متخصص افغان در سکتور صنایع و خانه سازی لازم است تا تدابیر جدی برای بلند رفتن کیفیت تحصیل و سیستم تدریس مخصوصاً در بخش تحصیلات عالی و حرفوی اتخاذ گردد زیرا از این طریق میتوان جایگزین مناسب برای حرفویان، کارمندان مسلکی، و متخصصین خارجی پیدا کرد و از ورود و استخدام خارجیان در پروژه های فنی جلوگیری بعمل آید. دولت، بانک ها و ارگانهای اداره اقتصادی میتوانند با اتخاذ سیاست های فعال بازار کار در بخشهای مختلف صنایع کوچک، ساختمان، حفاظت محیط زیست، صحت و صنایع دستی با اعطای قرضه ها، یارانه ها و حمایت مستقیم مالی عده فراوان افراد مستعد را شامل پروسه تولید گردانند. بخش دیگری از سکتور اقتصادی مسئله معادن و استخراج آن میباشد که در صورت ایجاد سیستم برنامه ای تحت کنترل دولت بالای معادن و استخراج آن و ایجاد شبکه راه های مواصلاتی، ترانسپورت و ترانزیت در تمام ساحات معادن در گام نخست همان محلاتیکه هم اکنون بوسیله قاچاقبران ملی و بین المللی بصورت غیر قانونی و غیر حرفوی استخراج جریان دارد برای ده ها هزار تن از مردم ما محلات کار ایجاد شده و از فروش و صدور آن منفعت بزرگ اقتصادی نصیب ملت ما میگردد، که متأسفانه این بخش هم مانند سایر بخشها بنا بر همان مشکل اساسی یعنی نبود فرهنگ منافع ملی در میان مردم می لنگد. هم اکنون در ساحات معادن تحت استخراج کشور ما سازمان استخبارات نظامی پاکستان سیطره طالبان را هموار کرده است و با تمام قوت این نیرو ها مورد حمایت و مراقبت آنها قرار دارند تا معادن بصورت غیر قانونی استخراج و به پاکستان منتقل و بنام پاکستان صادر میگردد. بر اساس گزارشات رسمی نماینده گان ادارات معادن افغانستان هم اکنون قرار دادهای رسمی میان دولت پاکستان و کشور های خارجی منجمله کشور چین عقد گردیده که حکایت از صدور

آن اقلام مواد معدنی دارد که از افغانستان بصورت غیر قانونی استخراج و به شکل قاچاق به پاکستان انتقال می یابد و در سراسر پاکستان چنین مواد معدنی وجود ندارد. اگر دولت ملی در افغانستان حاکم باشد اثبات این مسئله و کشتانیدن پای پاکستان به میز محاکمه بین المللی کار مشکلی نیست. هم اکنون معادن افغانستان تحت چپاول مستقیم قرار دارد و بهانه اداره معادن موجودیت طالبان، و بهانه ارتش و پولیس نبود ظرفیت دفاعی همه و همه از یک تجاوز سازمان یافته حکایت دارد که در نبود احساس وطن دوستی و فرهنگ منافع ملی همه خاموشانه ناظر این تراژیدی بزرگ اند. همانطوریکه در عوامل بیکاری در کشور اشاره کردیم نبود روحیه، احساس و فرهنگ منافع ملی در میان رهبران، تصمیم گیرنده گان و مجریان اداره دولت در همه امور منجمله در سکتور اقتصاد کشور چون کشاورزی، آبیاری، دامداری، صنایع، تجارت و تربیه اهل فن و کادر فنی و مسلکی و همچنان نبود فرهنگ منافع ملی در میان دست اندر کاران این سکتور، سرمایه داران، کشاورزان، دامداران، تاجران و کوتاه سخن در میان همه مردم ما باعث گردیده است که این گوشه زنده گی نیز مخالف منافع ملی کشور ما در جهت منافع بیگاتگان بویژه همسایگان مغرض و متجاوز سیر کرده، کشاورز ما با نداشتن فکر منافع ملی و دیدگاه دور اندیشانه از خیر و صلاح همه مردم یکعده به زراعت بی حاصل، نا بسامان و بی برنامه پرداخته و عده دیگر زیر ترغیب قاچاقبران و مافیای داخلی و منطقوی به کشت کوکنار رو آورده اند، دامداران و مالداران ما همچنان به چوپانان پاکستان بدل شده اند و امروز تقریباً قسمت اعظم مواشی ما در اختیار پاکستان بوده و مطابق میل آنها به مارکیت عرضه میگردد، سرمایه داران ما بیشتر سرمایه هایشان را به خارج کشور منتقل و با هزاران ریسک و آسیب پذیری به منافع خود و کشور های شامل حوزه سرمایه گذاری شان می اندیشند، تاجران ما در واردات و صادرات که امروزه به نازل ترین حد آن رسیده است تنها به منافع کوتاه مدت خودشان می اندیشند و کشور ما را به یک

کشور مصرفی پاکستان، ایران و چین تبدیل کرده اند و این ها همه در سراسر حوزه فعالیت تجارتي شان در ایجاد محلات کار برای کشور های مولد امتعه مصرفی یعنی پاکستان و ایران و چین فعال اند تا افغانستان. دولت وارگانهای اداره اقتصاد بدون در نظر داشت ظرفیت مارکیت، معیار های علمی عرضه و تقاضا به هزاران وده ها هزار اصناف در شهر ها جواز کار توزیع میدارند که به اینترتیب عده کثیری از این اصناف با از دست دادن سرمایه های سرمایه گذاری کرده شان در بازار که تقاضا در آن وجود ندارد به صف بیکاران افزوده و دامنه فقرروز تا روز وسیع تر وسیع تر شده رفته و بصورت کل سطح تولید کاهش یافته و قدرت خرید مردم پاهین آمده ودر نتیجه همه جامعه از آن متضرر میگرددند. برای برون رفت از همه این بدبختی ها، مصیبت ها و آلام در گام نخست ترویج فرهنگ وطن دوستی، حب الوطن من الایمان، آگاهی عموم مردم از ارجحیت منافع ملی و کمک و تلاش برای نهادینه شدن یک حکومت مقتدر که سیطره آن سراسر کشور را پوشش دهد، این حکومت را مردم میتوانند با پشتیبانی همه جانبه شان مشروعیت دهند و اعتبار ملی و بین المللی آنها بلند ببرند تا این حکومت بتواند در عرصه داخلی تکیه گاه مطمئین و حافظ منافع مردم بوده دهقان، کارگر، سرمایه دار، تاجر، اصناف، کارمندان اداری و تجارتي در پناه چنین دولت مقتدر از آزادی ها و حقوق ارزشمند شهروندی برخوردار شده و با پلان گذاری سالم و با استندرد های بین المللی همه تولیدات ما اعم از زراعتی و صنعتی و صنایع دستی در بازار داخلی و مارکیت جهانی از اعتبار بزرگ برخوردار گردد. جلو مافیا، قاچاقبر، دزد، دهشت افگن، طالب، داعش و همه دشمنان را یک دولت مقتدر که از حمایت بی شایبه مردمش برخوردار باشد گرفته میتواند در غیر آن حق نداریم انگشت ملامت را سوی دولتی دراز کنیم که از حمایت خویش آنها محروم داشته ایم و مکلفیت انسانی و وطنی خویش را در قبال اش انجام نمیدهیم. تا هر زمان و به هر پیمانهای که ما همه ما مکلفیت های ملی خویش را در راه منافع

ملی که اهرم آنها یک دولت مقتدر میتواند حفاظت کند انجام ندهیم این بلا ها و مصیبت های بیشماری دیگر کشور و مردم ما را تهدید میکند و خواهد کرد.

تعلیم و تربیه یا آموزش و پرورش

تعلیم و تربیه که هر دو کلمات عربی بوده و به زبان دری آنها میتوان مترادف با آموزش یا آگاهی دادن و پروردن یا پرورش دادن معنی کرد. تعلیم و تربیه یا آموزش و پرورش همگام با موجودیت انسان در این جهان ره پیموده و در زمانه های مختلف مفاهیم مختلفی را بیان میداشته است، ولی همه این مفاهیم بیشتر متکی به بهبود، رشد و انکشاف سلوک، رفتار، استعداد، فطرت، اخلاق، عادات، افکار و ذهنیت انسان بوده که در ادوار مختلف تاریخ به شیوه های مختلف وجود داشته است. در زمانه های بسیار قدیم بزرگان خانواده، محله و قریه مربیان یا آموزگاران مردم بودند و مردم همه جا از آنها می آموختند و زنده گی را پیش میبردند، رفته رفته با ازدیاد نفوس، انکشاف عرصه های زنده گی و معیشت و انباشتگی هنر ها و علوم باعث گردید تا دیگر بزرگان یک خانواده و یا یک محله در همه عرصه های زنده گی، علوم متداول و هنر ها نمیتوانستند جوابگوی نیازمندی های آموزش و تربیت مردم باشند همین امر باعث گردید تا کار آموزش و پرورش به عهده مراکز معین تعلیمی و تربیتی قرار داده شود و نخستین مراکز آموزش و پرورش مردم هسته های مراکز دینی چون عبادت خانه ها، بت خانه ها، آتشکده ها، کنش ها، کلیسا ها و مساجد بوده که در پهلوی اساسات و نحوه ای اجرای

مناسک دینی در آگاهی عمومی و تعلیم و تربیه مردم مبادرت میورزیدند. این کار بیشتر بوسیله پیشوایان دینی و رهبران مذهبی و نماینده گان شان پیشبرده میشد. تا اینکه در اروپا در پرتو عصر رنسانس و در سایر گوشه و کنار جهان بروز اندیشه های روشنفکرانه که با تعلیمات مذهبی در تضاد واقع گردید آهسته آهسته مراکز آموزش و پرورش نیز مانند سایر عرصه های اداره اجتماع از سیطره مراکز مذهبی خارج و در چهارچوب اداره دولت قرار گرفت و همین امر باعث گردید که بیشترین مردم از سواد عمومی برخوردار و همه شاخه های علوم اجتماعی و ساینس بسرعت انکشاف یافته وسیلی از دانشمندان در سرتاسر گیتی پا به عرصه وجود گذاشتند. و در اثر همین آموزش و پرورش بود که مردم برای حل مشکلات شان راه های برون رفت با کمترین ضرر ها و ریسک ها را آموختند و در اثر همین آموزش و آگاهی مردم بود که آنها تا سطح ملت یگانه شدن توافق کردند و زنده گی را برای خود و هموطنان شان با رفاهیت بیشتر و آرامش بیشتر از هروقت دیگر ممکن ساختند. در یک کلمه تعلیم و تربیت باعث رشد معرفت، علمیت و آگاهی، استعداد، تهذیب، اخلاق، گفتار و کردار انسان ها شده و انسان را به درجه کمال مادی و معنوی رسانده است. به قول امانویل کانت " تربیت و تادیب و تعلیم توأم با فرهنگ بوده که در پی کامیابی متربیتی در جامعه آینده است، جامعه ای که به کرات از جامعه کنونی برتر است." همچنان ژان ژاک روسو فیلسوف و متفکر سوئیسی ۱۷۱۲ - ۱۷۷۸ در باره تعلیم و تربیت چنین می اندیشد " تربیت هنر و فنی است که بصورت رهنمایی با حمایت و هدایت نیرو های طبیعی و استعداد های پا برجا و مستحکم و با رعایت قوانین رشد طبیعی و با همکاری شخص برای بهتر زیستن اش تحقق میپذیرد." کوتاه کلام آموزش و پرورش عبارت از راه و روش هایی برای بیداری، آگاهی، رشد و تکامل توانمندی های جسمی، ذهنی، اجتماعی، روانی، اخلاقی، معرفتی و مهارت های مسکی و حرفوی انسانها بوده و شخصیت انسان را تا عالیترین مدارج آگاهی رهنمون میگردد.

در شرایط موجود جهانی یکی از شرایط اساسی ترقی، پیشرفت و اعتلای فرهنگی جوامع آموزش و پرورش مردم آن میباشد. هیچ جامعه نمیتواند پیشرفت کند تا مردم آن آگاه امور نباشند و از اخلاق نیکو، سلوک پویا، رفتار ترقی خواهانه، فطرت ایجاد گر، استعداد خلاق، تعقل علمی و ذهنیت واقع گرا برخوردار نباشد.

و اما در افغانستان با آنکه در گذشته های دور مرکز بزرگ فرهنگی بوده و فرهنگیان، علما و دانشمندان بیشماری را در خود پرورانده است اما در تاریخ معاصر تا اوایل دهه هفتاد قرن بیستم میلادی اکثریت اتباع کشور از نعمت حد اقل سواد برخوردار نبوده و در سطح بسیار نازل آگاهی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قرار داشتند. از تمام کشور صرف در پایتخت تحصیلات عالی و آنهم به شکل بسیار محدود که ظرفیت چند محصل محدود را سالانه داشت میسر بود، در سرتاسر افغانستان به تعداد انگشت شمار موسسات تحصیلات مسلکی، ۲۲۸۶ مکتب ابتدائیه و لیسه که گنجایش ۴۶۲۵۸۵ متعلم را داشتند موجود بود که از عمر ساختن اولین مکتب هم هنوز چیزی بیشتر از صد سال میگذرد، یعنی اولین مکتب ابتدائیه بنام مکتب جیبیه در افغانستان در سال ۱۹۰۷ در زمان حکومت امیر حبیب الله خان و اولین مکتب لیسه به نام امانیه در سال ۱۹۲۶ در زمان زمامداری شاه امان الله خان تأسیس گردید که بعداً بنام استقلال تعیر نام پیدا کرد متأسفانه هیچ موسسه تحقیقاتی در کشور وجود نداشت. با تأسف این بود وضعیت مهمترین پایه و اساس ترقی، پیشرفت و اعتلای کشور، بنابر نبود نهاد های تعلیم و تربیه، قوانین و سیستم آموزش همگانی اکثریت مردم ما حتی از نعمت سواد خواندن و نوشتن برخوردار نبودند. همین امر مردم ما را در تاریکی محض نگهداشته از آگاهی بسیار نازل در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هم برخوردار نبوده و تشخیص خیر و شر برایشان نا ممکن بود و همین هم سلاح برانی بود در دست اجنبیان که مردم ما را به سمت که خود و یا غلامان حلقه به گوش شان میخواستند به چپ و راست و افراطیت کشاندند. در حالیکه اگر مردم با سواد میشدند و در عرصه های مختلف حرفه و فنون به تحصیلات مسلکی میپرداختند و رشته های مورد نیاز جامعه را هم خود تشخیص میکردند و هم سیستم پلانگذاری اداره دولت برایشان توضیح میکرد امروز ما به عوض مصروفیت در جنگ و برادر کشی از رفاه همگانی برخوردار میبودیم.

آموزش و پرورش و سیستم آن طوری است که انسان را از همان آوان کودکی به فرد اجتماعی آگاه تبدیل میکند، یعنی با فراگرفتن دانش در یک اجتماع کودک به شخصیت اجتماعی با هدف تبدیل میگردد، او از همان آوان فراگیری فردای خود را ترسیم و برای رسیدن به آن کوشا میگردد. اگر موانع سنتی، فرهنگی و رسوم و آداب خرافی در برابرش موانع ایجاد نکند، آینده ای بسیار روشن و شگوف در انتظارش قرار دارد. با گسترش تعلیم و تربیه و آگاه سازی مردم میتوان جامعه را بسوی دیموکراسی و آزادی های فردی و شهروندی رهنمون گشت. از طریق همین آموزش و پرورش و فراگیری درجات عالی علمی و تکنالوژیک است که افراد مربوط به اقشار مختلف جامعه با احراز جایگاه بلند در جامعه، سیاست و اقتصاد نا برابری های جامعه را کمتر و کمتر ساخته و فاصله های فقیر و ثروتمند را کوتاه میسازند. در همین نهاد های آموزش و پرورش است که مردم دسپلین پذیری و انضباط و قانون پذیری و اطاعت از قانون را می آموزند که با پا گذاشتن در جامعه آنها از دیگران نیز این دسپلین، اطاعت و رعایت را مطالبه میکنند یعنی به گونه ایی همه مردم اداره کننده گان جامعه در برابر قانون شکنی، تخلفات، خرابکاری و اخلاق نامناسب عامه میگرددند.

تجربه تاریخی در کشور ما افغانستان عزیز و تمام جهان به بسیار وضاحت نشان میدهد آن ملت هایی در گیر چالشهای بزرگ اجتماعی، جنگ های فرسایشی و آماج تعرضات بیگانگان قرار دارند که مردمان اش از سواد کافی برخوردار نبوده و سیستم تعلیم و تربیه همگانی در این کشور ها ضعیف میباشد. تحلیل وضعیت جهان حکایت گر این است که ملت هایی بجان هم افتاده اند که سطح درک و آگاهی شان از امور اجتماعی - سیاسی - اقتصادی نازل است. با استنباط تحلیل های جامعه شناسان در باره وضعیت کشور های بحرانی به این نتیجه میرسیم که همه آفت های اجتماعی گریبانگیر آن ملت ها و مردمانی است که مکتب نمیروند، حرفه نمی آموزند، دسپلین پذیر نیستند، از قوانین آگاهی ندارند، از نازل ترین سطح زنده گی برخوردار بوده و بسیار آسیب پذیر میباشند و هر آن چنین مردمی برای سیر ساختن شکم خود و خانواده دست به هر کاری زده و نا آگاهانه در خدمت دشمنان کشور شان قرار گرفته و زمینه ساز مداخلات خارجی در کشور شان میگرددند، مردم نا آگاه، کم سواد و بیسواد نه منافع خود را و نه منافع ملی را تشخیص داده میتوانند، هرگام و هر حرکت و هر واکنش ملت نا آگاه و بیسواد ضرر بار بوده و برای خود، اطرافیان و جامعه بحرانا و مشکل ساز میباشد.

بنای تعلیم و تربیت برای هر ملتی حیثیت پیش شرط خوشبختی، اعتلا، ترقی و پیشرفت را داشته و بدون آن هیچ ملتی به منزل سعادت و رفاه نمیرسد. برای رسیدن به این مامول ابتدا فرهنگ باسواد سازی را در میان همه مردم ترویج باید کرد این کار بوسیله رسانه های همگانی، ادارات فرهنگی و ولایات، شهرداری ها و ولسوالی ها و علاقه داری ها، امامان مساجد، بزرگان خانواده ها و همه مردم صورت گیرد. از این طریق مردم ترغیب میگرددند تا فرزندان شان را بدون استثناً دختر و پسر شامل مدرسه و مکتب ساخته و فرزندان شان را در راه کسب دانش و ارتقای توانایی های آنان کمک کنند تا به افراد تحصیل یافته و متخصص پا به عرصه کار و جامعه بگذارند. برای صنعت، اعمار، تجارت، اداره، سیاست، صحت و همه عرصه های ترقی و رفاه به متخصص معین نیاز دارد. مردم ما خود باید این نیازمندی را مرفوع گردانند، نباید منتظر باشیم خارجیان این کار را برای ما انجام دهند. به قول معروف (هیچ گربه ای بنام خدا موش نمیگیرد.) هم اکنون برای همه امور ما از تنظیف جاده ها گرفته تا نصب رئیس جمهور و اراکین دولت در دست و اختیار خارجیان قرار دارد، هم اکنون میلیارد ها دالر افغانستان برای سروی، تحقیقات و راه اندازی پروژه های راه سازی، ساختمانی، معادن و اداره سازی به جیب کشور های خارجی و موسسات تحقیقاتی آنه سرازیر میگردد.

اگر ما خود بوسیله متخصصین ملی و موسسات تحقیقاتی خود این توانمندی را پیدا کنیم تا اعمار وطن خود را بدست خود مسئولانه انجام دهیم آنگاه است که مردم قدرت تشخیص خوب و بد را خود کرده و فریب تبلیغات ضد وطن و مردم شان را دیگر نمیخورند، آنگاه است که مردم به این درک میرسند که اگر یک ملت واحد و یکپارچه باشند در برابر هر تعرض و تجاوزی شکست ناپذیر بوده و با شهامت و سرفرازی از خود دفاع کرده میتوانند، آنگاه است که مردم به این درک میرسند که تا یک حکومت مقتدر ملی در کشور شان قانون را تحقق نبخشند و آزادی های آنانرا تضمین نکند هیچ کسی برایشان

این کار را کرده نمیتواند، بنا در گام نخست همه مردم منحیث یک ملت واحد بدور حکومت تجمع کرده و خود حکومت خویش را با اقتدار و مشروع ساخته و زمینه پیشرفت، ترقی و حرکت های دیموکراتیک را در کشور مساعد سازند.

در شرایط کنونی دو نوع آموزش و پرورش رسمی و غیر رسمی در جوامع جریان دارد: آموزش رسمی **Formal Education** عبارت است از آموزشی است که از طریق نهاد های آموزشی و پرورشی چون مکاتب، مدارس، پوهنتون ها، موسسات تحصیلات علمی، مسلکی و تحقیقاتی پیشبرده میشود و دارای سیستم آغاز و انجام میباشد یعنی از مراحل آغازین یا صنوف ابتدایی شروع و هر مرحله تعلیمی و تربیتی دارای دوره های معین میباشد که شرایط ارتقا به مراحل بعدی موفقیت دوره قبلی الزامی میباشد تا مراحل بزرگ اکادمیک و درجات عالی علمی و تکنالوژیک.

آموزش غیر رسمی **Informal Education** عبارت از آموزشی است که انسان ها از طریق اخبار، جراید، مجلات، رادیو، تلویزیون، انترنت، رسانه های اجتماعی انترنتی، مطالعات شخصی، برخورد های اجتماعی و سیستم تبلیغات بصورت منظم و یا غیر منظم، بشکل دوامدار و یا وقفویی به ابتکار خود شخص و یا در تحت پروگرامهای انکشافی، آموزشی و پرورشی ادارات مربوط صورت میپذیرد و مردم به شکل آگاهانه و یا نا خود آگاه از آن بهره میبرند.

هر دو نوع آموزش و پرورش از اهمیت فراوان برخوردار بوده و به آگاهی و رشد مردم منجر میگردد، البته نباید از نظر دور داشت که تعلیم و تربیه رسمی، سیستماتیک و دوره ایی که از آوان کودکی آغاز میگردد برای آگاه سازی و تربیت مردم یک کشور اهمیت فوق العاده بسزایی دارد زیرا آینده سازان یک جامعه از همان آوان کودکی اصول مهم زنده کی اجتماعی چون کار مشترک، با هم فکر کردن، منافع دیگران را در نظر داشتن یا بهتر بگویم برای منافع عموم کشور اندیشیدن، دسیپلین پذیری، قانون پذیری و اطاعت از مافوق، کسب دانش مکلفیت و مکلفیت پذیری، فرا گیری آزاد اندیشی و استقلال فکرو یا ارائه نظر در همه امور علوم اجتماع و ساینس، فرا گیری راه های علمی و منطقی بهتر زنده گی کردن و توسعه توانایی ها و علاقمندی های شخصی خویش را می آموزد و بحیث یک انسان خردمند با کمال در کار و فعالیت اجتماعی پا میگذارد.

در طول درازمنه تاریخ زنده گی بشر آموزش و پرورش به منظور تحریک انسان برای تفکر منطقی و خلاقیت در نظر بوده است و همه انسانها زمانی توانا بوده اند که دانا بوده اند. آنچه درسیستم تعلیم و تربیه از اهمیت بسیار برخوردار است رعایت اصل آزادی و فعالیت آزادانه کودک و نوجوان میباشد.

به قول کرشن شتاینر **Georg Kerschensteiner** آموزگار آلمانی (۱۸۵۴ - ۱۹۳۲) که بنیانگذار تعلیم و تربیه مدرن میباشد و نظریات بسیار ارزشمندی را درباره تعلیم و تربیه و سیستم آن ارائه داشته است. " متعلم یا دانش آموز را آزاد بگذارید تا در باره رفتار خویش تصمیم بگیرد و در بین شرایط مختلف زندگی دست به انتخاب علاقه بزند. هدف تربیت سر انجام ارزشهای فرهنگی یا تمدنی است که بصورت ترکیبی در نوع خود بدیع بمیان آورد و این ترکیب در حقیقت همان هستی معنوی آدمی است." او در جایی دیگر تأکید میکند که " تربیت باید در ماحول رغبتها و علایق کودک و تحول آنها بچرخد و مربی شایسته کسی است که اولاً روح دانش آموز را بصورت درونی درک کند، ثانیاً عمل خود را بر محبت نسبت به نو نهالی که در حال رشد است مبتنی سازد و ثالثاً به تحقق ارزشهای معنوی در ذهن شاگرد یا دانش آموز بپردازد و رابعاً بکوشد تا در ذهن متعلم یا محصل مناسبات تربیتی و عینی بصورت پیوسته و بهم بسته ایی در آید."

به موجب این اصول هر قدر کودک در سنین طفولیت از آزادی بیشتری برای فعالیت های فردی و اجتماعی اش برخوردار باشد از تفکر و احساس استقلال عمل بیشتر برخوردار خواهد شد و در آینده و زنده گی اجتماعی - سیاسی - اقتصادی با اعتماد به نفس بیشتر و اطمینان به فردا وارد اجتماع میگردد و از همینجاست که تهداب مستحکم زنده گی فردای یک کشور پایه گذاری میگردد.

همچنان جان دیوی **John Dewey** (۱۸۵۹ - ۱۹۵۲) دانشمند و فیلسوف امریکایی از پیشگامان عمل گرایی پراگماتیسم **pragmatism** در این باره میگوید " وضع حاضر کودک در گذشته ای او

ریشه دارد، تربیت فعلی او پایه و اساس زنده گی آینده اش را تشکیل میدهد. آینده کودک از زمان حالش جدا نیست و برای اینکه در آینده بهتر بتواند با مسایل زنده گی کنار آید، باید احتیاجات فعلی اش تأمین شود. استعداد هایش بطور مناسب رشد کند تا در آینده که خود ادامه یا محصول زمان حال است بتواند بطور بهتر زنده گی کند. پس توجه به آینده به هیچ وجه مستلزم چشم پوشی از وضع حاضر و سهل انگاری نسبت به احتیاجات، استعداد ها، رغبت ها، تمایلات فعلی کودک نیست. اما قبل از آنکه موقع چیزی فرا رسیده باشد باید مقدمات آنرا تدارک دید، باید بیش از آنکه با کودک به اساس منطق سخن بگوئیم او را برای درک استدلال و سخن منطقی آماده کنیم."

در کشور ما که خرابه های جنگ بانئست اعمار، احیا و بازسازی گردد به انبوه کادر مسلکی و حرفوی نیازمند میباشد. بهتر خواهد بود تا در سیستم تعلیم و تربیه از همان صنوف ابتدایی بلند بردن مهارت های فنی و مسلکی گنجانیده شود و با در نظر داشت مارکیت کارکشورتحصیلات متوسط و عالی فنی در نظر گرفته شود تا بقدر نیاز جامعه افراد فنی و مسلکی برای اعمار و بازسازی کشور تربیه و آماده گردد.

یک مطلب دیگر که در تعلیم و تربیه اهمیت فراوان دارد و اساتید و مدرسین آنرا با دقت بسیار در نظر داشته باشند اینکه اساتید و مدرسین منحصیث نماینده اجتماع طفل یا شاگرد و محصل را با کیفیت بالای اجتماعی چون قانون پذیری، رعایت آداب اجتماعی، احترام به سنن، آداب و رسوم موجود در جامعه، احترام به انسان و ارزش های والای انسانی، رعایت حقوق فردی و جمعی، احترام به اندیشه ها، نظریات و عقاید دیگران و اصل زرین زنده گی اجتماعی جستجوی خیر و صلاح فردی در خیر و صلاح کل یعنی درک منافع ملی آموزش و پرورش دهند. درک این مسله آینده ساز بوده از این طریق میتوانند انسان با کمال و فضیلت به جامعه تقدیم کنند.

نتیجه گیری

آنچه در بالا تحت عناوین جوانان، زنان، اعتیاد- تولید و ترافیک مواد مخدر، فقر فرهنگی و خرافات، معضل بیکاری و اشتغال و تعلیم و تربیه که بحیث اصلی ترین و مهمترین شاخص ها در جامعه امروز افغانی تشخیص داده شده است مورد کاوش، تحلیل و ارزیابی تا حد توان خودم قرار دادم و پاراوکس ها و چالشهای فراروی و درون این شاخص ها را برشمردم و سایر چالشهاییکه از آغاز سخن با شما دوستداران افغانستان عزیز طی این نوشتار در میان گذاشتم سد ها و موانعی اصلی اند که فراروی وحدت ملت افغان و ایجاد دولت - ملت در کشور ما قرار داشته و به نحوی از انحا ما را از رفتن به سر منزل مقصود باز میدارد. با ذکر آنچه تا اینجا آمدیم لازم به یادآوری است که بدون حمایت همه مردم از دولت و بلند بردن درجه اقتدار دولت بوسیله پشتیبانی مردم و تأمین حاکمیت دولتی در سراسر کشور و تا آخرین کناره های سرحدات توفیق حکومت قانون امریست نا ممکن، این را همه مردم باید درک کنند که همه آزادی هایشان را در اذای حمایت از دولت بدست می آورند در شرایط حاکمیت ملوک الطوائف، قوماندان سالاری، موجودیت اغتشاش، جنگ و سرکشی نه عرصه برای تحقق آرمانهای دیموکراتیک باقی میماند و نه قدرتی وجود خواهد داشت که از مصئونیت و آزادی های مردم حمایت و پاسداری کند.

حکومتی را که حمایت نمیکنیم نباید از او توقع اجرای خواسته ها، آرمانها و آزادی های مان را داشته باشیم. این بزرگترین بی انصافی و دور از منطق اجتماعی است به سازمانی با این نابسامانی فضای متأثر از جنگ، بی اعتمادی، تجاوز خارجی، حکومت های موازی، زور گویی قدرتمندان برای حفظ منافع شخصی و تنظیمی شان، فساد ریشه دار و ده ها و صد ها چالش اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی به عوض کمک برای برون رفت از این چالشها او را بیشتر به سمت گودال نیستی و زوال

تحت فشار قرار دهیم و در مسند قضاوت هنوز هم خود را حق به جانب و بری الزمه معرفی داریم. چرا ما بیدار نمیشویم؟ چرا ما همه مسایل ملی و بین المللی را در قبال کشور مان با چشم بصیرت نمینگریم؟ چرا ما راه های برون رفت را با نفی و محو یکدیگر شروع و ختم میکنیم؟ چرا ما توان پذیرش یکدیگر را در فضای اعتماد متقابل نداریم؟ چرا ما این توان را نداریم که برای برنامه ها و راهکار های ملی گفتمان های سراسری را در سطح کشور سازمان داده و حمایت مردم را در عمل جلب کنیم؟ چرا ما همیشه نا کاره گی و نا توانی های خود را در تمام عرصه های زنده گی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی از رئیس جمهور و یکی دو نفر دیگر باز خواست میکنیم؟ چرا ما در عوض جلب حمایت مردم خویش برای هر کاری به دامن خارجی ها پناه میبریم؟ چرا به عوض ارائه پیشنهاد سالم، طرح لایحه، مقرر، طرز العمل مؤثر و مفید برای بهبود زنده گی مردم و طرز کار اداره دولت در پی تخریب همه سیستم هستیم؟ چرا در عوض اتحاد همه مردم برای نیل به یک افغانستان مرفه که ما هم در رفاه اش حیات بسر بریم تلاش برای انقطابات و تفرقه های بیشتر و بیشتر اجتماعی، سیاسی و اتنیک هستیم؟

برای تحقق آرمان اتحاد ملی مردم ما بحیث یک ملت یک پارچه و واحد تحت نام مقدس افغان در یک محدوده ای واحد جغرافیایی بنام افغانستان عزیز، افغانستان یک پارچه، افغانستان بدون رنگ و بوی قوم و خیل بر علاوه آنچه از آغاز تا اینجا بیان کردم، همچنان برای بهبود امور اداره کشور چند نکته دیگر را به حسن اختتام مطرح میکنم:

- لازم است تا در گام نخست خط قرمز خیانت بوطن و انواع آن برای مردم از طریق وسایل اطلاع رسانی همگانی، ادارات دولتی، مکاتب، پوهنتون ها، منبر مساجد، تکایا، نشست ها و کنفرانس ها و لوایح جاده ها، معین و مرتکبین به شدید ترین مجازات بر حکم قانون محکوم و اجرای این احکام رسانه ای و به اطلاع همگان رسانیده شود.
- از موجودیت نیرو های خارجی در افغانستان تعریف مشخص و قابل قبول برای مردم افغانستان و همسایگان افغانستان ارائه گردد، موجودیت شان در کشور نباید منافع ملی ما را زیانمند سازد. این نیرو ها که بر حکم منافع ملی کشور های متبوع شان برای تحقق استراتژی هایشان از کشور ما استفاده میکنند باید کفاره و خساره زیانبار آنرا که همه مخالفین با شعار موجودیت قوای خارجی در افغانستان در تخریب زیر ساخت های ما و تلفات ملکی مشغول اند، در کشور بپردازند.
- نظام اداری و سیستم حاکمیت هر دولتی بیانگر تفکر و اراده مسئولین در تحقق عملی اهداف مطروحه در عرصه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی میباشد، تنها آن نظامی این اهداف را عملی کرده میتواند که برویت منطق علمی علم اداره ایجاد و کار آمد باشد. بنا باید چنین سیستم اداره در کشور ما در کلیه سطوح اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، دفاعی، امنیتی و فرهنگی به شکل کاملاً منطقی ایجاد گردد تا جوابگوی نیاز های جامعه ما باشد و هیچنوع کاپی کاری و الگو سازی های غیر عملی و نا کار آمد در سیستم اداره گنجانیده نشود. ادارات آنچنانی بانیست از این سیستم خارج و حذف گردد. در مسایل کلان ملی و مدیریت ملی کشور

سیستم هماهنگی ملی در سراسر نظام اداری که به یقین مهمترین رکن اداره سیاسی کشور میباشد ایجاد گردد و مراجع اکادمیک و پوهنتون ها در این عرصه دائماً فعال باشد تا هر از گاهی جامعه و اداره زیر دوربین پژوهش و ارزیابی قرار داشته و برخورد جامع و منطقی با آن روا دارد.

- ارتقای شایسته سالاری در عزل و نصب مدیران ادارات و تمام سطوح اداره اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، عدلی و قضایی و امنیتی کشور یکی دیگر از راه های نیل به تقسیم عادلانه قدرت میان مردم میباشد و مشروعیت لازم به حکومت را ضمانت میکند، این مسئله سروصداهای ایجاد شده در این زمینه را که دشمنان ملت از آن سود میجویند مانع گردیده و فضای شفاف اداره سالم را محک میزند. تمام ادارات کشور خاصاً ارگانهای رهبری کننده با گزینش شخصیت های ملی، وطن دوست، متخصص و مسلکی، توانمند و با تجربه، با اعتماد به نفس و ثابت قدم روی حرف و عمل، قاطع و پیگیر و دارای قابلیت سازگاری با هر نوع شرایط مطابق به موازین شایسته سالاری مورد بازنگری قرار گیرد. دیگر به سیستم نصب کادر ها بر اساس وفاداری شان به امریکا و کشور های اروپایی منسوخ قرار داده شود و به این حلقه یا سایکل بد نامی که وزیر بد نام وکیل مقرر میگردد، وکیل بدنام والی مقرر میگردد، والی بدنام قوماندان مقرر میگردد و این حلقه طاغوتی که از جلسه بن بنیاد گذاشته شده است و تا کنون دارد همه هستی کشور را به باد منافع شخصی خود و منافع بیگانگان در بست داده است نقطه پایان گذاشته شود. سیستم توزیع مواد مورد ضرورت اولیه خانواده ها از طریق

کوپون با سوبسیدی های دولتی برای مامورین و کارمندان اداره دولت و سکتور خصوصی احیا گردد. بلند بردن سطح بازپرس در ادارات دولتی و ترویج اصل مکافات و مجازات میتواند باعث بلند رفتن کیفیت کار و بازده مطلوب گردد.

- ستندرد های سیستم آموزش و پرورش و تحصیلات عالی بلند برده شود، این سیستم در تمام سطوح برای عموم قابل دسترس گردانیده شود و مؤسسات تحصیلات مسلکی و حرفه‌ای یا کاربردی با درجات و سطوح مختلف مطابق نیاز های جامعه گسترش داده شود، در سر تا سر سیستم تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی و مسلکی سیستم دوره های کار دانی یا فرا گیری کار عملی در ارتباط مستقیم با ادارات دولتی، سکتور های خصوصی، زمینداران و باغداران و مالداران و مجموع کار فرمایان سراسر کشور ایجاد گردد، این ارتباط ارگانیکی از یکطرف دوره کاردانی را برای دانش آموزان مهیا میگرداند و از طرف دیگر دوره شناخت کمکی میباشد برای کار یابان و کار فرمایان بعد از ختم تحصیل و مراحل کار یابی، ایجاد سیستم تحقیقاتی و پژوهشی در بخش تحصیلات عالی و تخصصی سکتور های معادن، صنعت، نفت و گاز و انرژی، زراعت، آبیاری، تعلیم و تربیه، حمل و نقل، اطلاعات و تکنالوژی، ساختمان و سرکسازی، صحت عامه، فرهنگ و سیاست سرمایه گذاری های کلان جلب گردد. هم اکنون بیشترین سرمایه های کشور ما غرض این پژوهش ها به جیب مؤسسات تحقیقاتی و پژوهشی خارجی میرود و زیان بیشتر آن هم اینست که هر کدام این پژوهش های که در خارج از افغانستان صورت میگیرد به احتمال بسیار زیاد منافع و سیاست های آنکشور ها را نیز با خود به کشور ما منتقل کرده و باز تاب میدهد و مؤسسات اجراییوی آگاهانه و یا نا خود آگاه مجریان منافع خارجی ها در سکتور های مختلف که در بالا به آن اشاره کردیم قرار میگیرند.

- مسئله آب، آبیاری و زراعت در کشور ما مهمترین معضل پیشروی مردم و حکومت میباشد، همانطوریکه در متن به آن اشاره هایی داشتیم، بهبودوضع این عرصه اهم بسیاری از چالش های اجتماعی، سیاسی و نظامی کشور را منتفی میگرداند. بناً توجه دلسوزانه دولت برای بهبود، رشد و انکشاف زراعت و آبیاری، جلب سرمایه گذاری های کلان در عرصه زراعت، آبیاری و منابع آب و حمایت قانونی کشاورزان و کارکنان و دست اندر کاران عرصه زراعت و آبیاری میتواند در کوتاه مدت بسیاری از مشکلات فراروی حکومت و مردم را حل گرداند.
- بمنظور تأمین عدالت، بازپرس و مجازات خائنین و متخلفین، قوه قضائیه کشور و ارگانهای نظارت بر قانون از وجود مفسدین، رشوه خواران، افراد غیر مسلکی پاک گردد، قوه قضائیه و سارنوالی ها غیر تنظیمی و غیرسیاسی گردند. قضا و سارنوالی ها به مراجع با اعتبار غیر سیاسی و بیطرف متشکل از افراد تحصیل یافته متخصص تکمیل گردد. قانون یکسان بالای همه اتباع کشور بدون درنظرداشت مصلحت ها، ملحوظات و مناسبات تطبیق گردد.
- عمل خارجی و داخلی که آگاهانه در فتنه انگیزی میان مردم و افتراق و انقطاب در جامعه ما به هر نام و عنوان که مشغول اند، چه از طریق تربییون های سازمان های سیاسی و اجتماعی و چه از طریق منبر مسجد میان مردم تولید اختلاف میکنند و یا به نحوی از انحا سعی بر فتنه انگیزی میان مردم دارند مطابق به احکام قانون اساسی و قوانین مربوط به شدید ترین مجازات محکوم و اجرای حکم شان بدون استثنأ بصورت شفاف به آگاهی مردم رسانیده شود.
- برای دست اندر کاران، تولید کننده گان و قاچاقبران مواد مخدر و مافیای داخلی و خارجی آن با استفاده از تجارب کشور هاییکه مؤفقاته این کار را انجام داده اند قوانین سختگیرانه تری اتخاذ و این جرم بمثابه خیانت بوطن مورد بازپرس قرار گیرد.
- قاچاقبران و مافیای استخراج و صدور غیر قانونی معادن و سنگهای قیمتی، قطع و صدور بدون مجوز جنگلات، فعالیت انتقالاتی و ترانسپورتهی بدون مجوز مخصوصاً در ساحات سرحد با پاکستان، صدور و ورود بدون مجوز اموال تجارتهی بمثابه خیانت به منافع ملی شامل کود های شدید ترین جرایم جنایی و اقتصادی گردیده و متخلفین به جزا های شدید مجازات گردند. شفافیت در امر مجازات متخلفین و رسانه ایی ساختن تطبیق مجازات این تخلف ها در جلوگیری از تکرار این تخلفات و توسعه و ازدیاد شبکه های این تخلفات جلوگیری میکند.
- مفسدین ادارات و سکتور های خصوصی و غاصبین دارایی های عامه در جلسات علنی محاکم تحت پیگرد قانونی و بازپرس قرار گیرند و از مردم در باره جنایات و جرایم شان معلومات و نظر خواهی گردد. برای پیشبرد این مامول تیم های غیر وابسته حقیقت یاب به همکاری مردم در سراسر کشور فعال گردند.
- به همکاری سازمان ملل متحد، سازمانهای خیریه بین المللی، ایالات متحده امریکا، اتحادیه اروپا وکشور های دوست در گام نخست تدابیر جدی عملی برای بازگشت مهاجرین از پاکستان و ایران اتخاذ گردد. موجودیت مهاجرین افغان در پاکستان و ایران آسیب پذیر ترین آویزه

ایست که پاکستان و ایران همچنان هر از گاهی از آنها بر علیه افغانستان بحیث ابزار در تخریبکاری و تروریزم استفاده میکنند، بقول پژوهشگران جامعه شناسان پاکستانی هم اکنون حدوداً بیش از هشتاد درصد مدرسین مدارس طالب سازی و داعش سازی در پاکستان از میان همین مهاجرین افغان تکمیل میگردد. برای اسکان این مهاجرین شهرک های رهائشی در سراسر کشور با در نظر داشت ظرفیت نفوس و اشتغال مخصوصاً در ساحاتی که امکان زراعت، مالداری و صنعت میسر باشد، اعمار گردد.

- احیای مجدد فابریکات تولیدی غیر فعال که در اثر توطئه ها و دسایس پاکستان و عمال داخلی اش از فعالیت بازمانده و دارند آهسته آهسته به خرابه ها و آوار آهن پاره مبدل گردیده اند و جلب سرمایه گزاری های دولتی، مختلط، سکتور خصوصی و سرمایه گزاری های خارجی برای چرخاندن چرخ تولیدی این فابریکات از الویت های اقتصادی حکومت قرار گیرد. اعمار فابریکات بزرگ تولیدی برای صنایع مصرفی میتواند برای میلیون ها انسان ما محلات جدید کار را ضمانت کرده و اطمینانی باشد برای مهاجرین عودت کننده، برای اینکار سکتور خصوصی با روحیه تمام عیار منافع ملی در بدل ضمانت های معتبر بانکی بهترین گزینه میباشد. البته حمایت قانونمند دولت از سکتور خصوصی در برابر مؤلذین خارجی و اموال وارداتی از اهمیت فراوان برخوردار میباشد.

- تقویت نیروهای پولیس، ارتش و اداره امنیت ملی و تجهیز این نیرو ها با تسلیحات و تجهیزات که توانایی دفاعی لازم در برابر هر نوع تجاوز و اخلاص امنیت ردا داشته باشد، برای ارتقای مؤثریت این نیرو ها در امر دفاع از نوامیس کشور و منافع ملی بسیار حتمی و ضروری پنداشته میشود تا روی تشکیلات و پرسونل این نیرو ها بازنگری جدی صورت گرفته و این نیرو ها از چنگ تنظیم ها، احزاب سیاسی و جنگ سالاران رها گردند. نباید منسوبین این نیرو ها عضویت سازمانهای سیاسی را داشته باشند.

- فعالیت تمام موسسات خارجی و NGO ها تحت اداره و کنترل دولت افغانستان و اداره ملی نورم و استاندارد قرار گیرد، قبل از پروسیجر مزایده این موسسات ضمانت های معتبر بانکی ارائه بدهند که از جانب بانک های کشور قابل قبول باشد. فعالیت این موسسات غیر دولتی که بعضاً موسسات ضد دولتی هم هستند باید تحت کنترل دقیق ارگانهای مالی، عدلی، قضایی و تأمین نظم عامه کشور قرار داشته باشند. فعالیت این موسسات دقیقاً بر اساس منافع ملی کشور و عدم نقض حاکمیت ملی کشور عیار گردد و ادارات ذیربط موسسات متخلف را بدون در نظر داشت مصلحت ها و ملاحظات به جرایم نقدی تا سرحد قطع فعالیت در افغانستان و معرفی به محاکم کشور مورد باز پرس و مجازات قرار دهند.

- سیاست خارجی کشور بر پایه استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، بیطرفی، رعایت منشور ملل متحد، عدم انسلاک در پیمانهای نظامی شرق و غرب در پرتو منافع ملی کشور و همکاری های بین المللی طرح ریزی و همانندی که در بالا ذکر بعمل آوردیم موجودیت قوت های ناتو و عساکر خارجی و دلایل اصلی موجودیت آنها در کشور ما با شفافیت تمام به مردم کشور، همسایگان افغانستان و جهانیان تعریف و توضیح گردد تا سو تفاهات موجود در زمینه هم برای مردم کشور و هم برای همسایگان و جهانیان مرفوع گردد. بایست سیاست خارجی کشور بصورت شفاف بازتاب واقعی منافع ملی کشور ما در منطقه و جهان باشد. آنچه در

سیاست خارجی ما از اهمیت بسیار فراوان برخوردار است همانا تأمین صلح در افغانستان و منطقه میباشد، هیچگاهی صلح جهانی و منطقوی در موجودیت یک افغانستان پر آشوب متصور نیست، هیچ کشوری در منطقه از این آشوب بی امان بوده نمیتواند، سیاسیون و سردمداران پاکستان، ایران و کشور های آسیای میانه نیز بوضاحت این را میدانند ولی برای اتخاذ و اجرای چنین سیاستی به عنایر وفادار به امر مقدس وطن و منافع ملی در ادارات سیاستگذار و اجراییوی نیاز است. برای رسانیدن صدای افغانستان به جهانیان به دستگاه دیپلوماسی دایماً فعال، وطندوست، با وقف، متخصص و معتقد به منافع ملی ضرورت است این دستگاه دیپلوماسی برای تحقق منافع ملی کشور شان در سراسر جهان لابی هایی را در دستگاه سیاسی و اداری دول متحابه بصورت دایماً فعال داشته باشند تا در مواقع موضعگیری های بین المللی دول متحابه منافع ملی افغانستان و نقش اش در مسایل بین المللی از نظر نیافتد. افغانستان بایست از طریق همین دستگاه دیپلوماسی بصورت زنده هر روز در مدیای جهان نفس بکشد، به جهانیان باید بصورت راسخ و بدون تزلزل این مطلب رسانیده شود که الویت روابط بین المللی ما بر پایه منافع ملی و اراده مردم افغانستان استوار است. ما با همه کشور های جهان با در نظر داشت منافع جانبین تأمین روابط میکنیم. در رابطه به اختلاف افغانستان با پاکستان روی مسله خط دیورند و با ایران روی مسله آب رود خانه ها با در نظر داشت منافع ملی کشور ما تصامیم جسورانه ملی گرفته شود و این زخم ناسور که دارد آهسته آهسته همه کشور را فرا میگیرد از بنیاد ریشه کن گردد. (در بخش های اختصاصی به تفصیل در زمینه توضیح گردیده است). دستگاه دیپلوماسی کشور ما رفتار های گوناگونه بازیگران بین المللی، خواسته ها، نظریات و اندیشه های ایجاد شده در اندیشکده های سیاست گذاران بین المللی را که به نحوی از انحا بر کشور ما نیز تأثیر می اندازد بصورت دقیق تحت نظر داشته و حکومت را از چند و چون مسایل و حاشیه های آن آگاه و با خبر سازند. دستگاه دیپلوماسی ما جهان را طوری که است ببینند و به حکومت گزارش دهند نه طوریکه آنها میخواهند و یا افرادی درحکومت آنرا میخواهد. دستگاه دیپلوماسی افغانستان چانه زنی های دیپلوماتیک را یاد بگیرند تا اهداف منافع کشور شان را در مرکز ثقل سیاست های خارجی کشور هایی قرار دهند که منافع دراز مدت و کوتاه مدت شان را در کشور ما میبینند.

ادامه دارد....

مآخذ ها و بر گرفته ها:

- کتاب " تاریخ رنسانس " نوشته سیدنی دارک ترجمه احمد فرامرزی منتشره انتشارات دستان.
- کتاب "جامعه و سیاست" نوشته مایک راش ترجمه منوچهر صبوری کاشانی چاپ انتشارات سمت تهران.
- قانون اساسی جدید افغانستان مصوب لویه جرگه ۱۳۸۲
- کتاب "چهارچوب نظری برای بررسی سیاست تطبیقی" نوشته بینگهام پاول، آلموند آبرهام گابریل و رابرا جی ترجمه علی رضا طیب منتشره موسسه عالی آموزش و پژوهش برنامه ریزی و مدیریت.
- کتاب " انقلابهای اروپایی " ترجمه بهاء الدین گیلانی بازرگانی منتشره انتشارات کویر تهران.
- کتاب " طالبان – جنگ و مذهب و نظام نوین در افغانستان " نوشته پیتر مارسدن ترجمه کاظم فیروزمند
- کتاب " جامعه شناسی سیاسی " نوشته بشیریه حسین جامعه شناس شهیر ایرانی.
- کتاب " جوان از نظر عقل و احساسات " تألیف هیئت نشر معارف اسلامی
- کتاب "سیری در کتاب رشد اجتماعی" نوشته دوریس اوداوم منتشره انتشارات توس- تهران گزارش معصومه طالب در مرکز بین المللی مطالعات صلح (IPSC) در باره "نقش زنان در جامعه افغانی".
- کتاب " تاریخ افغانستان در عصر تیموریان هند" نوشته عبدالحی حبیبی منتشره انجمن تاریخ.
- کتاب " تاریخ مختصر افغانستان" در دو جلد نوشته عبدالحی حبیبی.
- کتاب " افغانستان بعد از اسلام" نوشته عبدالحی حبیبی.
- کتاب " سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها" در دو جلد نوشته اعظم سیستانی چاپ اول منتشره اکادمی علوم افغانستان.
- کتاب " جغرافیای تاریخی سیستان" نوشته اعظم سیستانی منتشره اکادمی علوم افغانستان.
- کتاب " قیام های مردم افغانستان در قرن های هشتم تا هژدهم" نوشته اعظم سیستانی چاپ پشاور پاکستان.
- مقالات متعدد از رویداد های تاریخی افغانستان نوشته پژوهشگر تاریخ اعظم سیستانی منتشره در سایت های افغان جرمن آنلاین ومهر.

- کتاب " افغانستان به یک نظر " نوشته میر غلام محمد غبار منتشره مطبعه آریانا کابل
- کتاب " سرزمین و مردم افغانستان " نوشته مری لوییس ترجمه مرتضی اسعدی.
- کتاب " افغانستان در پنج قرن متأخر " نوشته میر محمد صدیق فرهنگ.
- کتاب " سراج التواریخ نوشته فیض محمد کاتب هزاره.
- کتاب " افغانستان در مسیر تاریخ " در دو جلد نوشته میر غلام محمد غبار.
- کتاب " شیپور تباہی " نوشته پاتریک مکروری ترجمه پاینده محمد کوشانی چاپ پشاور پاکستان.
- کتاب " سقوط افغانستان " نوشته عبدالصمد غوث.
- مقاله در کتاب " مقدمه سقوط افغانستان " در کتاب سقوط افغانستان نوشته تیودور ایل ایلویوت ترجمه عبدالصمد غوث.
- کتاب " آسیای میانه و افغانستان در کنار آتش " نوشته عبدالحمید مبارز چاپ پشاور پاکستان.
- کتاب " حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی در افغانستان " نوشته دیگو کوردیویز و سلیک هرپسن ترجمه عبدالجبار ثابت.
- کتاب " بحران اجتماعی و آسیب های آن " نوشته انتونی روشمن ترجمه الهام آذر.
- کتاب " فلسفه های رابیندر نات تاگور وجدان بشر " نوشته رامین جهان بگلو ترجمه خجسته کیا.
- کتاب " زایش و خیزش ملت " نوشته دکتر داور شیخاوندی منتشره انتشارات ققنوس.
- مقالات " مباحثه در باره روند ملت سازی در افغانستان " نظریات دستگیر خروتی تحلیلگر مسایل سیاسی - اجتماعی، افغانستان شناس مشهور ویکتور کارگون و جعفر مهدوی کارشناس مسایل سیاسی منتشره سایت بی بی سی.
- مقاله " سخنرانی داکتر مهدی کارشناس مسایل سیاسی در کنفرانس بین المللی بحران افغانستان، سناریو های ممکن انکشاف که در برج اپریل سال 2009 که به ابتکار مرکز مطالعات افغانستان معاصر در ماسکو برگزار گردیده بود.
- مقالات عزیز آریانفر در باره استراتژی های پاکستان در قبال افغانستان و ریشه های ناکامی ملت سازی در افغانستان از سایت های انترنتی.
- کتاب " تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان " نوشته فاروق انصاری منتشره مرکز اسناد و تاریخ دیپلوماسی تهران.

مقاله " بررسی استراتژی ایالات متحده امریکا و افغانستان و تأثیر آن بر منطقه " نوشته تمنا و فرامرز منتشره پژوهشکده مطالعات راهبردی وزارت خارجه ایران.

کتاب "آسیا 3 – ویژه افغانستان پس از طالبان" تدوین و ترتیب از جانب سید ابراهیم خاتمی خسرو شاهی به نظارت دکترین نوذر شفیعی منتشره موسسه ابرار معاصر تهران.

کتاب " طالبان – اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه " نوشته احمد رشید با ترجمه عبدالودود ظفری منتشره انتشارات میوند.

کتاب " جامعه شناسی سیاسی افغانستان – قوم – مذهب – حکومت " نوشته عبدالقیوم سجادی انتشارات تبلیغات اسلامی.

کتاب " سیاست و حکومت در پاکستان " نوشته نادر شریفی منتشره دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه.

کتاب " افغانستان در قرن بیستم " نوشته ظاهر طنین منتشره انتشارات میوند.

کتاب " افغانستان هجوم اتحاد شوروی و سیاستهای غرب " نوشته محمد ظاهر عظیمی منتشره انتشارات محقق مشهد.

کتاب " اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان " نوشته محمد نبی عظیمی منتشره انتشارات میوند.

کتاب " افغانان – جای – فرهنگ – نژاد گزارش سلطنت کابل " نوشته مونت استوارت الفنستون ترجمه محمد آصف فکرت منتشره انتشارات شاه محمد.

کتاب " پشتونستان چالش سیاسی افغانستان و پاکستان " نوشته محمد اسحق فیاض منتشره انتشارات معصومین قم.

کتاب " افغانستان جنگ فراموش شده اروپا " نوشته دانیل کورسکی با ترجمه جلال کلانتری منتشره دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه.

کتاب " طالبان - جنگ مذهب و نظام نوین در افغانستان " نوشته پیتر مارسدن با ترجمه نجله خندق منتشره انتشارات الکترونیکی.

مقاله " استراتژی ایران در قبال پاکستان " منتشره در نشست تخصصی مرکز پژوهشهای استراتژیک از آرشیف SID.

مقاله " اقدام نظامی امریکا در افغانستان " نوشته بهادر امینیان بر گرفته از شماره ۲۸ فصلنامه دفاعی و امنیتی سال ۱۳۸۰.

مقاله " روند بازسازی افغانستان موانع و چالش ها فرا رو " نوشته نوذر شفیعی بر گرفته از شماره 6 فصلنامه نهضت.

نظریات شورای روابط خارجی امریکا تحت عنوان " استراتژی امریکا در افغانستان " ترجمه اسمعیل عبدالهی بر گرفته از شماره ۱۶ فصلنامه نهضت.

مقاله " امریکا و پارادیم قومی در افغانستان " نوشته حسین دهشیار منتشره شماره های ۲۵۷ و ۲۵۸ ماهنامه سیاسی و اقتصادی اطلاعات.

کتاب " دولت سازی – ملت سازی و نظریه روابط بین المللی " نوشته پیتر مارسدن منتشره انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.

کتاب " اسلام سیاسی در افغانستان پس از طالبان " نوشته خلیل الله سردار نیا منتشره بوستان کتاب.

مقاله "روشنفکری دینی و نقش آن در آینده سیاسی " نوشته آرش نراقی استاد فلسفه در دانشگاه مور اوپای پنسلوانیا.

کتاب " انسان شناسی – زبان شناختی " نوشته الساندرو دورانتی ترجمه رضا مقدم کیا منتشره انتشارات نی.

مقاله مشترک پژوهشی مجتبی مقصودی و ساحره غله دار اعضاء هیئت علمی دانشکده علوم سیاسی پوهنتون تهران در باره نقش زنان در اجتماع.

کتاب " زنان افغان تحت حکومت طالبان – طالبان و سیاست های جهانی " نوشته نانسی هاتچ دوپری ترجمه محقق منتشره انتشارات ترانه.

کتاب "فیمینیسیم" نوشته جین فرید من ترجمه فیروزه مهاجر چاپ انتشارات آشیان تهران.

کتاب "مشارکت سیاسی" نوشته پل أبرامسون ترجمه نسرين طباطبایی.

مقاله " استراتژی های مقابله با خشونت علیه زنان " نوشته فریبا دژبان منتشره مجله حقوق زنان شماره ۱۵.

مقاله "سازماندهی و بسیج زنان برای برقراری عدالت جنسیتی" نوشته اگرراوال منتشره مجله پژوهش زنان شماره دوم سال ۱۳۸۶.

مقاله " برابری حقوق زن و مرد در عرصه های اجتماعی " نوشته اگرراوال منتشره مجله پژوهش زنان شماره دوم سال ۱۳۸۶.

نظریات شیرین احمد نیا در باره " بررسی ویژه گی های اقتصادی – اجتماعی زنان با فعالیت سیاسی ایشان " در کتاب مجموعه مقالات مشارکت سیاسی زنان در کشور های اسلامی به کوشش و گرد آوری نجفقلی حبیبی و محمد حسین پناهی .

مقاله " جامعه پذیری - زنان و مردان چگونه ساخته میشوند " نوشته بروک بریگیته در کتاب مجموعه مقالات در باره فیمینیسیم و دیدگاه ها شهلا اعزازی.

[Geef tekst op]

مقاله " نقش عوامل روان شناختی در مشارکت سیاسی زنان " نوشته ام البنیین چابکی منتشره در کتاب مجموعه مقالات مشارکت سیاسی زنان در کشور های اسلامی به همکاری وگردآوری نجفقلی حبیبی و محمد حسین پناهی.

مقالات متعدد در باره راهکار های افزایش مشارکت سیاسی زنان، ویژه گی های فردی زنان بر مشارکت سیاسی آنان از کتاب مجموعه مقالات مشارکت سیاسی زنان در کشور های اسلامی به همکاری وگردآوری نجفقلی حبیبی و محمد حسین پناهی.
مقاله " مدیریت توانمندسازی زنان از طریق حکومت های محلی " نوشته اگرراوال منتشره انتشارات پوهنتون لکنهو هند.

مقاله " بازسازی و توانمند سازی زنان برای ایفای نقش شان در اداره سیاسی کشور نیکاراگوا " نوشته برداشاو سارا منتشره پوهنتون میدلسیکس لندن.

کتاب " موج سوم مردم سالاری در پایان سده بیستم " نوشته سامویل هاتینگتون ترجمه احمد شهسا چاپ تهران.

کتاب " جامعه شناسی نظم تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی " نوشته مسعود چلبی چاپ انتشارات نی تهران.

کتاب " مشارکت اجتماعی " نوشته دکتور منوچهر محسنی و دکتور عذرا جار الهی چاپ انتشارات آرون.

مقاله " افغانستان و معضل جهانی مواد مخدر " نوشته دکتور وحید ظهوری حسینی کارشناس حقوق و عضو مؤسس بنیاد فرهنگی کوثر

کتاب " اقتصاد کلان (کاربردی) نوشته احمد اخوی منتشره موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی تهران.

کتاب " کلیات علم اقتصاد " نوشته یوسف فرجی منتشره موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی تهران.

کتاب " مبانی و اصول علم اقتصاد " نوشته تیموردادگر و یدالله رحمانی منتشره دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

کتاب " اصول علم اقتصاد " در دو جلد نوشته پل ساموبیل سن و ویلیام نورد هاوس ترجمه محمد خان مرتضی منتشره انتشارات علمی و فرهنگی.

منابع و مأخذ های انگلیسی:

[Geef tekst op]

<http://www.eurasianet.org/departments>. - Agam Shah "new Afghan Leadership Turns to India for Assistance", Eurasia Insight, 14/12/2001. - Annual Report 2004-2005, Ministry of External Affairs, Government of India, retrieved from www.meaindia.nic.in.

Annual Reports 2005-2006, Ministry of External Affairs, Government of India, reretrieved from www.meaindia.nic.in. - <http://www.greenthought-afgh.persianblog.ir/post/>, Washington Post, 25 Feb2005

Tomas Ertman, state formation and state Building in Europe, Ed. Thomas Janoski, and et. al, The Handbook of political sociology, (Cambridge: Cambridge University Press, 2005)

Max Weber, Economy and society, (Berkeley: university of California Press, 1978)

Alessandro, Maron. (2011). "Afghanistan in Transition: The security Context in Post-Bin Ladin", Istituto of Affari Internazionali.

"NATO in Afghanistan: A Test of The Transatlantic", Congressional Research Service, April2010 UN Classified

Report on Progress to World Security and Stability in Afghanistan.

The EFA Assessment. (2010).

Country Report Afghanistan. Their, AJ. (2009).

The Future of Afghanistan, Washington DC: United State Institute of Peace, www.usip.org. Cronin, Richard.

"Afghanistan: challenges and Options for Reconstructing a stable & Moderate State", congressional Research Service, May2010 Edwards, Lucy M

"State-building in Afghanistan", International Review of the Red Cross.

Hehir, Aidan & Robinson Neil. State-Building: Theory and Practice, London: Routledge. Marshal Monty G and Cole, Benjamin.

"Global Report on Conflict, Governance and State Fragility", Foreign Policy Bulletin, Winter.

[Geef tekst op]

The State' legitimacy in Fragile Situations, OECD Publications. Ottawa, Marina &Mair, Stefan.

“States at Risk & Failed States”, Carnegie Endowment for International Peace, September2008.

Benet,L.,J. Mitchell and L. Sheiner(1990) .Pharmaco kinetice: the Dynamics of Drug

Bloom, F.E. (1983). The Endophins. A Growing Family of Pharmacologically Pertinent.

Peptides, Annual Review of Pharmacology and Toxicology.

jaffe,j.H.(1985). Drug Addiction and Drug Abuse, in A.G.Gilman, L.S. Goodman.

UNODC, Afghanistan Opium Survey 2015.

online:https://www.unodc.org/documents/crop-monitoring/Afghanistan/Afg_Executive_summary_2015_final.pdf

UNODC, Afghan opium production up 43 per cent: Survey, 23 October 2016.

https://www.unodc.org/unodc/en/frontpage/2016/October/afghan-opium-production-up-43-percent_-_survey.html?ref=fs1

<http://csrskabul.com/pa/?p=2086>

[6] SIGAR, Special Report: Poppy Cultivation in Afghanistan, see it

online:<https://www.sigar.mil/pdf/Special%20Projects/SIGAR-15-10-SP.pdf>

[Geef tekst op]



سخنی چند در باره نویسنده

عبدالقیوم میرزاده فرزند عبدالباقی میرزاده متولد 16 عقرب سال 1336 خورشیدی در یک خانواده متوسط شهری در گذر کلوله پشته شهر کابل بوده و تحصیلات ابتداییه را در مکتب نمبر 6 ، متوسط را در لیسه عالی نادریه و میخانیکی کابل و تحصیلات عالی را در فاکولته های انجینیری و اقتصاد پوهنتون کابل به پایان رسانیده و در ریاست دستگاه ساختمانی بنایی، شعب ناحیویی و ولایتی حزب وطن، شورای مرکزی اتحادیه های صنفی افغانستان و وزارت امور خارجه افغانستان به سمت های مختلف تخنیکی و اداری و همچنان بحیث جنرال قونسل افغانستان در شهر پشاور پاکستان ایفای وظیفه کرده است. تحصیلات کارشناسی ارشد را در رشته معلم ادبیات و زبان هلندی در پوهنتون تیلبورخ کشور شاهی هلند به اتمام رسانیده و فعلاً بحیث معلم زبان هلندی در کشور شاهی هلند ایفای وظیفه میکند. و از سال 1379 بدینسو در غربت سرای کشور شاهی هلند زنده گی دارد. مدتی بحیث مدیر مسؤل سایت اینترنتی مهر ایفای وظیفه کرده و از ایشان مقالات و تحلیل های متعدد سیاسی و اجتماعی در باره اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور ما افغانستان در رسانه ها داخلی و خارجی و همچنان در سایت اینترنتی مهر منتشر گردیده است.